ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

مطب علوی خان

در مطبع فخر المطابع باهتمام حافظ عبدالله طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

در ذکر خلاصه قوانین علاج جمیع امراض بدن صداع یعنی درد سرست اگر بسبب حدوث آن خون بود علامتش سرخی روی و چشم گرمی سر و شیرینی دهان و امتلای رگهای بدن خصوص رگهای سر و عظم نبض است طلای نافع از برای این قسم صداع چون طلا کرده شود بعد از فصد قیفال و حجامت ساق و آشامیدن شربت آلو و تمر هندی و عناب و استعمال اغذیه از ماش مقشر و عدس و تمر هندی صفت آن آرد جو گشنیز تر برگ بید و خرفه و عنب الثعلب و صندل سرخ مجموعه یا آنچه میسر آید بر سر طلا نماید جلابی نافع در این قسم صداع صفت آن قند سفید ده درم در هفت قاشق آب حل کرده و نیم قاشق آب لیمو و دو قاشق گلاب داخل کرده سرد نموده بیاشامند و اگر حدوث صداع از صفرا باشد علامتش تلخی دهن و زردی قاروره و شدت درد و گرمی سر و زردی روی و تشنگی و خشکی بینی و دهان و سرعت نبض است نقوع نافع در این قسم بجهت تلیین طبیعت صفت تمر هندی یک اوقیه آلو بخارا ده دانه شب بخیسانند صبح صاف نموده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر ده درم داخل کرده بیاشامند غذا ماش و برنج یا اسفاناخ و آب تمر هندی و شیره مغز بادام شیرین پخته بخورند نقوع دیگر اقوای از اول صفت تمر هندی یک اوقیه آلو سیاه آلو بخارا از هر یک ده دانه شب بخیسانند صبح صاف نموده ترنجبین و شیرخشت خراسانی از هر یک ده درم در آن حل کرده صاف نموده بیاشامند نقوع دیگر که اسهال صفرا کند پوست هلیله زرد ده درم شب در یک پیاله آبخوره بخیسانند

صبح صاف نموده شیرخشت پانزده درم درآن حل کرده بیاشامند **طلای** هرگاه بعد از تنقیه اثر آن باقی باشد طلا
نمایند نافعست صندل سرخ وصندل سفید بآب کشنیز تازه سوده بر سر طلا نمایند **پاشویه** که در وقت هیجان وشدت
الم مفید است برگ بید گل بنفشه گل خطمی سفید آرد جو عنب الثعلب اکلیل الملک جوشانیده پاها را از زانو تا بقدم بشویند
وکیسه بمالند و باید که از بالا بزیر مالیده باشد و در هر صداع شدید بلکه برای جمیع امراض حاره نیز این پاشویه
عاجل النفع است همچنین در حمیات وقتی که خوف سرسام باشد **نقوع حلو** صفرا براند وصداع صفراوی را نافع
است عناب ده دانه سپستان مویز منقی از هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال مجموعه را در هشتاد درم آب
بخیسانند فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک هشت درم درآن حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین یکمثقال داخل کرده
قدری گلاب اضافه نموده بیاشامند ودر نسخه دیگر ترمس اصفهانی ده دانه در منقوع داخل است **نقوع** هلیله که
مسهل صفرا بود وصداع حار صفراوی را نافع است پوست هلیله زرد ده درم در پنجاه درم آب آلو بخیسانند پس
آنرا بدون سنگ از دستنه بمالند تا آب آلو قوت هلیله را بگیرد پس صاف نموده ترنجبین پانزده درم درآن حل کرده صاف نموده
بیاشامند واگر بعوض آلو آب تمر هندی کنند شاید **حب** مسهل صفرا حضرت سید سند قدس سره در صداع صفراوی
پوست هلیله زرد پوست بلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی از هر یک اوقیه کوفته بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده حب سازند
با آب گرم فرو برند جمله یک شربت است **نطول** نافع برای اقسام گل بنفشه گل نیلوفر خبازی پوست خشخاش کوفته
اجزای مساوی در آب پخته صاف نموده در آفتابه گرم کرده بر سر ریزند واگر حدوث صداع از غلبه بلغم باشد علامتش گرانی
سر وغلبه خواب ونرمی دهان وبینی وعدم حرارت سرد وسپیدی وغلظت بول وبطو نبض است **دوا منضج** مستعمل در تقسیم
تا زمانیکه اثر قاروره ظاهر شود بعضی ماء الاصول پنجاه درم با شربت اسطوخودوس وشربت لیمو از هر یک اوقیه با ماء الاصول
وروغن حب الخروع با ماء الاصول پنجاه درم با یک اوقیه گلقند آفتابی بیاشامند نسخه **ماء الاصول** پوست بیخ رازیانه
پوست بیخ کرفس سلیخه سنبل الطیب شیح ارمنی انیسون مصطکی از هر یک بجوشانند وصاف کرده مقدار بیست تا سی مثقال آن با دو
مثقال روغن حب الخروع بیاشامند وچون ماده نضج یابد ایارج فیقرا در آن ماء الاصول با روغن حب الخروع بیاشامند
وبعد از پختگی ماده حب صبر وحب ایارج برای اخراج ماده نیز داده میشود نسخه **حب ایارج** مستعمل در تقسیم ایارج
فیقرا یکدرم تربد سفید یکدرم ونیم شحم حنظل هشت درم سقمونیا انیسون از هر یک دانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته حب
سازند جمله یک شربت است **حب صبر** صبر سقوطری چهار درم پوست هلیله کابلی یکدرم وثلث درمی مصطکی گل
سرخ انیسون کثیرا از هر یک دو ثلث درمی زعفران ثمن درمی کوفته بیخته با آب حب سازند شربتی دو مثقال روغن

کہ طلا کردن درین صداع مفید است قسط تلخ چهار مثقال سلیخه فلفل عاقرقرحا فرفیون از هر یک سه مثقال جند بیدستر
دو مثقال این همه اجزای را نیمکوفته در دو پیاله آب بجوشانند تا نصف رسد بعد از آن صاف نموده هشتاد مثقال
زیت یا روغن کنجد داخل کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند **روغن فرفیون** که مالیدنش بر سر
درین صداع نافع است فرفیون پودینه کوهی از هر یک دو مثقال جند بیدستر عاقرقرحا از هر یک یک مثقال نیمکوفته
در یک پیاله آبخوری بجوشانند چون بنصف رسد صاف نموده زیت یا روغن کنجد چهل مثقال داخل کرده چندان
بجوشانند که آب رفته روغن بماند پس در شیشه کرده نگاه دارند **صداع سوداوی** اگر صداع حادث شود
علامتش گرانی سر از بلغمی کمتر و خشکی دماغ و بدن و تیرگی رنگ و باریکی و بطوء نبض و فکر فاسد و تیرگی قاروره
علاجش نضج ماده باید کرد گل بنفشه اصل السوس غنچه گل سرخ از هر یک سه درم جوشانیده صاف کرده شربت
گاوزبان و شربت بادرنجبویه از هر یک دو اوقیه داخل کرده بیاشامند زمانیکه ماده نضج یابد و علامت نضج ماده
غلظت و رنگینی قاروره است پس بمطبوخ افتیمون استفراغ سودا کنند غذا نخود آب یا گوشت بزغاله و یا مرغ
فربه حب ایارج مسهل سودا مستعمل در تقسیم صداع نسخه آن افتیمون غاریقون سپید از هر یک یک درم بسفایج فستقی سه درم ایارج فیقرا
هفت درم نمک طعام دو درم و نیم هلیله سیاه پنج درم لاجورد مغسول دو درم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم و نیم **ضماد** نافع
در تقسیم گل بنفشه گل بابونه تخم خطمی سفید کوفته با آب بیخته روغن بنفشه و بادام و روغن بابونه و روغن نرگس هم ضم کرده
بر سر مالیدن نیز مفید است و **اگر از گرمی ساده** مانند راه رفتن در آفتاب و خوردن چیزهای گرم و غیر آنها از اسباب
سخنه علامتش تقدم سببها وجود سبب گرمی سر ضماد و بعد از تلیین طبیعت که بجلاب اسهال برسد صفت آن آرد جو کشنیز
و خبازی کوفته بر سر ضماد کنند اطبا درین صداع از ادویه قابضه چون صندل و برگ بید و مامیثا ضماد مینمایند
و ما کروه میدارم آنها را و اگر از حدوث سردی ساذج باشد مثل برودت هوا و غذاها و دواهای سرد علامتش تقدم
وجود سبب و سردی ملمس سر ضماد نافع برای این قسم صداع بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش کوفته بیخته
با آب پخته روغن خیری داخل کرده بر سر ضماد نمایند اگر صداع از بادهای غلیظ باشد علامتش تمدد سر است **ضماد**
مستعمل حضرت قبله گاهی حسب آرد جو گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید صندل سفید از هر یک استار کوفته بگلاب
و اندک روغن گل سرخ و سرکه سرشته بر سر ضماد نمایند **دواء معمول** قدوة الاطبا والد ماجد در صداع حاره ساده عناب
خراسانی نه دانه در عرق بیدمشک بیست و پنج مثقال بخیسانند صبح عرق منقوع عناب گرفته و تخم خرفه خشخاش از هر یک
یک مثقال در آن شیره کشیده طباشیر سفید یک درم گرفته بر آن پاشیده بیاشامند و لبا باشند که عرض کرده شود تخم خرفه

روغن فرفیون

صداع سوداوی

ضماد از گرمی ساده

ضماد دواء معمول

تخم خشخاش تخم کاهو و تخم خیارین نعتشر از هر یک ده مثقال و اگر عوض کرده شود منقوع عناب بشراب نیلوفر یا شراب
بنفشه یا شراب خشخاش در شدت وجع نیز صواب باشد و مقدار شربت هر یک ازین اشربه یک اوقیه است
منقوع ملین طبع منقول ازین سرافیون معمول حضرت سید سند در صداع حاره ساده هرگاه بوده باشد احتیاج
ملین طبیعت افتد آلوی سیاه آلو بخارا عناب از هر یک ده دانه تمر هندی یک اوقیه مویز طایفی پانزده دانه با آب گرم شبانه
قلوس خیارشنبر ترنجبین خراسانی از هر یک ده مثقال حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین یک مثقال داخل
کرده بیاشامند و اگر ماده صفراوی باشد با نجارات حاره دو مثقال پوست هلیله زرد دو مثقال آلو منقی
در منقوع داخل کرده غذا شوربا ماش و برنج که در آن کدو و اسفاناخ و کاهو و امثال آن باشد و اگر نباشد
گوشت بزغاله یا گوشت خروس بچه داخل کنند **و از سردی ساده** مثل بر درده هوا و خوردن و از چیزها
سرد اگر صداع حادث شود علامتش تقدیم این اثبات و سردی ملمس علاجش آنچه گذشت در بلغمی شود و از
الاسهل **ضماد** نافع از برای این قسم بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش تخم سنجاسف تمام کوفته با آب بیخته
چیزی روغن داخل کرده نیم گرم بر سر ضماد کنند **و از بادها غلیظ** که در سر محتبس شوند اگر صداع حادث
شود علامتش تمدد سر است و آواز باد در سر و گوش و انتقال درد از موضعی بموضعی و ضربان و عدم گرانی سر
علاجش پرهیز از چیزها نفاخ و نطول از بابونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و سعوط از جند بیدستر و فربیون
که در روغن بابونه داخل کرده در بینی چکانند و شمومی سازند از زعفران و مشک و صعتر و سنبل و عنبر و پیوسته بوی میکنند و
طبیعت را نرم گردانند و علاج باقی انواع صداع آنچه بشرکت معده یا عضو دیگر یا ضعف دماغ یا از بسیاری مجامعت
و غیر آن بود از علامات مذکور بیرون نیست **شقیقه** دردی بود در یکی از دو جانب سر راست یا چپ و اقسام
علامات و معالجات بدستور صداع است **سرسام** لفظی پارسی که معرب کرده اند از سر و از سام که بمعنی
آماس است درینجا عبارت است از آماس حجاب دماغ یا نفس دماغ **و از خون** میباشد و این را بزبان یونانی
قرانیطس نقاوقات گویند علامتش تب دایمی و گرانی سر و سرخی چشم و روی و رفتن آب از چشم و صداع
و خشکی زبان و خندیدن و درشتی و سرخی زبان مایل بسیاهی و عظم نبض **علاجش** فصد قیفال و بقدر قوت
و احتمال خون برداشتن و نرم داشتن طبیعت بعناب و آلو و ترنجبین و بنفشه و تمر هندی و روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن
و حقنه نرم بمثل عناب و بنفشه و تمر هندی و روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حقنه نرم بمثل عناب و
بنفشه و نیلوفر و آلو بخارا و ترنجبین کردن و از صندل و کشنیز تر و گلاب لخلخه ساختن غذا آب جو و عدس

و استفراغ و در وقت هذیان بانشو یه کنند و پا یرا مالند و به بندند و از صفرا میباشد و این را قرانیطس خالص گویند علامتش تپ تیز و بیخوابی و سبکی سر و خشکی چشم و بینی و دهان و زردی روی و زبان و سرعت نبض و خنک و بدخوی و هذیان علاجش بدستور صداع صفراوی و از سودا میباشد علامتش و ترش روی و بیخوابی و خشکی دهان و بینی و صداع و تپ ضعیف و گریه و برود در ربع تغیرات علاجش لطیف یق صداع سوداوی و از بلغم میباشد و این را لیثرغس میگویند علامتش صداع و تپ نرم و بسیاری آب دهان و خواب و گرانی و کسالت تا غایتی که از چشم کشادن و دهان برهم نهادن کاهلی و کسالت نماید و نسیان از لوازم این مرض است و لهذا این مرض را نسیان گویند علاجش حقنه در اول و مالیدن و بستن اطراف **شربتی** نافع گاوزبان پنجدرم بادرنجبویه سه درم پرسیاوشان دو درم بنفشه پنجدرم بیخ سوسن تراشیده یکدرم قند پنجاه درم خوردنی ده سیر در صباح و یکسیر در آخر روز با آب گرم بدهند و بعد از چهار روز نیم ملی و هسند **نسخه آن** سناکی پنجدرم اسطوخودوس دو درم تربد سفید مجوف تراشیده دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان سه درم گل سرخ سه درم گلقند ده درم غاریقون آشش سفید نیم درم غذا در ایام اول تا انتهاء مرض آب جو نخود داش انداخته و در انحطاط نخود مرغ انداخته **سدر** آنست که بوقت برخاستن چشم باریک شود **دوار** آنست که چنان نماید که چیزها می گردد و دوران میکند علاجش اگر مرض در معده غثیانی بود قی کنند و هر خلطی که برآید مناسب آن بقانونی که بود در صداع آن خلط معلوم شده و دوا مرض معده نیز خواهد آمد عمل نماید و اگر معده و منبعش دماغ بود علامت خلط غالب و علاجش هم بدستور که در صداع گذشته **سبات** حوالی بود در کمیت دراز و کیفیت قوی علاجش اگر تپ عارض گردد علاج تپ بود زوال آن بزوال تپ بود و اگر تپ نباشد از برودت و رطوبت برد بدستور صداع تدبیر فرمایند و دست و پا مالیدن و محکم پیچیدن و باز کشادن و باز بستن و نعره زدن بوجهی آرد جو بیدار کردن در هر دو قسم است **سهر** بیخوابی مفرط است از سردی و خشکی ساده یا با ماده که سودا باشد و از گرمی و خشکی ساده یا با ماده که صفرا باشد علامت و علاج در صداع گذشت و از رطوبت بورقیه میباشد علامتش مرکب از علامات بلغم و صفرا با شوری دهان علاجش مرکب از علاج بلغم و صفرا و حمام که عرق نشود و آب بسیار ریختن و بر روغن بادام و کدو و بنفشه در بینی و گوش مالیدن کف دست و پای و خصیتین و حوالی آن و ناف همه اقسام سهر را مفید است **نسیان** فراموشی بود و از سردی و خشکی و از گرمی ساده یا در غلبه صفرا بر مقدم دماغ میباشد علامت و علاج بدستور سابق است و روغن سوسن را مالیدن بر نسیان حادث از سردی و خشکی را نافع است **ایارج فیقرا** استفراغ

و از صفرا

و از سودا

و از بلغم نیز باشد

نسخه ان

سدر

و دوار

سبات

سهر

نسیان

ایارج فیقرا

بان نافع است از برای نسیان بلغمی بلغمی خردل سوده بعسل سرشته ضماد برای سر نمایند شمع و
از برای نقصان نسیان آتشی را حل کرده جوز بوا کوفته بآب سرشته بشکل شیاره ساخته دایم ببویند حمق و رعونت
از نقصان یا بطلان فکر میباشد و معجون بلادر نافعست برای این مرض وقتیکه از ماده سرد و تر و بلغم باشد صفت
آن فلفل دراز فلفل قسط تلخ وج ترکی شونیز از هر یک ده مثقال سداب خبطیا نا زرا وند مدحرج حب الغار خبث الحدید
شیطرج خردل از هر یک پنجمثقال مجموعه را کوفته بیخته با دو صد و پنجاه مثقال عسل مصفی و ده مثقال روغن گاو
و چهارم عسل بلادر سرشته گلولها سازند هر یک یکدرم در شربتی یک گلوله غذای گوشت در خوردن معجون
بلادر هیچ قسم گوشت جایز نیست جمود مرضی است که باطل شود حس و حرکت مریض حقنه نافع برای مرض که اخراج
سودا کند صفت آن سنا رکی پنجمثقال بسفایج فستقی نیمکوفته سه مثقال گل بنفشه بادیان بربیا و شان بابونه گل نیلوفر
از هر یک دو مثقال سپستان سی دانه همه را کوفته در کلین آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده شکر سرخ
فلوس خیار شنبر از هر یک ده مثقال در آن حل کرده صاف نموده روغن بابونه دو مثقال حل کرده نیمگرم بدو دفعه
حقنه نمایند مالیخولیا بمعنے خلط سیاه است و این بیماری باسم سبب نام نهاده اند پس اگر سودا دموی بود علامتش
سرخی رنگ مایل بسیاهی و سرخی چشم و خنده و فرح و عظم نبض و سرخی قاروره مطبوخ منضج در تقسیم بعد
از فصد اکحل و تعدیل غذا مانند شوربا ماش از گوشت بزغاله و بره صفت آن عناب خراسانی ده دانه گاو زبان
تخم کاسنی بادرنجبویه از هر یک دو مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی یک اوقیه داخل کرده صاف
صاف نموده بنوشند مطبوخ مسهل که بعد از نضج ماده که اثر آن از قاروره ظاهر میگردد استعمال کرده
میشود صفت آن عناب سپستان از هر یک پنجاه عدد شاهتره سنای مکی از هر یک پنج درم هلیله سیاه گاو زبان
بسفایج فستقی نیمکوفته افتیمون از هر یک سه درم گلسرخ چهار درم جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبر
ده درم تمر هندی دو سیر قند سفید یک سیر ترنجبین دو سیر در آن حل کرده صاف نموده بیاشامند و اگر ده
مثقال شیرخشت خراسانی اضافه نمایند اقوای گردد و اگر سبب سودای صفراوی باشد
علامتش کثرت اضطراب و غضب و زردی و بدخوی و جنگ و بیخوابی و حرارة بدن خصوص سر
و زردی قاروره است از اشربه شراب لیمو و شراب نارنج و شراب غوره و شراب زرشک با عرق گاو زبان
بنوشند شراب منضج و مسهل درین نوع گل بنفشه گل نیلوفر گل گاو زبان از هر یک بیست درم
آلوی سیاه پنجاه عدد تمر هندی سی درم حب از نیل ده درم جوشانیده صاف نموده قند سفید یکصد و پنجاه درم

داخل کرده بقوام آرند و هر روز پانزده درم با آب گرم بنوشند مطبوخ مسهل که بعد از نضج مستعمل است
عناب خراسانی چهل عدد پوست هلیله زرد شاهتره سنا مکی از هر یک پنج درم افتیمون مصری چهار درم
گاوزبان گلسرخ از هر یک چهار درم تمر هندی ده مثقال جوشانیده صاف نموده شیرخشت خراسانی
ده مثقال در آن حل کرده صاف نموده بیاشامند طلای نافع است روغن کدو و شیر دختر در هم کرده بر سر
بمالند و اگر سببش سوداوی باشد علامتش جب و حدت و سکونت و کثرت ترس و گریه است جلاب
نافع بعد از فصد اگر ضرورت باشد و مانعی نباشد صنعت آن گاوزبان گل بنفشه تخم خطمی سفید از هر یک
سه درم بادرنجبویه گلسرخ از هر یک دو درم پرسیاوشان بیخ سوسن اصل السوس از هر یک یکدرم
جوشانیده صاف نموده قند سفید داخل کرده نیم گرم بیاشامند چند روز که مناسب است مطبوخ مسهل که بعد از نضج
ماده مستعمل است صنعت آن عناب سپستان از هر یک چهل دانه هلیله سیاه پنج درم بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون
افریطلی از هر یک سه درم گاوزبان گلسرخ بادرنجبویه از هر یک پنج درم سنا مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده
ترنجبین ده مثقال در آن حل کرده صاف نموده غاریقون سفید یکدرم سوده سر دارو نموده نیم گرم بنوشند
و آخر روز بجهت تقویت قند سفید با شراب گاوزبان یا گلاب و تخم بالنگو بدهند و اگر سببش سودای بلغمی
باشد علامتش کسالت و لینت نبض و ظهور آن در رطوبت بینی و دهان است جلاب نافع در نقیع گلقند یا زبان
یا گلقند دو درم عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه هر کدام که باشد بیست و پنج مثقال حل کرده صاف نموده
نیم گرم بنوشند و بعد از نضج مطبوخ مسهل مذکور در سوداوی بدهند و غذا نخود آب گوشت مرغ مطیب بدارچینی
و زعفران بخورند صرع مرضی است در لغت بمعنی افتادن و نزد اطبا سده ناقصه است در بطون دماغ
از بلغم یا سودا یا خون و یا از صفرا و این نادر است علاج صرع بلغمی و سوداوی استفراغ ماده است بحبوب
قوقایا و مطبوخ افتیمون حب نافع از برای صرع بلغمی خصوص آن صرعی که بمشارکت معده باشد صفت
آن ایارج فیقرا پوست هلیله کابلی غاریقون سفید از هر یک سه درم کوفته بیخته با آب حب سازند جمله یک شربت
است ضماد نافع برای آن قسم صرع که بمشارکت معده باشد صفت آن سنبل الطیب قسط رکندر مصطکی
کوفته بیخته بشراب ریحانی سرشته بر معده ضماد نمایند کمادی که از برای صرعی که بمشارکت عضوی
بعید باشد چون انگشت و پا اول مرتبه بالاتر از آن موضع را مضبوط بندند پس سبوس گندم و نمک گرم
کماد نمایند آن موضعی را که از آنجا بخار بدماغ منتهی میشود عطوس نافع از برای صرع صفت آن اسطوخودوس

مطبوخ مسهل — طلای سوداوی — جلاب — مطبوخ مسهل — جلاب — صرع — ضماد — کماد

شعر فندق هندی که آنرا ریته گویند و دارچینی اجزا متساوی کوفته بیخته بویی بدهند تا عطسه آورد
و از چیزهای که بالخاصیت مفید است دماغ را با گوشت آنکه با سرکه بخورند و همچنین است سم گورخر که بسوزانند و بخورند

کابوس علتی است که چون مردم بخوابند چیزی گران تصور کند که بر سینه افتاده است و این علت مقدمه
صرع است و سکته و جنون است حب نافع که برای جمیع این علل صفت آن ایارج فیقرا غاریقون افتیمون شحم حنظل
نمک هندی پنج درم با وزنی که رای طبیب مصلحت داند حب یک شربت است و غذا باید که لطیف باشد **سکته**
سده است در بطون دماغ و با آن معطل میگردد حس و حرکات جمیعه و سوای تنفس میشود و بسا باشد که تنفس نیز
بمرتبه ضعیف میگردد که احساس کرده نشود و در ینحال مشتبه میگردد مریض بمرده پس باید که در چشمش نظر کرده
شود اگر عکس ناظر در چشم ظاهر گردد زنده است و الا مرده و این از دم و بلغم حادث میگردد و آنچه از دم باشد علامتش
سرخی روی و پری رگهای گردن و رگهای سر و درد است حقنه نرم در ینمرض بعد از فصد قیفال و حجامت
ساق مفید است و آنچه از بلغم باشد علامتش سفیدی رنگ و سایر علامات بلغم و تقدم اسباب مولده بلغم است
معلقی که در حال در گلوی وی ریزند صفت آن زیره کرمانی بادیان از هریک سه درم در آب جوشانیده صاف
نموده عسل یا نبات داخل کرده و بجور نمایند و حقنه کنند آنرا الحقنه که سنا مکی و قنطوریون و فستق
شحم حنظل و نمک و بوره در آن داخل نمایند صفت آن حقنه حاده که سکته بلغمی را نافع است افتیمون قرطم
شحم حنظل از هر یک مشت بسفایج فستقی دو مشت بودینه دشتی یک دسته بجوشانند و بپالایند و پنجاه
درم آب آنرا گرفته ده درم روغن بابونه داخل کرده حقنه نمایند و اگر درین حقنه دو درم بوره ارمنی و یک
مثقال نمک هندی و هفت درم انگبین داخل نمایند اقوی میگردد و چون تابه گرم کرده بالای طاقه بر سر
که زیرش نهند گذارند که اثر گرمی بلکه احراق بسر نرسد در تقسیم نافع است **فالج** و استرخا فالج در لغت
الطبا بطلان حس و حرکت نصف بدن است سوای راس و اگر تا نصف راس باشد فالج و لقوه است و سبب فالج
فرو ریختن فضله رطوبی بود از بطون دماغ باعصاب جانب پس و منع کند قوه حس و حرکت را از نفوذ یا نفوذ کند اما اعضا
متاثر نشود و بسبب فساد مزاج پس و تری گاه باشد که انفعال طبیعی نیز بسبب فساد مزاج باطل گردد پس در عضو ضمور ظاهر گردد و اگر تمام بدن سوای
راس را فرو گیرد بطلان حرکت آنرا **بوپلیمه** گویند و اگر بطلان حرکت مخصوص یک عضو باشد آنرا استرخا نامند **علاج**
ماء العسل تا چهارم باید که بر آن عوض آب و غذا اقتصار نمایند جلابی که بعد از چهارم تا پانزدهم برای نضج ماده هر روز
داده می شود صفت آن رازیانه انیسون از هر یک دو درم بادرنجبویه سه درم در پانزده آثار آب بجوشانند تا بنصف رسد

بیالایند و ده درم گلنگبین عسلی در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و غذا نخود آب با شیرهٔ حب القرطم و اندکی
دارچینی و زعفران بخورند و عوض آب گلاب عرق بادرنجبویه بخورند تا پانزده روز برین وجه بگذرانند
و بعد از پانزدهم بحقنه که در سکته ذکر شد دو سه بار حقنه نمایند پس از استعمال حقنه و استفراغ بلغم تلیین بحب نمایند
صبر سقوطری پنج درم بوزیدان تربد سفید غاریقون از هر یک سه درم ملح هندی یکدرم کوفته بیخته حب سازند شربتی
دو درم و نیم و درین ایام نخود آب گنجشک و کبوتر و کبک و بعد از آن در گوشت دارچینی و زعفران و قرنفل
و صعتر و زیره و پیل را انداخته بخورند و گاه باشد که با فالج حرارت مزاج بود بسبب آنکه دل و دماغ با هم
مقاومت کنند پس آنوقت که رطوبت از دماغ فرود آید مقاومت نماید حرارت دل و جگر غلبه کند پس درینحال
تسکین حرارت کنند بشرابهای و عرق گاوزبان و غذا نخود و برنج با آب لیمو و شراب سیب هم درین وقت توان
داد و باشد که حرارت چندان مستولی شود که آب جو باید داد و چون حرارت تسکین یابد باز بمعالجه فالج پردازند
گلنگبین مستعمل در فالج و سائر امراض بلغمی مثل خدر و تشنج و تمدد بلغمی و استسقاء و سوء القنیه مفید است صفت
آن برگ گلسرخ تر را قیمه کرده یکمن عسل مصفی را بقوام آورده چهار من گل مذکور را با آن بیامیزند و چهل روز در آفتاب
نهند و اما استرخاء در عرف حالتی است مثل فالج در عضوی از اعضا پس استرخاء بطلان حرکت عضو مخصوص
باشد و ازینجهت گفته اند که فالج استرخاء نصف بدن است در طول و نسبت میان استرخاء و فالج عموم و خصوص
مطلق است در عرف لغوی عربی و نزدیک بعضی هر دو لفظ مترادف اند و استرخاء یک انگشت فلج گویند و سبب
استرخاء بر بدن عصب در عرض میباشد و انعلاج پذیر نیست و ورم نخاع میباشد علامتش درد و تمدد و تب است
علاجش فصد و در ابتدا صندل و قرنفل و کشنیز تر و برگ خرفه و بید مجموعه یا بعضی و گلاب طلا کنند و در تزاید آرد جو
خبازی و در انتها گل خطمی سرخ و بابونه ضماد نمایند و بر فصد جرات نمایند تا غلبه خون متحقق نشود و سقطه و ضربه
سبب باشد اگر حادث شود بعد از آن دفعه قابل علاج نباشد زیرا که دلیل بود بر پاره شدن عصب و اگر بعد از
دو سه روز عارض شود دلیل بر ورم عصب و ریختن ماده بدان باشد تنقیه کنند و داروهای محلل و مقوی
بر موضع ضربه نهند چنانچه در موضع خود بیاید **ضماد** نافع ازبرای فالج و استرخاء بسبب ضربه و سقطه صفت
آن گل ارمنی سه درم برگ سرو گلسرخ از هر یک پنج درم صبر سقوطری دو درم ماشش سبت درم آب برگ مورد
سرشته ضماد نمایند **ضماد** نافع ازبرای فالج و استرخاء بسبب ضربه و سقطه وقتی که بسبب ضربه ورمی پیدا شود
صفت آن عدس مقشر ده درم گل ارمنی صندل سفید فوفل از هر یک دو درم سرشته ضماد نمایند ضمادی که بجهت

ضماد
ضماد

ضربه وسقطه که سبب فالج واسترخا باشد وقتیکه ضربه وسقطه حادث شده باشد پس عدس مقشر وگلنار باریک
کوفته بیخته بروغن گل وگلاب سرشته ضماد نمایند وگاه سبب استرخا سوء مزاج بارد رطب ساده باشد علامتش آنکه
بتدریج حادث گردد ودیگر علامت نباشد علاجش تبدیل مزاج وگاه باشد که فالج عارض گردد واز جهة ماده که بعضی
اعضا بر سبیل بحران دفع کند وبیشتر این در قولنج واقع شود وعلاج مناسب این آنکه مالیدن روغنها کنند
که گرم نباشد بسیار وتقویت عضو کنند که ماده را از منع کند مثل روغن بابونه واگر روغن گل وروغن قسط ایرسا
باهم جمع کرده بمالند بیشاید تشنج انقباض عضویست ودرهم کشیده شدن آن چنانچه در انبساط دیگر فساد
عاجز آید اگر سبب تشنج بلغم باشد علامتش آنکه دفعةً حادث شود ودیگر علامات بلغم علاجش تنقیه بلغم وبعد
فرفیون مالیدن بآن بعد از تنقیه بلغم بشرایط نافع است از برای اقسام تشنج ضمادی نافع از برای
تشنج بلغمی صفت آن جندبیدستر فرفیون سوده موم زرد بروغن سوسن گداخته همه را درهم کرده ضماد نمایند وبدانکه صاحب
تشنج بلغمی را اگر قوت باشد طعام کم خورانند وماء العسل دهند وبعد از سه روز نخود آب بکامه وخردل وصعتر وروغن گاو دهند
واز گوشت کبک وگنجشک نذروگماننداینها ماء اللحم ساخته دهند واگر تشنج بسبب یبوست باشد علامتش تقدم اسباب یبوست
مثل تپهای قوی واسهال وگرسنگی ورنج بسیار است واین تشنج در کودکان وجوانان نادر است وانواع مرطبات از
اغذیه واشربه وطلاها مفید است ضمادی نافع برای تشنج بسبب ورم عصب چون استعمال کرده شود بعد از فصد وحجامت وتقلیل
وتلیین طبیعت بشیر خشت صفت آن صندل وفوفل سوده بگلاب سرشته بر موضع ورم ضماد نمایند عطوس نافع از برای
لقوه وتمدد وتشنج بلغمی صفت آن جندبیدستر کندش خردل اجزا مساوی کوفته بیخته در بینی دمند واز چیزی موذی نیز
سیما باشد مثل گزیدن گژدم بر عصب ورسیدن جراحتی یا خلطی حاد بر عصب واز این قبیل است تشنج کسیکه خلط زنگاری قی
کند وتشنج که از دیدان باشد مناسب هر یک معالجه کنند تمدد وکزاز تمدد تشنج عصب بود از هر دو جانب وکزاز را بعضی
اطلاق میکنند بر تشنجی که ابتدا از عضلات جیز گردن کند وبجانب پیش کشد یا پس یا بهر دو جانب وبعضی کزاز را بر مطلق
تمدد اطلاق کرده اند وبعضی مخصوص گردانیده بدانکه سبب برودت مجمد بود از داخل یا خارج که در یکجانب باشد یا هر دو
علامات وعلاج آن مثل تشنج است رعشه مرضی است که حرکات ارادی با نبات ارادی مخلط باشد وعلاج آنکه
در جانب جیب بود جلابی نافع از برای رعشه که از سوء مزاج بارد ساذج یا مادی باشد صفت آن انیسون
بادیان از هر یک سه درم جوشانیده گلنگبین عسلی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند غذا نخود آب با
حب القرطم وگوشت گنجشک وکبوتر یا گوشت آهوی که مطبب بدارچینی وقلفل وزعفران باشد واگر مادی باشد تنقیه

بلغم نمایند واگر از خمر باشد علاجش ترک شراب است بالکلی طلای نافع از برای اقسام رعشه صفت آن روغن
گلسرخ روغن مورد سرکه انگوری در هم مخلوط کرده بر دست بمالند لقوه اینمرضی است که روی از یکجانب فرو
کشیده شود بجانب دیگر میل کند و سبب این میشاید که تشنج آن جانب باشد که بدو میل کرده باسترخا آن جانب
که از و میل کرده تا هفتم علاج آن از تنقیه و دادن ماء الاصول و دواء المسک جایز نیست در رطوبی و در یبسی
مطلقاً جایز نیست و درین ایام نخود آب و شیره حب القرطم و ماء العسل اختصار نمایند و بعد هفتم در مادی اول نضج
ماده کنند بماء الاصول پس تنقیه کنند بعده دواء المسک حلو حار دهند و غرغره و مصوعات را تاثیری ظاهر است
بعد از تنقیه ضمادی نافع از برای لقوه گوشت ثعلب یا آهو یا کفتار یا گاو کوهی آنچه میسر آید کوبیده روغن
زیت داخل کرده بر سر ضماد نمایند دوای نافع از برای لقوه صعتر زوفای خشک پودینه دشتی بسرکه
انگوری جوشانیده بپالایند و زیر ابرو و پیشانی بمالند متصل آن را ببویند طلا نافع خردل سوده بسرکه
سرشته بر سر طلا نمایند اختلاج حرکت موضعی باشد از بدن بخلاف عادت در عرف گویند که فلان عضوی
میپرد اگر اختلاج از ریح غلیظ بود متولد از بلغم باشد کماد نمایند آن عضو را بسبوس گندم و نمک یا روغن فربیون و روغن
قسط بعد از آنکه آن عضو را بخرقه خشنی مالیده باشند که سرخ شده باشد طلا نمایند و اگر این تدبیر نافع نبود
تنقیه بلغم نمایند بایارج مقوی بغاریقون و از چیزهای غلیظ و حجرات پرهیز ند و اگر اختلاج کسی اول کم
شود و بعد از آن دایم شود بیم لقوه و صرع بود تنقیه بلغم نمایند زکام و نزله فرود آمدن فضول مخاطی
از دماغ بجانب بینی آنرا زکام گویند و آنچه بجانب گلو فرود رود نزله خوانند بعضی طبیبان فرق نکرده اند
اگر از گرمی باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم است و تقدم مسخنات دماغ در مثل
آفتاب مقام داشتن و خوردن دواها و غذاهای گرم و مثل آنها و گاه باشد که از حرارت جمیع بدن بود
علاجش اگر با امتلای بدن باشد فصد و اسهال نمایند در مادی بعد از تنقیه و در ساذج در اول شراب عناب
و شراب بنفشه و شراب نیلوفر دهند و غذا ماء الشعیر باشد و با ماش و اسفاناخ پخته باشند و اگر از سردی
بود علامتش گرانی سر و کدورت حواس و کسالت و راحت یافتن بچیزی که سر را گرم نمایند و تقدم اسباب
خارجی مثل آب و هوای سرد که بسر رسد و اگر غلبه خلطی باشد بعلامت آن معلوم میگردد پس اگر مادی باشد تنقیه
کنند و در سوی مزاج ساذج نطولات و کمادات و شمومات اکتفا نمایند و گفته اند که حمام در اول زکام بارد مضر است
و در آخرش نافع و در زکام حار در اول و آخر مفید باشد و نزله گرم را بشرب خشخاش و سرد را بشرب اسبغول منع

کنند مطبوخ نافع برای غرا و نزله صفت آن بنفشه خشک پنجدرم اصل السوس مقشر نیکوفته ده درم در یک رطل آب
بجوشانند تا بنصف رسد بپالایند و بیست درم گلقند در آنجا کرده صاف نموده بنوشند جمله یک شربت است حب لطیف
از برای نزله صفت آن تخم بنفشه دو درم رب السوس یکدرم کوفته بعسل خیارشنبر بقدر کفایت سرشته حب سازند
جمله یک شربت است حب نافع برای سعال حادث از نزلات بلغمی این حب بلغم غلیظ را برآورد صفت آن رب السوس
رازیانه تخم کرفس بربیاوشان غاریقون سفید از هر یک یکدرم مغز بادام تلخ پنجدرم نانخواه هفت درم کوفته بیخته
حب سازند شمومی که چون نزله بسینه ریزد منع ریختن آن بسینه کند صفت آن شونیز را بریان کرده یک شبانه
روز در سرکه بخیسانند پس در پارچه کتان پوست تلی لسبه متصل ببویند تا ماده را بجانب بینی کشد بخوری
بجهت گشودن بینی در زکام صفت آن باقلا البسر که تر کرده خشک نموده در آتش اندازند و بخار آن ببینی برند
بخور دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن سبوس گندم را البسر که بجوشانند و سر به بخار آن بدارند بخوری
دیگر که چون بینی گرفته باشد و از دماغ باید کشید فی الحال بگشاید صفت آن سنگریزه را [illegible] سازند در زنجبیل
و فلفل اندازند چون پخته شود سرپوش آن بدارند و ردائی بر سر داشته باشند تا بینی بگشاید ولیکن
می باید که خود را نیکو بپوشند که ناگاه باد نزند و زحمت زیاده نشود غرغره که منع ریختن نزله بگلو و سینه کند
صفت آن گلنار فارسی حب الآس پوست خشخاش سفید عدس کشنیز خشک کزمازج مجموع را در دو پیاله
آب بجوشانند چون یک پیاله بماند صاف نموده غرغره نمایند باب دوم در امراض چشم بدانکه چشم مرکب
از هفت پرده و سه رطوبت است عزیزی به ترتیب ابتدا از طبقه که مماس استخوان است منظوم ساخته
نظم کرد آفریدگار تعالی به صنع خویش ٭ چشم هفت پرده و سه آب منقسم ٭ صلب مشیمه شبکه زجاجی
و پس جلید ٭ پس عنکبوت و بعض عنب قرنی و ملتحم ٭ رطوبات زجاجیه جلیدیه و بیضیه است و قوت بینائی در
رطوبت جلیدیه است باقی رطوبات و طبقات خوادم و معدات وی اند رمد ورم ملتحمه است اگر از خون باشد
علامتش سرخی چشم و عظم ورم و امتلاء عروق چشم و بسیاری وسخ است علاجش فصد قیفال از جانب ورم
است و اگر در هر دو چشم باشد از هر دو دست فصد کنند و حجامت و تلیین طبیعت بشراب متخذ از عناب و آلوی
سیاه و گلبنفشه است و شیاف ابیض سفیده تخم مرغ با شیر دختر نموده در چشم بچکانند یا بر پشت چشم
طلا نمایند ضمادی نافع صفت آن صندل سرخ سوده کشنیز تر برگ عنب الثعلب تر مجموع را
کوفته بیخته بر پیشانی چشم ضماد نمایند و غذا عدس و ماش بشیره بادام شیرین با روغن گل و یا روغن [illegible]

حب لطیف

بخوری

ضمادی

و اسفاناخ چاشنی داده ثمر هندی و شکر یا برگ خرفه و کدوی تر با مالک یا روغن کدو و تازه پخته چاشنی داده
ثمر هندی و قند بخورند و زرده تخم مرغ نیم برشت اگر قبض در طبیعت نباشد بخورد و اگر ماده از صفرا باشد علاماتش آنست
که آماس و سرخی و ورم از دموی کمتر بود و درد و سوزش و ضربان بیشتر علاجش آنست که اگر مانعی نباشد
فصد کنند لیکن کمتر از دموی گیرند خون را پس اسهال نمایند بمطبوخ هلیله یا مطبوخ خیارشنبر و اگر دو درم پوست
هلیله زرد و یکدرم کشمش کوفته با آب گرم دهند خوب باشد ضمادی نافع از برای این قسم صداع رمد لعاب
بهدانه لعاب بزرقطونا شیر دختر همه در هم آمیخته پارچه کتان ترکرده بر چشم گذارند و اگر رمد یابس باشد
طبیعت را نرم نمایند بشیر خشت حل کرده در گلاب و کشنیز خشک یکدرم با آب خیسانیده نبات سفید ده درم
داخل کرده وقت خواب بنوشند و اگر ماده از بلغم باشد علاماتش عظم ورم و بسیاری آب ریختن از چشم
و درد و سرخی اندک و گرانی و ورم بسیار شیاف بر زیو مارا به لعاب حلبه مقشره و تخم کتان و لعاب گل خطمی حل
سوده در چشم چکانند ضماد نافع در این قسم صبر سقوطری حضض مکی مرمکی زعفران با آب سوده بر چشم
ضماد نمایند و غذا نخود آب با شوربه حب القرطم بخورد جلاب نافع از برای نضج ماده این قسم رمد صفت آن
بادرنجبویه رازیانه از هر یک دو درم صعتر گلبنفشه از هر یک سه درم اصل السوس یکدرم جوشانیده بپالایند
و گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و اینجا یک شربت است و اگر گلقند نباشد در مغلی
گلسرخ دو درم بیفزایند بجای گلقند قند سفید ده درم داخل نمایند و چون اثر نضج از قاروره ظاهر گردد
و اسهال بحب صبر و ایارج فیقرا کنند و اگر ماده از سودا باشد علاماتش گرانی و سرخی و خشکی و تیرگی
رنگ و وجع ناخس و اندک سرخی ملتحمه بود و گاه باشد که سرخی در ملتحمه نباشد اما پلک چشم البته باشد جلاب نافع
برای این قسم رمد صفت آن گاوزبان پرسیاوشان بنفشه بادرنجبویه از هر یک سه درم جوشانیده صاف
نموده گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و بر آن مداومت کنند تا اثر نضج در قاروره
ظاهر شود پس تنقیه نمایند بمطبوخ افتیمون پس شیاف بر دیو با لعاب گل خطمی که بشیر دختر گرفته باشند سوده
در چشم چکانند در ابتدا، و انتها شیاف دینارجون بچشم کشند و غذا ماش و نخود و دنبه بره و اسفاناخ
بروغن گاو پخته بخورند و مزورها از دنبه و شوربه ساختن و مسکه گاوی با نان خوردن بهتر و اگر ماده از باد غلیظ
باشد علاماتش تمدد آن بی گرانی و سیلان رطوبت باشد و گاه باشد که التهاب سرخ شود کماد نافع از برای
رمد ریحی صفت آن بابونه و شبت و صعتر و اکلیل الملک و حلبه و فوتنج و سداب در آب جوشانیده بخار آن بدارند

واب انزانظول نمایند وثقلش را کماد نمایند دوای هندی که آنرا پوتلی گویند نافع بود برای رمد صفت آن
بوده زیره سفید شکر تری اجزا مساوی کوفته در پارچه کتان نازکی لسته بر چشم و گرد آن بگردانند واگر وجع
و سرخی زیاده بود اجزای مذکور را بآب سوده بر پنبه چسپانیده بر چشم نهند پوتلی دیگر از تالیف اطبای هند نافع
از برای رمد صفت آن زردچوب سوده زاج سفید مرداسنگ فلفل سفید توتیا سبز افیون همه را کوفته بهم
آمیخته در چند پوتلی ببندند مقدار دو سه ماشه بآب تر کرده بر دور چشم بگردانند و صاحب مطلق رمد
باید که از دود و غبار سرما و گرما و روشنی و سفیدی و بر یک چیز نگاه کردن بسیار بی آنکه نظر از آن بگردد
و از مجامعت بسیار احتراز نماید و از گرسنگی مفرط و امتلا و خصوص در غشا و از چیزهای بخارناک مثل
سیر و پیاز و کرنب و شوربها و ترشیهای بسیار ترش و بیداری و خواب مفرط اجتناب نماید طرفه
نقطه سرخیست بر سفیدی چشم بسبب کشودن رگی از ملتحمه خون کبوتر یا فاخته خاصه آنخون که از زیر پر
برکشند و بیرون می آید در ابتدا اکل ارمنی بآن ضم کنند و در نهایت آب اکلیل الملک بالعاب حلبه شسته با ضم
کنند و بر چشم بچکانند و اگر انزروت سفید و کشنیز خشک در گلاب خیسانیده در چشم بچکانند نافع است
و اگر بهدانه داخل نمایند بهتر است سبل غشائیست که بر سطح ملتحمه متولد شود از اجسام غریبه که مشابه
رگها باشد در غشاء رقیق درهم یافته گردد علاجش فصد کردن و مسهل دادن و شیاف احمر لین و
شیاف احمر حاد و شیاف دینارکون در چشم کشیدن نافع و اگر غلیظ باشد باید داشت جرب العین
مرضی است که پلک چشم درشت و سرخ شود با خارش و آب ریختن و بجوشش و دانه های خورد که سرهای او سفید
باشد پوست تنک از آن جدا گردد یا دانها باشد بصورت دانه انجیر شیاف احمر لین و شیاف سماق کشیدن
در چشم بعد از فصد و ثقال و اسهال بقرص بنفشه نافع است و در نوع آخر شیاف احمر حاد و شیاف اخضر در
چشم کشیدن بعد از فصد و تنقیه نافع است جساء الاجفان علتی است که پلک چشم سخت شود
چنانکه هر وقتیکه از خواب بیدار شود چشم نتواند گشاد تا زمانی که دست بمالد ضمادی نافع از برای این علت صفت
آن گلبفشه و گل خطمی بآب پخته ضماد نمایند و گرما به بخارات گرم و چشم را بآب گرم شستن سود دارد
سلاق مرضی است که پلک چشم غلیظ شود و خارشش داشته باشد و مژه بریزد و در ابتدای حدوث
این مرض سماق را بگلاب خیسانیده در چشم بچکانند ضماد نافع از برای سلاق. در زمان ابتدا صفت آن
برگ خرفه تر برگ کاسنی تر کوفته روغن گل سرخ داخل کرده ضماد نمایند طلامی که همین منفعت دارد

سفیده تخم مرغ روغن گل سرخ مخلوط کرده بر پلک چشم طلا نمایند واگر سلاق دیرینه و غلیظ باشد فصد و حجامت کنند بعد آن
مطبوخ هلیله بدهند و سر بخار آن بدارند و شیاف احمر لین و شیاف ذهبج در چشم کشند ضمادی نافع در همه حال علاج
مقشر تخم انار کوفته بمیج شرشه ضماد نمایند **قمل** سیش که بر منزه محل رستن مو پیدا میشود غرغره نافع چون استعمال
کرده شود و بعد از تنقیه با ایارج فیقرا صفت آن عاقرقرحا مویزج سپندان جوشانیده صاف نموده آبکامه داخل
کرده غرغره نمایند و چشم را با آب شور و آب شب یانی بشویند **شعر زاید و شعر منقلب** بعد از تنقیه موی
را بر کنند و خون خارپشت بران موضع طلا نمایند و کندن پلک و داغ نمودن و بسوزن گذرانیدن چنانکه کحالان
دانند مفید است **غرب** زخمیست که در گوشه چشم از جانب بینی ناصور شود و هرگاه دست بر پلک زیرین
نهند چرک بیرون آید علاجش فصد قیفال اگر خون غالب بود و اسهال بقرص بنفشه پس **شیاف غرب**
در ناصور چشم کشند صفت آن صبر سقوطری کندر انزروت سفید دم الاخوین سرمه اصفهانی شب یانی گلنار
فارسی از هر یک یکدرم زنگار ربع درم شیاف ساخته با آب ده بر موضع ناصور بچکانند **شیاف غرب دیگر**
صفت آن زهره گاو یکدرم روغن بلسان بآن مخلوط کرده خشک نموده شیاف بسازند و این شیاف از برای
ابتدای نزول الماء و انتشار و بیاض را نیز نافع است و این هر دو شیاف را بعد از انکه غرب را از چرک پاک
کرده باشند بچکانند و مداومت نمایند اگر باین کفایت کرده بهتر و الا بمیل طلا موضع غرب را داغ کنند **جرب**
ریش چشم اگر چرک داشته باشد بماءالعسل با شیر دختر بشویند و شیاف کنند **بیاض چشم** سفیدیست
که بر قرنیه ظاهر شود اگر بعد از قرحه داشته باشد تمام زایل نشود و اگر بعد از رمد و صداع و شقیقه عارض
شود بعد از زوال سبب مرهم صغیر و مرهم کبیر و مرهم مغسلی بچشم کنند که بعون الله تعالی نافع است **دمعه**
یعنی پیوسته پرآب شدن چشم و سیلان اشک دوائیکه بعد از تنقیه اگر بدن ممتلی باشد بچشم کشند صفت آن
سرمه صفهانی و توتیای کرمانی مساوی کوفته بیخته مدام در چشم کشند و از میوه و شورها پرهیز کنند و شعرا
و عناب عاجل النفع است **نزول آب** رطوبت غریبه باشد که در ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه
و طبقه قرنیه بایستد و مانع دیدن باشد علامتش هرگاه در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس و موی پیدا آید
هم نزول آب شود و لیکن اینخیالات از بخار معده نیز میباشد پس اگر در هر دو چشم دایم نباشد بوقت امتلاء معده
زیاده شود و بوقت گرسنگی کم گردد از بخار معده است ایارج فیقرا و تنقیه بآن در ابتدا مفید است غرغره کردن
بعد از فصد باسلیق و شیاف مرارات کشیدن و از شورها و میوه ها و حموضات و لبنیات پرهیز نمایند

و قلیه و کباب و مطنجنه و نان خشکار خورد و بر شستگی صبر نماید و اگر مستحکم شود سبع دیدن بهامه کنند قدح باید کرد و آبی که قابل
قدح بود سفید رقیق صافی باشد و آنکه علیل و جراح احساس کند و آنچه قابل قدح نیست غمامی و زیتی و جصی و اسمانجونی
و منتشر رقیق که هنوز بکمال نرسیده باشد و همه را بتدبیر قابل قدح گردانیدن ممکن است و گفته اند که هرگاه شش ماه
بگذرد و بر خیالات مذکوره خوف از نزول آب نباید داشت **عشا** یعنی شبکوری ایارج و تنقیه بان و دار فلفل
را برابی که از جگر بره که کار دبران کشیده باشند و بر دوان آتش نهاده باشند تا آن آب بیرون آمده باشد
بسایند در چشم کشند شبکوری را زایل کند **جهر** یعنی روز کوری آن از رقت و قلت روح باصره بود علاجش تغلیظ
و ترطیب خون بود مثل شراب عناب و شراب تفاح و هریسه و گوشت گاو **ضعف باصره** دوای هندی
نافع افزایش روشنی چشم و تقویت باصره صفت آن رس جوت توتیای هندی تخم زعفران سنگ بصری و ...
از هر یک جزوی کوفته بحریر بیخته کحل سازند

باب سیوم در امراض اذن وجع اذن

قسطور نافع از برای درد گوش حادثه از گرمی لعاب اسپغول و لعاب بهدانه نیم گرم چکانند نافع باد ضماد نافع
از برای ابتدای درد گوش صفت آن عنب الثعلب برگ کاسنی تازه برگ خرفه کوفته از بیرون گوش
و حوالی آن ضماد نمایند قطور نافع از برای درد گوش از سردی صفت آن دهن لوز مر یا روغن شبت یا دهن
فجل که در آن جند بیدستر و مرمکی حل کرده باشند نیم گرم در گوش چکانند و گوش را به بخار آب گرم بدارند و گوش
بر زمین گرم حمام نهند ضماد نافع درد نیم درد گوش صفت آن گل بابونه گل خطمی سفید اکلیل الملک شبت
سداب بکوفته با آب پخته ضماد نمایند **قروح اذن** علامت آن تقدم ورم اذن است و خروج ماده اگر نو حادث
باشد مرهم ابیض بروغن گل رقیق کرده بچکانند و اگر کهنه بوده باشد مرهم رسل یا باسلیقون اندازند و بر شبتا
جهت تسکین درد نیم مثقال بخورند و اگر کرم در گوش پیدا شده باشد علامتش خاریدن گوش بود و
احساس حرکت آن و احیاناً به بیرون آمدن علاجش قتل و اخراج آن کرم بود قطور نافع آب برگ شفتالو
و آب برگ آلو بچکانند **قطور دیگر** صبر سقوطری با آب سداب تر نموده در گوش بچکانند فتیله مفید صفت آن
صبر سقوطری البر کسوده و فتیله بآن آلوده در گوش نهند انبهمه تدبیر کشتن کرم بود بعد از آن عطسه آرند
تا بیرون افتد یا بگوشت گاو بیرون آورد **دوای طنین** یعنی آواز گوش انکبابی نافع بعد از تنقیه
دماغ بالجه مناسب خلط بود بابونه اکلیل الملک قیصوم شبت جوشانیده سر به بخار آن بدارند در روغن بادام
تلخ و روغن بابونه و روغن شبت در گوش چکانند و اگر از بخار معده بود تنقیه معده بقی و اسهال کنند و ...

باطریق گشنیز نمایند و اگر خشکی و خلای دماغ بود استعمال مرطبات دماغ از اغذیه و اشربه نمایند و روغن کدو
و روغن بنفشه بادام در گوش بچکانند و از مجامعت و ریاضت اعراض نمایند **دخول جانور** در آب
در گوش آنچه در باب کرم مذکور شد در اینجا بکار آید و جهت دخول آب در گوش بر یک پای که جانب
آن گوش بود بایستند و گوش را بر کف دست نهاده چند بار بر جهند تا آب بیرون آید یا باشوره
بر گوش نهند و بمکد یا چوب بادیان که خشک باشد بگیرد و یکطرف آنرا در گوش نهند و طرف دیگر را
چرب کرده مشتعل سازد تا نشف آب از گوش کند **طرش** یعنی کری آنکه مولدی بود یا عارض
بود از پیری یا از فسخ عصب مفروش بواسطه ضربه یا سقطه قابل علاج نیست و آنچه در تپ ها باشد بواسطه
تصاعد ابخره صفرا بدماغ علاجش مسهل صفرا باشد مثل شیر خشت و مطبوخ هلیله و تمر هندی
بنوشند قطور بینی نافع در تنقیه طرش روغن گل باندکی سرکه بجوشانند تا سرکه برود و در روغن بماند در
گوش بچکانند و روغن مذبور را با روغن کدو یا روغن بادام شیرین بچکانند و شراب آلو و شربت اهلیلوفر
و شراب بنفشه و شراب تمر هندی بنوشند و آنچه از ریختن اخلاط غلیظه بآلت سمع باشد علاجش نضج
ماده است بشراب اسطوخودوس پس تنقیه است با ایارج فیقرا و حب قوقایا روغن بادام تلخ و زیت و
روغن نرب و روغن قسط در گوش بچکانند دوای مجرب مولف از برای اکثر امراض اذن صفت آن
بابونه اکلیل الملک مرزنجوش نوفای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب اسطوخودوس افسنتین اجزا
مساوی در دیگ کرده آب بر روی آن کنند و سر آنرا محکم بگیرند که در وقت طبخ بخار آن بدر نرود پس بجوشانند
باتش ملایم و چادری بر سر گرفته دیگ را در زیر چادر برده سر آنرا برگیرند و در گوش را بخار آن بدارند
پس دیگ را برآورده چادر را بر خود بپیچند و صبر کنند که عرق برطرف شود و اگر ماده اینمرض غلیظی سودا
داشته باشد دو وزن یکی از ادویه داخل نمایند و آنچه از افتادن چیزی در گوش بود علاجش آنکه روغن
بادام در گوش بچکانند و عطسه زنند و بینی بگیرند تا بیرون آید و آنچه از ثولول و گوشت زاید شود علاجش
بریدن است اگر ممکن باشد **باب چهارم در امراض انف** **رعاف** یعنی خون آمدن از بینی
اگر در بحران باشد منع جایز نباشد الا بوقت افراط و آنچه از امتلا و غلبه خون باشد نیز منع نباید کرد تا پری
رگها و سرخی و گرانی بدن زایل نشود و آنچه از حدت و تیزی خون باشد علامتش آنست که اندک اندک آید
و خون رقیق و با حرارت بود علاجش بعد از فصد قیفال تسکین و تغلیط خون از شربت عناب یا آب زرشک

و از چیزهای گرم پرهیز کردن و آب سرد بر پیشانی ریزند **طلاء** نافع برگ امرود و برگ بید برگ مورد صندل
کوفته بسرکه سرشته بر پیشانی بمالند یا گل بسرکه سرشته بر سر طلا نمایند **ذروری** که چون آن در بینی دمند خون
باز دارد صفت آن گلنار فارسی مازو سبز افیون گیرو آسیا کافور قیصوری دم الاخوین کهربا کوفته
بیخته روی بینی را بگلاب بشویند و قدری از آن در سر قلم کرده در بینی دمند و اگر نسج عنکبوت را ناشوره کرده
بآب بادروج تر کرده یا بآب سیاه دوات تر نموده از ذرور مذکور بر آن پاشند و در بینی نهند خون آمدن
بند کند و چون سرگین تازه خر بفشارند و آبی که بیرون آید در بینی چکانند بازو و تار را محکم به بندند
و محجمه بر جگر نهند اگر رعاف از جانب راست باشد و بر سپرز نهند اگر از جانب چپ بود و کشیدن
انثیین و بستن بیخ آن منع رعاف کند **خشکی بینی** یا از حرارت و یبوست مفرط باشد یا از خلط لزج که در آن
حرارت اثر کرده باشد و خشک و بسته شده باشد و آنچه از گرمی و خشکی بود از خوردن چیزهای گرم و قلت طعام و بیخوابی
و ریاضت و مجامعت اجتناب نماید و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام چرب کنند و خیار نهند و انه خوردو بوی کشنیز
تر نافع بود و اگر از خلط لزج باشد بقرص بنفشه تنقیه کنند **نتن الانف** غرغره که بعد از تنقیه بجهت ایارج و حب صبر
نافع است صفت آن خردل کوفته به سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و هر صبح بینی به بول شتر بشویند نشوق نافع
مرمکی آب قوتنج و آب بادروج سوده استنشاق نماید عطاس و عطسه بسیار از گرمی دماغ باشد باید که از گرمیها پرهیز نما
و از دود و غبار و طلاهای خشک بر پیشانی و سر مالد و بوهای خشک مثل کشنیز تر و صندل بویند **قروح
الانف** مرهمی بجهت قروح رطبه بینی مردار سنگ سفید آب قلعی اقلیمیای زرفضی از هر یک یکدرم کوفته
بموم سفید یکمثقال بر روغن گلسرخ پنجمثقال گداخته ادویه را بآن ممزوج کرده استعمال نمایند و اگر بدن ممتلی باشد
فصد کنند مرهمی بجهت قروح یابسه بینی مغز قلم گاو بر روغن بنفشه گداخته اندک اندک لعاب بهدانه داخل کرده
بر هم زنند و چون دیگر ترشح از لعاب بهدانه نکند بکار برند **باب پنجم در امراض فم و حلق** **شقاق الفم**
بیشتر از خون و صفرا بود و علاجش فصد و اسهال بمطبوخ هلیله است مضمضه نافع بعد از فصد و اسهال آب
عنب الثعلب و آب کاسنی تازه و آب کشنیز تر و آب سماق و آب شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند
ذرور نافع تخم خرفه طباشیر بنفشه سماق گلسرخ آرد جو عدس مقشر اجزاء برابر کوفته بیخته در دهان بپاشند
بخر یعنی بوی دهن آنچه از حرارت معده بود علامتش کم شدن بوقت تناول غذا و شستن دهان بود
علاجش هر صبح آب آلو و آب زردآلو و آب زرشک که همه را در آب خیسانیده صاف نموده باشند بخورند و از

چیزهای گرم پرهیز نمایند واگر از بلغم عفن در معده باشد علامتش آنست که شستن دهان وطعام خوردن
زیاده شود وساکن نگردد علاجش تنقیه معده باسهال وقی است وزنجبیل پرورده در دهان گرفتن و
مداومت باطریفل کشنیزی نمودن نافعست واگر از فساد لثه وعمور باشد بسبب فرود آمدن رطوبت
فاسد وعفن از سر مضمضه نافع بعد از تنقیه دماغ بایارج فیقرا برگ مورد وگلاب وسرکه برگ مورد در وجوشانیده باشند
حل ساخته مضمضه نمایند وحب مسک در دهان نگاه دارند واگر از فساد لثه وعمور وعفونت آن ودوام ترشح خون
از علاجش باشد بفصد قیفال واسهال اقراص بنفشه نمایند ومضمضه نافع در تعقیم برگ مورد گلسرخ سماق
بآب وگلاب جوشانیده وصاف نموده مضمضه نمایند وترک شیرینی کنند واگر از فساد دندان کرم خورده
وسیاه شده باشد وبه شستن وپاک داشتن وسنون خوشبو در دهان گرفتن دور نشود دندانها را بکنند
اورام شفتین یعنی ورم لبها علامت هر خلطیکه باشد استفراغ آن کنند ضماد نافع از برای اورام شفه از خون
وصفرا صفت آن آرد جو عدس کشنیز تر کوفته بلعاب اسپغول سرشته ضماد نمایند **ضماد** ضماد نافع از برای ورم بلغمی و
سوداوی صفت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی سفید بزرکتان تخم مرو ضماد نمایند **اورام لثه** وعمور یعنی آماس
گوشت دندانها وعمور جمع عمر است یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت باشد علامت آن شناسد اگر دموی
بود فصد قیفال کنند واگر صفراوی باشد مطبوخ هلیله زرد وهند مضمضه که در هر قسم مفید است آب عنب الثعلب آب
برگ خرفه آب برگ سداب آب برگ کاسنی مخلوط کرده مضمضه نمایند وهرگاه از برودت ورطوبت باشد علامتش
سفیدی لون ورم وسردیست که بر زبان محسوس شود مضمضه نافع در تعقیم صفت آن عسل مصفی بلعاب حلبه حل کرده
روغن گوسفند وروغن مصطگی داخل کرده مضمضه **لثه دامیه** یعنی آمدن خون از بن دندان اگر از غلبه خون باشد
فصد کنند واگر از حدت خون باشد بملطفات مثل شراب عناب مضمضه نمایند نافع بود وبعد از فصد واسهال آب
عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب کشنیز تر وآب سماق وآب شاه توت واندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند
وذروری نافع تخم خرفه بنفشه سماق گلسرخ آرد جو عدس مقشر اجزا برابر کوفته بیخته در دهان بپاشند ومثل
شراب عناب وشراب زرشک وآب غوره بنوشند وعدس پخته غذا کنند **سنون** نافع از برای این علت
صفت آن کزمازج گلنار فارسی طباشیر سفید سماق گلسرخ پوست انار ترش شاخ گوزن سوخته کوفته بیخته
سنون نمایند که بعون الله تعالی نافع است **استرخاء لثه** بسبب رطوبت علامتش آب از دهان
رفتن واحساس سردی لثه ولرزیدن فکین در وقت سخن گفتن است سنونی نافع چون استعمال کرده شود بعد ازا

ضماد
اورام لثه
لثه دامیه
سنون
استرخاء لثه

ترک سردی و تری صفت آن قرنفل مصطکی سعد کوفی ثمر هندی گل سرخ گلنار فارسی سنبل الطیب جوز السرو
اجزا مساوی کوفته بیخته بر بن دندانها بپاشند **درد دندان** اگر از حرارت باشد علامتش آنست که از آب سرد
تسکین یابد و اگر از غلبه خون بود فصد و حجامت کنند و اگر از صفرا بود مطبوخ هلیله دهند **مضمضه** نافع از برای
درد دندان از گرمی صفت آن عنب الثعلب بزر البنج پوست خشخاش با آب جوشانیده صاف نموده سرکه و گلاب
و روغن گل سرخ داخل کرده مضمضه نمایند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری افیون بر موضع درد نهند و قدری موم بالای
آن نهند و اگر از سردی باشد مضمضه که نافع است اینرا فودنج صعتر عاقرقرحا بزر البنج در آب جوشانیده صاف
نموده مضمضه نمایند و قدری عاقرقرحا در دهان گیرند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری برشعثا بخورد و بر موضع
درد نهند و باید دانست که هرگاه گوشت بن دندان که آنرا لثه گویند آماس داشته باشد و پیش از آن سست
شده باشد و دایم قبول ماده می‌نگیرد و از آن خون می آید برکندن دندان در این صورت مضر است و اگر لثه قوی و آماس
نداشته باشد و درد در درازی دندان بود و سوراخ و ریختگی در آن پیدا شده باشد برکندن آن نفع است و اگر درد
بود گاهی بکندن دندان تسکین یابد بجهت تحلیل ماده و گاهی نیاید و گاه باشد که سبب درد دندان دود بود
یعنی کرم که در بیخ دندان تولد کند بخوری نافع از برای درد دندان تخم گندنا تخم پیاز بزر البنج کوفته با پیه بز
بر آتش نهند و دهان را به بخار آن بدارند و اگر خواهند که دندان را بکنند بی آنکه آهن بدندان رسانند قدری عاقرقرحا
را یکماه در سرکه یکساله اندازند که تا مثل خمیر شود بر دندانها نهند و دندانهای صحیح را محافظت نمایند که بدندان نرسد
ضرس یعنی کندی دندان برگ زردآلو و خرفه و برگ سرفه بخایند که زایل میگردد و موم با مغز بادام نیز همین عمل
نماید و صعتر و بادروج و نمک و روغن مالیدن هم مفید بود و مضمضه بشیر تازه گرم نیز مفید بود و گاه بود
که از خوردن چیزهای سرد دندانها را حالتی پیدا آید که هرگاه چیزی سرد بآن برسد درد کند زرده تخم
مرغ گرم در دهان گرفته بر دندان نهد چند کرت و چنان گرم که از گرمی آن آب از چشم بیرون آید **صریر
الاسنان** فی النوم یعنی دندانها برهم زدن در خواب روغن قسط بر فلکین بمالند و بابونه و قیصوم
طلا کنند **تحرک الاسنان** یعنی جنبیدن دندانها آنچه از پیری بود قابل علاج نیست و آنچه از طول
مرض باشد یا از کثرت رنج و ریاضت بی آنکه گوشت لثه را آفت و نقصانی رسیده باشد علاجش غذاهای
مرطب و مسمن است چون گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه و سنون قابض بکار داشتن و آنچه از استرخاء
لثه باشد علاجش گذشت سنون نافع از برای حرکت دندانها بسبب نقصان لثه صفت آن کندر آس

زرد و ند ملح جرح وم الاخوين ایرسا کوفته بیخته برین دانها بپاشند واگر از ضربه وسقطه بود علاجش
استعمال سنون بارد قابض است **انشقاق لسان** یعنی شگافتن زبان این مرض از حرارت و
خشکی دماغ میباشد علاجش تخم قطونا و بهدانه و برگ خرفه در دهان گیرد و بادرنگ را بیزند و در هم مالند
و کف که از آنجا برون آید بر زبان مالند واگر از اخلاط معده باشد معده را پاک گردانند و از غذاهای
گرم و خشک اعراض نمایند و تعدیل معده کنند **اورام لسان** اگر از خون باشد علامتش سرخی
زبان و درد باتمدد و باقی علامات غلبه خون است **مضمضه** نافع در تقسیم خون استعمال کرده شود بعد از
فصد و اخراج خون و تلیین طبیعت صفت آن آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب خرفه تر آب کاهو تر آب
شاه توت مضمضه نمایند واگر صفرا باشد علامتش زردی زبان و سوزش و شدت درد است و لسبا با
که زبان با وجود ورم جوشش کند مضمضه که در دموی مذکور شد بعد از اسهال صفرا بمطبوخ هلیله نافع است
واگر از بلغم باشد علامتش سفیدی ورم و کثرت لعاب دهان است مضمضه نافع در تقسیم بعد از حقنه نمودن
بحقنه که در آن تربد و شحم حنظل باشد صفت آن صعتر سوده بماء العسل سرشته مضمضه نمایند واگر از سودا باشد
علامتش سیاهی و خشکی و درشتی زبان است مضمضه نافع در تقسیم چون استعمال کرده شود بعد از اسهال سودا
بمطبوخ افیتمون صفت آن آب انجیر زرد لعاب گل خطمی بروغن بنفشه مضمضه نمایند **اوجاع لهاة** یعنی درد
ملازه بفارسی کرک نامند اگر از خون باشد علامتش سرخی و آماس و درد گلو و باقی علامات خون باشد با اندک
دردی زیرا که جسم ملازه کم بود مضمضه و غرغره نافع در تقسیم بعد از فصد قیفال صفت آن سماق بسرکه و گلاب
خیسانیده صاف نموده غرغره نمایند واگر از صفرا باشد علامتش نخس بود یعنی مثل سوزن در آن موضع فرو
بردن و بسیاری حرارت و خشکی دهان و درد زیاده **غرغره** نافع در تقسیم بعد از تلیین طبیعت با آب آلوی سیاه
و تمر هندی که شیرخشت در آن حل کرده باشند صفت آن آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و آب خرفه تر و رب
شاه توت در آن حل کرده غرغره نمایند واگر از سودا باشد علامتش محکمی و صلابت ورم و سیاهی رنگ است غرغره
نمایند **غرغره دیگر** فلوس خیارشنبر با آب عنب الثعلب حل کرده صاف نموده غرغره نمایند واگر از بلغم باشد
علامتش نرمی آماس و سفیدی رنگ آن و درد بنهایت اندک است غرغره نافع در تقسیم صفت آن خردل کوفته
با بکامه و گلاب و سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند واگر از سودا باشد علامتش محکمی و صلابت ورم و سیاهی رنگ است
غرغره نافع در تقسیم چون استعمال کرده شود بعد از اسهال سودا بمطبوخ افیتمون صفت آن صعتر حلبه نبر کتان

انشقاق لسان
اورام لسان
مضمضه
اوجاع لهاة
غرغره
غرغره دیگر

استرخاء لهاة

خناق

الجیر زرد تخم خطمی در آب جوشانیده صاف نموده با لکامه و گلاب داخل کرده غرغره نمایند استرخاء لهاة یعنی فرود آمدن ملاذه اگر از سردی و تری باشد بانچه در درد لهاة بلغمی مذکور شد علاج نمایند و به مازو و نمک و شب یمانی و برگ مورد سوده ملاذه را بر دارند و گاهی سر پشم و سبوس گندم را که سرشته برپا فوخ طلا نمایند و بعضی علاج انقسم را بریدن گفته اند اما بریدن خالی از خطر نیست خناق عسر النفس تنفس و دل و عسر بلع است و خناق یا بسبب ورم لوزتین و عضلات اطراف لوزتین و عضلات بیرون است و این قسم را خناق مطلق گویند پس این آماس اگر از خون باشد علامتش سرخی روی و حمری رگهای زبان و علامات غلبه خون بر تمام بدن باشد غرغره نافع در این قسم چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین طبیعت بحقنه نرم صفت آن رب شاه توت و آب کشنیز تازه و گلاب و سرکه حل کرده غرغره نمایند و چون ورم متغیر شود و زرده نرم گردد انگشت با آلتی بر آن بمالند تا بکشاید و اگر صفرا باشد بهمین غرغره نمایند بعد از فصد و تلیین طبیعت باب نقوع عناب و زرد آلو و تمر هندی و بنفشه و در آن شیر خشت خراسانی حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر از بلغم باشد علامتش تهبج روی و چشم و سفیدی رنگ و بسیار رفتن لعاب دهن و درد اندک و شدت تنگی حلق و شوری طعم دهان است غرغره نافع در این قسم بعد از حقنه حاد که در آن تربد و شحم حنظل باشد صفت آن عسل مصفی باب کامه حل کرده غرغره نمایند دیگر صفت آن رب الخوب با آب طبیخ انجیر زرد حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر سکنجبین عسلی یا سکنجبین عنصلی با آب ترب حل کرده خردل سوده داخل نموده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش محکمی و تمدد موضع ورم و تیرگی و سیاهی رنگ علیل مایل برنگ سیاهی و خشکی و ترشح دهان است و غرغره که در بلغمی ذکر شد در این قسم نیز نافع است چون استعمال و صلابت کرده شود بعد از فصد باسلیق و حقنه متوسط میان حار و لین و سبب خناق ورم عضلات بیرون حلق است یا بدر رفتن مهرهای گردن از موضع خود بسبب ضربه و سقطه یا بواسطه مواد یا ریاح غلیظه که در میان مهرها در آید یا تشنجی که در عضلات حادث گردد این را خناق کلبی گویند و از این خناق مطلق مراد نباشد علامتش آنست که مریض قادر بر حرکت سر نباشد بجهتی از جهات و بر کشادن دهان البته قادر نبود و قتیکه از بدر رفتن مهرهای گردن باشد از جای خود و اگر از ورم عضلات خارج بود گاه باشد که توان دهان کشاد پس اگر از ورم عضلات باشد تنقیه نمایند بفصد و حقنه متوسط ضماد نافع از برای خناق حادث از بدر رفتن عضلا از موضع چون استعمال کرده شود بعد از فصد و حقنه متوسط ور فقرات بمواضع نهد صفت آن مغاث بغدادی گز هندی مرکی صافی اقاقیا صبر سقوطری سرشش کاکنج

خناق کلبی

باب برگ مورد و روغن گلسرخ سرشته ضماد نمایند **ذبحه** ورمی باشد در عضلات از هر دو جانب حلقوم که فرو بردن آب و طعام از آن عضلات میباشد و در عضله که بر دهن مری و حلقوم و اندرون مری نهاده باشد علامتش آنست که قادر نبود بر فرو بردن آب و طعام و اگر جهد کند از بینی بیرون آید و سخن نتواند گفت و چشم مانند به بیرون کرده بلند شده باشد و آب از دهان سیلان کند و گاه باشد که سرخی در می هلالی از گوش تا گوش در پیش حلقوم بگرد او طوقی پدید آید و آن مرض را باین سبب ذبحه گویند غرغره نافع چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال و اخراج خون اندک تا قوت باقیماند بعده حقنه نرم کنند صفت آن رب شاه توت با آب عنب الثعلب حل کرده غرغره نمایند و اگر قوت بود بار دیگر فصد کنند و اگر مریض احتمال کند تا سه بار اعاده فصد می توان کرد **دخول العلق فی الحلق** اگر دیده شود بگیرند باهستگی و رفق و بیرون آورند **دوای** بجهة اسقاط و اخراج علق متشبث به حلق چون دور باشد و بنظر در نیاید صفت آن خردل و نمک سوده سرکه حل نموده غرغره نمایند و جرعه جرعه بنوشند تا بیفتد تا بیری بجهة اخراج علق زمانی طویل صبر بر عطش کند و بحمام رفته در پیش دهان قدری تلخ نامونس نهند تا بان میل کند و ببوی آن بیرون آید

باب ششم در امراض حنجره و قصبه ریه و ریه و صدر و حجابات صدر و جنب و عضلات و جنب و قلب

بحة الصوت آنرا بفارسی گرفتن آواز گویند و این مرض از فرود آمدن نزله بقصبه شش میباشد علامتش احساس بار ستبری و شورش و دغدغه در همین موضع است پس باید که منع نزله کند بخوردن شراب خشخاش غرغره که منع نزله کند صفت آن پوست خشخاش بزر البنج عدس گلنار فارسی گلسرخ در آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و اگر این ادویه را کوفته بیخته خشک بپاشند نیز نافع است و یا از سوء مزاج حنجره میباشد و این اکثر در تهامی باشد و از تناول چیزهای گرم و خشک و تشنگی بافراط در هوای گرم علاجش نوشیدن ماء الشعیر و ماء حنا و آب هندوانه و آب انار شیرین و شراب بنفشه بالعاب بهدانه و لعاب بزر قطونا و لعاب خبازی و آب عناب است و یا از سوء مزاج بارد حنجره می باشد و سببش حدوث آن از خوردن یخ و برف بافراط و تنفس در سرما و هوای خنک بود **حب** نافع در این قسم چون پیوسته در دهان گیرند صفت آن فلفل خردل زعفران سنبل الطیب قرنفل بسباسه دارچینی از هر یک جزوی صمغ عربی ربع مجموع قند سفید بوزن مجموع ادویه حب سازند و یا از سوء مزاج رطب حنجره میباشد علامتش عدم احساس بخشونت و درشتی و تقدم مرطبات است غرغره نافع در این قسم صفت آن انیسون بادیان صعتر

زیرباپودینه با آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و نافع است آنقسم را زنجبیل مربا و عسل و سیاه دانه خوردن
وانجیر و پسته بریان کرده شود و مویز و یا از سوء مزاج خشک میباشد علامتش آنکه با گرفتگی آواز حرارت و صفای آن
میباشد و درشتی و درد و عطش و حدوث انجال از گرد و غبار و دود میباشد علاجش روغن بنفشه تازه یا روغن بادام
یا روغن کدو اندک اندک تجرع کردن و لعاب بزر قطونا بالعاب بهیدانه و قند سفید و نبات خوردن و شوربای فروج فربه
و ماء الشعیر و گوشت بزغاله و بره و اسفاناخ خوردن و از سخن گفتن احتراز کنند و یا از ورم حنجره و قصبه ریه است علاجش
حمام معتدل الهوا و معتدل الحار باشد و ریختن آب بر سر و گردن و خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت گرم و شوربای
حلیم گندم و باقلا و اسفاناخ و مغز بادام شیرین و شراب بنفشه و قند نبات سفید یا تخم ریحان و بزر قطونا و
پالوده قند و یا ترنجبین یا روغن بادام شیرین خوردن نافع است **ضیق النفس** یعنی تنگی نفس اگر از بلغم
باشد علامتش خرخر در سینه و بسرفه برآمدن بلغم و تنگی نفس در وقت حرکت و اگر از سرفه بلغم بر نیاید خوف استسقا
است شراب منضج مستعمل در تقسیم صفت آن زوفای خشک سه درم انجیر زرد مویز منقی از هر یک ده عدد صعتر بادیان
تخم خطمی از هر یک پنج درم ابرسیا اصل السوس خراشیده از هر یک دو درم نبات سفید یکصد و پنجاه درم بدستور شراب
سازند شربتی هر روز یک اوقیه و بعد از نضج نقی و اسهال تنقیه کنند و اگر تنگی نفس از سودا باشد دواء المسک
حلو نافع است و دواء المسک تلخ نیز نافع است و اگر از حرارت دل باشد بواسطه کثرت بخارات علامتش عظم نبض
و تشنگی و سوزش دل است دوای نافع در تقسیم که مسکن حرارت قلب است باید که استعمال کرده شود این دوا بعد از
فصد باسلیق صفت آن شراب صندل با شراب نیلوفر لعوق کاسنی و عرق گاوزبان و شیره تخم خرفه مقشر داخل
کرده بنوشند **طلائی** که بر سینه بمالند نافع بود صندل سفید با آب کشنیز تر و آب کاسنی تر سوده بر سینه بمالند
و اگر از استرخاء عضلات سینه و ضعف حرارت غریزی باشد علامتش لینت نبض است و نفس بر مثال
کسی زند که گرسنه باشد و تا راست نشیند و گردن راست ندارد نفس بر نیاید و اول را نفس بلنگ و دوم را نفس
انتصاب نامند علاجش علاج فالج است و روغن قسط بر سینه مالیدن و اگر از خشکی ریه باشد علامتش
باریکی آواز و سرفه خشک و کم شدن آن از خوردن تریها و علاجش خوردن گنجشک و گوشت بزغاله
و بره و مزوره که شیر بز تازه داخل کرده باشند و قند سفید با عرق بیدمشک و عرق گاوزبان و از میوه ها هندوانه
و انار شیرین و شفتالوی قوانه خورند **سعال** یعنی سرفه آنچه در ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه
و علل ورم جگر باشد علامات آن مذکور خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشک میباشد و گاهی تر و سرفه خشک آنست

که بان چیزی بر نیاید واین سرفه از نزله رقیق ونزلات حاده میباشد که پیوسته از سر فرود آید علامتش
آنست که وقت خواب زیاده میشود ونیز قصبه وحلق خاریدن گیرد و سرفه آید اگر زود بعلاج آن بپردازند بعید
والا خوف سل باشد علاجش منع نزله است بخوردن شراب خشخاش غرغره غرغره نافع در تقسیم صفت آن عدس
پوست خشخاش گل سرخ بزر البنج عنب الثعلب گلنار فارسی جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند حب
سعال که ماده را غلیظ گرداند ومنع سیلان کند صفت آن خشخاش سفید بزر البنج تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مغز تخم
خیار نشاسته کتیرا صمغ عربی افیون زعفران کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند وپیوسته در دهان
گیرند وچیزی درشت وخشن بر سر مالیدن در تقسیم نافع است ونیز سرفه از سوء مزاج گرم وخشک در شش میباشد
علامتش زیادتی سرفه در وقت حرکت وگرسنگی وتشنگی وحرارت هواست بالاغری بدن وسرعت نفس
وتسکین یافتن در هوای خنک از خسخانه وامثال آن علاجش خوردن کشک شعیر است یا مرغ وکدو واسفاناخ
وسرنق آشامیدن شراب بنفشه وشراب نیلوفر بالعاب بهدانه ولعاب بزرقطونا وعرق کاسنی وعرق گاوزبان
واز میوه‌ها انار شیرین طلای نافع در تقسیم صفت آن صندل سفید سوده برگ خرفه تر کشنیز تر وتراشه کدو بگلاب
سرشته پیوسته بر سینه بمالند واز سوء مزاج سرد شش نیز میباشد علامتش ضد اخیرها است که در سوء مزاج
حار ذکر شد علاجش خوردن گلنگبین است وعسل از میوه‌ها انجیر ومویز منقی ومغز پسته بادام وغذاها نخود وباقلی
ولوبیا وطریف بر زعفران ودارچینی وسینه را بروغن های گرم چرب نمودن ویا از خشونت قصبه ریه است واین
از انواع سعال است علامتش آنست که از چیزی خوردن وغبار ودود الم یابد ونیز از هوای گرم وخوردن تیزها
علاجش فصد باسلیق وخوردن مسهل صفرا است وتدبیر سوء مزاج حاره نمودن ویا از خشونت قصبه ریه
است ودود وغبار بسیار گرفتن علاجش اول لعابها وشوربا های چرب وفالوده جانست وسرفه رطب آنست
که بان چیزی بر آید واین سرفه یا از امتلای خون وصفرا می باشد علامتش عظم نبض وحرارت بدن وتشنگی
وسرخی روی واز هوا وآب سرد راحت یافتن وبیشتر با این سرفه چیزی بر نیاید اما چون گاهی چیزی از وی
بر می آید از قسم بر آورده باشند علاجش فصد باسلیق است وانچه در سرفه گرم گفته شده از اشربه واغذیه
وضماد عمل باید نمود ویا از اخلاط غلیظ میباشد علامتش خرخر در سینه وبر آمدن چیزهای غلیظ علاجش مثل
علاج ضیق النفس بلغمی است وباید دانست که هر سرفه اگر ترشی دهند سرفه را زیاده کند واگر شیرینی دهند بصفرا
مستحیل گردد ودهن تلخ شود پس شراب نیلوفر که در آن خاصیتی هست که بصفرا مستحیل نمیگردد باید داد واگر

در بعضی اشخاص مشاهده شد که ترشی ازالهٔ سرفهٔ آنها کرده پس اگر امتحان کنند بدادن ترشی در بعضی سرفهها که از صفرا
بود از ثواب دور نیست **نفث الدم** یعنی خون برآمدن بسرفه اگر اندک بود بسرفه اندک آید از حنجره و قصبه
ریه باشد علاجش غرغره بقابضات است و پیوسته گل ارمنی و صمغ عربی در دهان نگاه داشتن و از گرمی و نره
زدن پرهیز نمایند و اگر سرفه بسیار آید و برنگ سرخ بود از سینه و اگر نیم رنگ بود از شش است و در جمیع
اقسام فصد کنند از باسلیق یا اسیلم و شراب حب الآس و قرص کهربا دهند و غذا برنج و باقلا یا شیرهٔ تخم خشخاش
دهند و اگر ضعف غالب نباشد و تپ نباشد با مرغ دهند و اگر تپ باشد ماء الشعیر دهند و از میوهها امرود
و انار شیرین دهند **ذات الریه** ورم گرم بود در شش از صفرا باشد یا خون یا بلغم شور متعفن علامتش
تپ دایمی و سرفه و گرانی سینه و تنگی نفس و درد از سینه بجانب پشت و انتفاخ و سرخی روی و چشم
و سطبری پلک چشم و تشنگی و خشکی زبان و نبض موجی و شبات و در بلغمی سرخی روی و چشم و حرارت
کمتر بود لیکن گرانی و شبات بیشتر باشد علاجش فصد باسلیق است و تلیین طبیعت بمثل شیر خشت و ترنجبین
و خمیرهٔ بنفشه و غذا آش جو از اشربه شراب عناب و نیلوفر و شراب بنفشه و شراب انار شیرین با عرق گاوزبان
وقت غلبهٔ حرارت شیرهٔ تخم خیارین و شیرهٔ تخم کاهو دهند و در بلغمی پرسیاوشان و تخم خطمی و اصل السوس از یک
سه درم جوشانیده صاف نموده یکی از اشربهٔ مذکوره داخل کرده بدهند **ضماد** نافع در ابتدای ذات الریه صفت
آن آرد جو گلنفشه کوفته گل خطمی سفید سرشته نیم گرم بر سینه ضماد نمایند و قیروطی که از موم سفید و روغن بنفشه سازند
بر سینه بمالند و در آخر نیز ضماد مذکور تخم کتان زیاده کرده ضماد نمایند **حب سعال** که دایم در دهن گیرند
مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین خشخاش سفید مغز بادام شیرین مقشر از هر یک سه درم گلنفشه دو درم
رب السوس یکدرم ترنجبین پاک کرده بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند
هر یک دو دانگ و سر انگشت بر آن نهند تا بهم نشود بکار برند **سل** مرض سل ریش شش بود و لازم
آنست حمی دقیه و بعضی کسانی باشند که اگرچه شش ایشان منفرح نباشد لیکن حال ایشان بمثل حال
مسلولان و ایشان کسانی باشند که ماده در سینهٔ ایشان جمع شده باشد و مجاری نفس را تنگ و ممتلی
گردانیده و مجاری دم زدن را تنگ گردانیده و سرفه صعب و ضعف و لاغری و کاهش بدن پدید آید
و این مرض اگرچه فی الحقیقت سل نیست اما چون در عوارض شریک است با سل سل خوانند اما سل حقیقیه
که قرحهٔ شش باشد علامتش لزوم تپ دقیه و سرفه و برآمدن ماده بسرفه است و فرق میان ماده و بلغم

آنست که مده با خون و خشک شده بیرون آید و بدبوی بود خاصه اگر بر آتش نهند و اگر در آب انداز ند بعد از زمانی در ته
نشیند و بدانکه مرض سل اگر در ابتدا بود و هنوز بحد استحکام نرسیده باشد چنین گفته اند که اگر بحد استحکام رسیده
باشد و شیخ الرئیس گفته که علاج پذیر نیست و طبیعت که متوجه علاج او میشود از برای تسکین عوارض است
که بجهت صعوبت نکند و علاجش در اول امر که خون بر آید فصد باسلیق کنند و خون اندک بر آرند و
آنچه از خون بر آرند بچند کرت بر آرند پس قرص کهربا بشراب حب الآس دهند و تدابیر دق نمایند و بدانکه در سل
و دق حیله باید کرد که شکم روان نشود که اگر شکم کشاید هلاک شود قرص مسلول از وقتیکه شکم کشاید باید داد صفت
آن گلسرخ شش درم طباشیر گل ارمنی از هر یک چهار درم کوفته بیخته بلعاب بزر قطونا سرشته قرصها سازند شربتی
یکدرم با شراب سفرجل یا با دوغ دهند و غذا عدس و ماش با شیره تخم خشخاش و شیره مغز بادام بدهند
ذات الجنب و شوصه و برسام بعضی افاضل میان هر یک فرقی کرده اند بیان آن در رساله بحه زیاده
مدخلی نیست و این هر سه ورم گرم است در حجاب داخل یا حجاب حاجز یا حجاب خارج یا عضلات داخل یا عضلات خارج
و ورم قسم آخر چون در خارج است محسوس گردد و علامتش تپ لازم و وجع ناخس در پهلو و نبض منشاری یعنی
سریع متواتر مختلف الاجزا در بلندی و پستی و صلابت مشابه منشار و تنگی نفس و سرفه خشک در ابتدا و آخر چیزی
بر آید علاجش فصد باسلیق است از جانب وجع بعد از دوم یا سیوم باز فصد کنند بشرط احتمال مریض و غذا آش
جو یا اسفاناخ دهند و از اشربه شراب عناب و شراب نیلوفر و شراب بنفشه بالعاب بهدانه دهند و طبیعت را نرم دارند
ضماد نافع در ابتدا گل پخته آرد جو بلعاب خطمی سرشته ضماد نمایند **ذات الصدر** ورم حجابیست که سینه را
و حبس میکند اگر در جانب سر سینه بود ذات الصدر گویند و اگر در جانب مهره های پشت بود ذات العرض
خوانند علامت ذات الصدر درد بود در درازی سینه از ثقبه نحر تا فم معده و عدم قدرت علیل نظر کردن
بر زمین و آسمان و از تکیه کردن بر پهلو با پشت راحت یافتن و علامت ذات العرض احساس درد در میان
هر دو شانه و بر پشت تکیه زده بجانب راست و چپ نگاه نتوان کردن و در وقت سرفه زحمت بسیار رسد و علاج هر دو علاج
ذات الجنب است الا آنکه در اول ضماد بر سینه و در دوم در میان هر دو شانه باید نهاد **خفقان** طپیدن دل بیرون از
اعتدال باشد سبب آن سوء مزاج ساده میباشد یا مادی و علامت سوء مزاجات بتکرار مذکور شد و سوء مزاج را بتبدیل
و مادی را بتنقیه و تعدیل تدبیر نمایند و در مبدلات و مسهلات مقوی دل مثل گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران لازم دارند و از
زندان میباشد علامت و علاج در آن خواهد آمد و قلبیه گرم مشک عنبر عود همچنین ابریشم زعفران قرنفل شاهسفرم

ذات الجنب و شوصه و برسام

ذات الصدر

خفقان

دارچینی سعد کوفی ادویه قلبیه بارده مروارید طباشیر صندل گل سرخ طباشیر سفید کشنیز خشک سیب نیلوفر کافور ادویه قلبیه معتدل
گاوزبان فیروزه یاقوت مرکبات مفرحات یاقوتی بارد معتدل و گرم دواء المسک غشی معطل شدن حس و حرکت است
بسبب ضعف دل و سبب آن چیزی بود موذی که بدل رسد چنانکه در نوبت های بعضی تبها و از گزیدن هوام زهرناک و از خوردن
زهرهای و از فضول بخارات ردیه بدنیه چنانکه در اختناق رحم یا خار حبیه تن حیض و امثال آن پیدا شود و از سوء مزاج
ساذج یا مادی یا قلت روح در وقت آن علاجش در آنوقت ریختن آب سرد بود بر روی و بوی موافق خوش
بوئیدن و بوئیدن کاهگل بگلاب تر کرده و دست و پای مالیدن و حرکت دادن و در وقت تسکین و بهوش آمدن
سبب معلوم باید کرد و در دفع آن باید کوشید **باب هشتم در امراض معده** سوء مزاج معده علامت سوء مزاج
گرم ساذج تشنگی و جشاء دخانی و فاسد شدن غذاهای لطیف و اندک گرمی و خشکی دهان و قلت شهوت طعام است
و علاجش استعمال اشربه بارده است مثل شراب زرشک و شراب غوره و شراب انار و شراب ریباس و شراب صندل
و شراب لیمو و نارنج و اغذیه بارده مثل زرشکبه و سماقیه و حصرمیه و تفاحیه و آب بسیار سرد نوشیدن و علامت سوء مزاج
با ماده صفرا آنچه گذشت تلخی دهان و غثیان علاجش بیرون آوردن صفرا بقی و اسهال است اول بعد از آن تدبیر آن
مذکوره و علامت سوء مزاج حار رطب اعتدال آرزوی طعام و بسیاری آب دهان خاصه وقت گرسنگی بقی برآمدن
صفرا و بلغم یعنی صفرا محی علاجش قی کردن است و اسهال بحب غاریقون و شراب لیمون ده درم در گلقند آفتابی
پنجدرم سرشته بخورد و نوشدارو نیم درم در آب سفرجل یک سیر با شراب نارنج یک اوقیه هر صبح ناشتا بخورد و علامت
آنچه از گرمی و خشکی بود علامت حرارت است با زیادتی خشکی زبان و دهان و خشکی طبیعت و لاغری بدن و علاجش
خوردن آش جو است با مرغ فربه و گوشت بزغاله و بره و از میوها انار شیرین و سیب شیرین دهند و از اشربه شراب
انار شیرین با عرق کاسنی و علامت آنچه از سردی ساده بود ضعف هضم و دیر گذشتن طعام از معده و تغیر آن
بترشی و ترمی و بسیاری نفخ و آرزوی طعام و علاجش جوارشات گرم است و علامت آنچه از سردی و تری یا ماده
باشد کمی آرزوی طعام و میل بغذاهای تیز و غثیان و تشنگی کاذب و آروغ ترش و نفخ در شکم است و علاج
تنقیه معده بقی با آب شبت و عسل است و اسهال بلغم و مداومت با نوشدارو و جوارشات و گلنگبین و علامت آنچه
از سردی و خشکی یا ماده سوداوی بود بسیاری آرزوی طعام است و ضعف هضم و بسیاری نفخ و سوزش معده
و تری دهان پیش از طعام خوردن و بیرون آمدن سودا بقی و برازی سبز و علاجش تنقیه معده است از سودا بمطبوخ
افتیمون و معجون نجاح پس مداومت بمقویات معده و آنچه از سردی و خشکی بی ماده باشد دیر علاج پذیرد

واستعمال اطلیه گرم و تر بر معده است و علامت آنچه از تری بود بی ماده قلت تشنگی و تنفر از اشربه و اغذیه تر و ضرر یافتن
از آنها و بسیاری آب دهان و سرعت نزول غذا از معده علاجش اطریفل صغیر و قرص گل و علامت آنچه از
سردی معده بی ماده بود ضعف هضم و بطوء نزول غذا از معده و تغیر آن به ترشی و نرمی طبیعت و بادناکی شکم و بسیاری
شهوت طعام علاجش استعمال جوارشات حاره است و علامت آنچه از سردی و تری ساده بود مرکب از علامات سردی
و تری مفرد است علاجش چیزهای گرم و خشک است **وجع الفواد** یعنی درد فم معده یا از سوء مزاج ساده است علاجش
تبدیل غذا و یا از اجتماع اخلاط ردیه است علاجش تنقیه است و یا از ورم معده بود علاجش علاج ورم معده است
چنانکه بیاید و یا از ریاح است علاجش تکمید سبوس گندم و نمک جاورس است و خوردن جوارش کمونی و یا از ضعف
معده است و علاجش تقویت معده است **وخم** که فساد شهوت است و آن آرزوی خوردن گل و امثال آن و سببش
اجتماع اخلاط ردیه است در معده پس طبیعت مایل میباشد بچیزی که ضد آن باشد و گاه باشد که آرزوی او برای
دفع خلط ضد نباشد بلکه طلب آن حفظ باشد بمشابه و مشاکل خود و فرق در میان هر دو آنست که آنجا طلب مشاکل
است صحت بان محفوظ نیست و آنجا که طلب ضد است برای دفع موذی آن صحت محفوظ است علاجش تنقیه معده
بقی و اسهال و تسکین این آرزو بمرغ بریان و شور و تمصیص استخوان طیور و نقلهای مرغوب است **هیضه** و آن حرکت
مواد فاسده غیر منهضم باشد که از بدن باز گردد و بعنف و شدت و بقی و اسهال دفع شود و گاه باشد که قی
نشود ولیکن حالتی از تهوع و غثیان بود بدانکه هیضه چهار نوع میباشد یکی از خوردن طعام بسیار که از احتمال معده
زیاده بود دوم خوردن چیزهای لطیف و سریع الهضم سوم تناول چیزها بر ماکول و در معده تباه شدن و ترش گردیدن
پس لازم است هر شخص را که پیوسته ازین اسباب اعراض و اجتناب لازم داند و گاه بود که این بغایت ضعیف شود
و نبض ساقط باشد و رنگ مریض مثل رنگ اموات گردد باشد که تشنج پیدا آید در دست و پا و در آنوقت طبیب
را باید که نترسد و دست از معالجه باز ندارد و چهارم در اسباب هیضه سوء مزاج معده است که تغیر دهد غذا را بفساد
و صفرا و بنه اگر سوء مزاج حار باشد علامتش بر آمدن صفرا بود بقی و اسهال علاجش قی است بآب گرم
و تنقیه معده است پس شراب انار منقوع و شراب لیمون منقوع و گلاب و رب سفرجل خالص بنوشند یا معتبر گرداند
غذا را سردی و فساد بلغمیه علامتش اخراج بلغم بود بقی و اسهال و علاجش آب مطبوخ انیسون زیره و مصطگی
دهند و نگذارند تا شکم چند محلبش جلد یابد و جوارش سفرجل و جوارش عود شیرین دهند **جوع کلبی** یعنی
زیادتی آرزوی طعام و حرص بر ماکولات چنانکه در طبع کلاب میباشد و این یا از زیادتی سردی معده میباشد

جوع البقری

وعلامت وعلاجش بگذشت یا از بسیاری ریختن سودا بفم معده میباشد وعلامتش آنکه شهوت آب اندک
است و ترشی چشد و سوزش و دغدغه فم معده بسیار و بی صبری بزبان خوردن و کثرت بر آن علاجش
اسهال سودا است بمطبوخ افتیمون بعد از فصد باسلیق و غذاهای چرب دادن کرا این مرض از اشتیاق تمام بدن
باشد بغذا چنانچه حال ناقهان است و علاجش غذاهای کثیر التغذیه دادن است بکرات و اندک اندک و از ادخال
تنگ محترز باشد و بدن را از تحلیل و طبیعت را از نرمی نگاه دارد و گاهی از دیدان میباشد و ذکر در علاج دیدان خواهد
آمد جوع البقری یعنی گرسنگی اعضا و سیری معده پس اعضا بنهایت بغذا محتاج باشند و طالب و معده از آن
متنفر و غیر راغب و این مرض یا از سوء مزاج بارد فم معده است که قوت جذب را بمیراند یا بانقطاع غذا و شدت تشهی
اعضا بغذا علامتش ضعف قوت و لاغری بدن و بطلان شهوت است و چون دست بر فم معده نهند سردی محسوس شود
در بعضی اوقات غشی عارض شود و بسیار بود مسافران را که سرمای قوی خورند خاصه اگر پیش از آن گرسنه بوده
باشند و بقلیل غذا اکتفا کرده اینحال عارض گردد و علاجش در حال غشی تدابیریست که در غشی ذکر شد و معده را بضمادات
مقویه معده مثل ضماد متخذ از سعد و سنبل الطیب و گل سرخ ضماد کنند و چون از غشی بیرون آید نان را در آب
گوشت تر کرده بدهند و اگر آب گوشت را باین طریق گیرند بهتر است بگیرند گوشت گوسفند یکساله و اجزا را جدا کرده همه اجزا را کباب کنند و در دیگ سنگی
نهند و آنقدر گلاب بر آن بچکانند و سر دیگ را بپوشند و بر آتش نهند تا آب گوشت جدا شود و گوشت هنوز خام بود و گوشت را
بیفشارند و آبی که بیرون آید و آنچه بی فشردن بر آمده باشد یکجوش دهند که پخته شود و اندکی نمک در آن
اندازند و بخورند و یا از خلط یعنی مثل بلغم زجاجی میباشد که بفم معده و قوت شهوت را بمیراند و این نوع خلاف
بلغمی بود که شهوت کلبی احداث میکند زیرا که آن ترش بود و فم معده را گزد و شهوت بحرکت در آرد و اینجا
سبب غشی گردد بی طعم و لزج و غلیظ و علامتش علامات سوء مزاج بلغمی بود و علاجش تنقیه معده و تسخین
آن بود و علاج آن قسم خالی از اشکال نیست زیرا که باستفراغ حاجت بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ
است و یا حدوث جوع بقری از ضعف قوی در فم معده و حرارت مفرط در جمیع بدن است و علامتش علامات
سوء مزاج گرم و تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرسنگی است و علاجش در حال
غشی معلوم شد و بعد از آن غذاهای سرد بالفعل و بالقوه و مقوی فم معده مثل نان در آب انار شیرین و آب سیب
و آب سفرجل و شراب زرشک و شراب لیمون و نارنج و ریباس و غوره که به یخ خنک کرده باشند ترکرده
بدهند عطش مفرط یا از حرارت دل و سینه و ششها میباشد و علامتش آنست که از هوای خنک پیش

عطش مفرط

از آب خنک تسکین یابد و علاجش بوئیدن بوهای خنک است مثل خیار و صندل و گلاب و برگ بید و اغذیهٔ تو
طلیه و ضمادات تازه بکار برند و یا از حرارت و علامتش علامات حرارت معده است و تسکین یافتن با آب سرد
زیاده از هوای سرد و علاجش نوشیدن شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر است با سکنجبین یا شراب زرشک و از میوه‌ها خیار و
هندوانه و سیب و امثال آنها و یا از غلیظت و لزوجت و شوربای خلط با غذای میباشد که در معده باشد
و ماهی شور جامع این هر سه صفت میباشد و علامتش آنست که هر چند آب خورد تشنگی زیاده شود و چون صبر
کند از آب بتخصیص در اول و چیزهای گرم خورد مثل عسل و نبات تسکین یابد و این عطش کاذب گویند
و علاجش آنست که تنقیه بقی و اسهال و اگر بسبب غذا بود ترک اغذیهٔ موصوفه نمایند و گفته اند که اگر دو عدد لیمون
گرفته آب آنرا با نمک سنگ بخورند یا فرصت میدهد یا رفع میشود **قی و تهوع و غثیان** قی حرکت معده
باشد بدفع چیزی از طریق دهان که مقترن باشد یا آن حرکت اندفاع و تهوع حرکت واقع است یعنی معده بحرکت
شده دفع و غثیان حالتی بود که معده را آن حرکت اقتضای تحریک باشد بسوی قی و سبب اینها امتلاات با صفرا است
و علامتش حرارت و تشنگی و دفع صفرا است بقی و علاجش تنقیهٔ معده است بقی و حقنه و تعدیل با شربه و اغذیه
و باید که اغذیه ملایم طبع و خوشبو باشد و یا از بلغم سودا است و علامت هر یک معلوم شد و علاجش بعد از تنقیه
بقی و حقنه آشامیدن شربت انار و بهی منعنع است **فی الدم** یعنی برآمدن خون از معده بقی و انیمرض یا از
کشودن رگیست از معده و علاجش فصد باسلیق است و تجرع آب سفرجل با شراب حب الآس با صمغ
عربی و گل ارمنی و دم الاخوین و خوردن بلوط و خرنوب و سماق نیز موافق است و یا از آمدن خون از جگر یا از سپرز است بمعده و
علامتش علامات آفات عضو اصلی است و علاجش اماله بجانب دیگر **فواق** حرکت فم معده است از برای دفع موذی از خود و
این یا از حرارت است چنانکه در تپ های محرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم است و علاجش استعمال اشربه و اغذیه
و اضمده بارده است و یا از برودت حادث در فم معده است و این اکثر پیران و مسافران را در سرما عارض گردد علاجش
آنست که معده را از بیرون و اندرون گرم کنند و درین نوع و در نوع ریحی و رطوبی که بعد ازین خواهد آمد حرکات عنیفه
و نعره زدن و نگاهداشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعراض نفسانی بنهایت مفید و موثر است
و یا حادث شود فواق از چیزهای گزنده و سوزنده فم معده میباشد چنانچه در قی زنجاری و خوردن چیزهای تیز حادث میگردد و
علاجش قی بسکنجبین و آب گرم است و استعمال اشربهٔ بارده مثل شراب لیمو و شراب زرشک با لعاب بزر قطونا و یا از کثرت
طعام بسیار و غلیظ یا بلغم لزج غلیظ میباشد و علاجش قی کردن است با آب گرم و در بلغمی با آب ترب و سکنجبین عسلی

قی وتهوع وغثیان
فی الدم
فواق

عسلی است ویا از ماده های غلیظ میباشد وعلاجش ماء الاصول وگلقند مقوی با مصطگی وانیسون است طلای نافع
در تقیم صفت آن پودینه وشبت وبابونه کوفته روغن مصطگی داخل کرده بر فم معده طلا نمایند ویا از ورم جگر میباشد
وعلاجش نباید و یا از خشکی میباشد وعلامتش آنست که در معده خلطی یا ثقلی یا بادی یا حرارتی نبود وبعد استفراغات
وتبهای گرم عارض میگردد وعلاجش روغن بادام خوردن است وبر معده مالیدن وغذا آش جو یا مرغ فربه وکدو
تر واسفاناخ پخته بخورد وقند با نبات سفید با آب هندوانه ولعاب بزرقطونا بنوشند اورام معده واین
آماس یا از صفرا وخون میباشد وعلامتش تب وحرارت در معده ودرد وظهور ورم ودرشتی زبان
وشدت تشنگی وسقوط اشتهاست وعلاجش فصد باسلیق است ونوشیدن آب انار ترش وشیرین
ماء الشعیر وشراب لیمو وشراب آلو وتمر هندی وشراب بنفشه وشراب نیلوفر با آب عنب الثعلب تازه وآب کاسنی تازه
ضماد نافع از برای تقیم در ابتدا آرد جو برگ خرفه لسان الحمل آب سفرجل آب شبت درهم سرشته بر معده ضماد نمایند
ضماد نافع در تقیم بعد از تسکین حرارت صفت آن اکلیل الملک گلخطمی کوفته با آب سرشته ضماد نمایند ویا از آب
مذکوره آب بادیان وآب کرفس افزایند واگر ورم معده از بلغم بود علامتش تب ملایم وبسیاری آب آمدن از دهان
است وسقوط شهوت طعام وسفیدی روی وزبان وتهیج علاجش دادن ماء الاصول وغذا نخود آب با گوشت تیهوج
که مهرا پخته باشند وگوشت تیهوج را بخورند وبران اکتفا نمایند طلای نافع در ابتدا صفت آن روغن گل
وسرکه بهم آمیخته بر معده طلا نمایند ضمادی که بعد از چند روز استعمال کرده میشود صفت آن خاکستر چوب انگور
سعد کوفی سنبل الطیب کوفته بیخته بگلاب وسرکه سرشته ضماد بندد اگر تحلیل نیابد استفراغ برفق نمایند
صفت مسهلی که برفق اسهال نماید بادیان سه درم تخم کرفس دو درم جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر
پنج درم گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند وچند صبح باین مداومت نمایند واگر از سودا
بود علامتش صلابت ورم وافکار ردیه وفاسده وبدخلقی وخشکی روی است علاجش دادن ماء الاصول
وچون علامت نضج ظاهر شود فلوس خیارشنبر با آب رازیانه وآب کرفس حل کرده صاف نموده روغن بادام
شیرین داخل کرده بنوشند وچند روز مداومت نمایند ضمادی محلل صفت آن حلبه بزرکتان بابونه
گلسرخ کوفته بیخته با آب سرشته ضماد نمایند واگر تحلیل نیابد باسهال بایارج فیقرا مقوی با فتیمون وغاریقون
نمایند ضماد محلل قوی که بعد از مسهل استعمال کرده میشود صفت آن اشق مقل تخم کرنب سنبل الطیب سعد کوفی
اشق را بسرکه وگلاب حل کرده باقی ادویه را بیخته کوفته با آب سرشته ضماد نمایند باب بیستم در

امراض کبد و مراره وطحال **اورام الکبد** اگر از خون باشد علامتش تب و گرانی و تشنگی و درد و سوزش
در موضع جگر است و سقوط شهوت طعام و ظهور ورم و سرخی زبان و روی و سرفه خشک و فواق و اگر ورم
عظیم بود معده را از عظم آن زحمت رسد اگر در جانب مقعر باشد بان علامات قی و قبض شکم و فواق و ذهاب
و شهوت طعام بیشتر بود و اگر در جانب محدب باشد سرفه و تنگی نفس و گرفتن دل و فرو کشیدگی چیزی گردن
نیز باشد و میان ذات الجنب و ورم جگر وقتی که در محدب باشد در وجه تحقیق آن مریض را گویند که نفس بازداشته
کشند چندانکه تواند نگاه دارد بعد از ان آزو سوال کنند اگر در آنوقت درد وی در زیر دندانهای
پهلو میباید ورم جگر است والا ذات الجنب و علاجش فصد باسلیق است و آشامیدن این اشربه شراب انار
شیرین و آب انار ترش و آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و سکنجبین قندی و غذا ماء الشعیر ضماد نافع در ابتدا
صفت آن گل بنفشه برگ خرفه تر برگ لسان الحمل گلسرخ صندل سوده در هم سرشته ضماد نمایند ضمادی نافع
که بعد سه روز استعمال نمایند آرد جو گل بنفشه گل خطمی گلسرخ ضماد نمایند ضماد دیگر که بعد از هفت روز که
حرارت باشد استعمال میشود باید که بر ضماد ماقبل بابونه اضافه نمایند و بعد ازین برین ضماد اقتصار نمایند
صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید بابونه گلسرخ کوفته با آب عنب الثعلب تازه سرشته ضماد نمایند **یا ورم کبد**
از صفرا است علامتش زردی روی و زردی زبان با جوشش آنست و شدت تب و حرارت دق منضج و
مطبوخ مسهل صفرا مستعمل در تقسیم صفت آن تمر هندی تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب جوشانیده
صاف نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر ورم در محدب کبد باشد چیزی
که ادرار بول بیشتر کند بدهند و اگر در مقعر باشد چیزی که اسهال کند و در هر صورت طبیعت را نرم باید داشت
و یا ورم کبد از بلغم است و علامتش سفیدی روی و زبان و قلت تشنگی و احساس نرمی در ورم و عدم
درد و ملایم بودن تب است ضماد نافع در تقسیم مستعمل بعد از نوشیدن ماء الاصول با شیره تخم خربزه و
استعمال حقنه نیز صفت آن گل بابونه اکلیل الملک گل سرخ تخم کتان کوفته بگلاب سرشته ضماد بندند
و یا از سودا است و علامتش ادراک صلابت در موضع جگر است و فساد رنگ و لاغری و قلت شهوت
طعام و کمی تب و درد و گاه میباشد با حرارت مزاج و علاجش اسهال سودا است بعد از آنکه نضج ماده بسکنجبین بزوری
یا مفصلی و اقراص مقل داده باشند و اضمده و اغذیه و اشربه بحسب سردی و گرمی مزاج از آنچه ذکر شد ترتیب
دهند **سوء القنیه** بدانکه ضعف و سوء مزاج کبد را سوء القنیه گویند و آن مقدمه استسقا است علامتش

زردی روی چنانچه سفیدیست و تهیج روی و پلکها و دست و پاست و گاه باشد که همه بدن پف کند و اگر لون
اینمرض هست بسیاری نفخ و قراقر در شکم و اختلاف اجابت طبیعت گاهی نرم باشد و گاهی قبض و گاهی
زرد و گاهی دیر و علاجش خفیف از علاج استسقا است **استسقا** بدانکه استسقا در لغت بسیار آب طلب
است و در اصطلاح اطبا مرضی مادی بود بسبب آمدن ماده باغریبه بتمامی اعضا ظاهری بان موضع بر سر غذا
و اخلاط و این بر سه نوع است اول زقی و این بدترین انواع است بعد لحمی پس طبلی و علامت زقی
گرانی شکم و بزرگی آن و درشتی پوست شکم است و چون دست بر شکم مالند چون دقی یعنی مشکی پر آب
نماید و آواز آب مسموع گردد و در وقت دست زدن از پهلو به پهلو گردد علاجش علاج ورم جگر است
اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سوء مزاج باشد گرم را بسکنجبین و آب کاسنی و سرد را بسکنجبین بزوری علاج
کنند و غذا مناسب هر یک دهند و استفراغ ماء اصفر مثل کلکلانج بارد یا حار بحسب حرارت و برودت
مزاج علیل بعد از آن بمدرات و مقویات کبد گرم یا سرد مواظبت نمایند و مدرات تخم کرفس و انیسون بابس
پرسیاوشان بادیان تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی مقویات قرص امبرباریس بارد و حار و قرص
گل و شراب دینار و سکنجبین بزوری بهترین ادویه اینمرض است و علامات لحمی نرهل و آماس جمیع بدن
است و چون انگشت بر موضعی فرو برند مدتی در گودی بماند و سفیدی بول و نرمی طبیعت و گاه باشد که
بول سرخ بود بسبب عدم امتیاز میان خون و مائیت و نزد بعضی این نوع اسلم انواع استسقا است
و علاجش تقویت و سکنجبین است آنچه در سوء مزاج بارد معده ذکر شد و در ریگ گرم و نرم از گردن بزیر پنهان
شدن و علامت طبلی عدم گرانی است چنانچه در زقی بود و چون دست بر شکم زنند آواز طبلی مسموع شود
و ناف برون آید علاجش اسهال برفق است بجز یکه احلاث گرمی نماید و تعدیل جگر و معده چه این نوع
از گرمی جگر باشد و سردی معده حادث شود پس با دها سکنجبین بزوری و حقنها و شیافات و ضمادها
کنند ادویه مضعیه سرگین بز و سرگین گاو و کبریت و سرکه ترکیب کرده لحمی را از جمیع بدن و زقی را بر شکم
و طبلی را بر اطراف نکاد نافع از برای طبلی جاورس سبوس گندم و نمک گرم کرده کماد نمایند
و اغتسال بچشمه های گرم و استعمال حمام معرق استسقا را نافع است و حمامی که تری افزاید یعنی حمامی که
آب بسیار ریزند خاصه آب جوش مضر است و شیر شتر که قیصوم و امثال آن چرا کنند عوض آب و غذا
دهند مفید است و همچنین بول شتر و بز که قیصوم و درمنه خورده باشند و آورده اند که زنی را استسقا عارض

شد با حرارت و چندان آثار خورد که از ذکر آن شرم می آید و خلاصی یافت **یرقان اصفر** یا بسبب دفع طبیعت
میباشد صفرا را بظاهر بدن بطریق بحران چنانچه در تپ صفراوی در روزی از روزهای بحران و اگر پیشتر
از هضم باشد نیک نبود پس اگر طبیعت درین آن وقت نرم باشند بدی و فسادش کمتر باشد و در تنقیه مدد طبیعت
باید کرد و از آبزن گرم خوردن سکنجبین و یا از گرمی مزاج کبد باشد و علامتش گرمی مزاج کبد و بسیار
زردی قاروره و کف زرد است و علاجش مسهل صفرا است و شراب های که جگر را خنک گرداند و غذا
و تنقیه دادن از تنقیه و یا از گرمی مراره باشد و فرق میان آن هر دو آن است که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام
بدن زرد شود و آنچه از وی به تیرگی زند و بدن لاغری پذیرد و طبیعت قبض شود و علاجش علاج گرمی جگر است
و یا از سده جگر میباشد و علامت سده جگر گرانی در آن موضع بود بی درد و تپ و اگر سده در جانب محدب
کبد باشد بول رقیق و اندک باشد و اگر در جانب مقعر باشد براز نرم و آبناک و سفید آید علاجش اگر سده
در محدب بود منضج مدر باشند مثل سکنجبین با آب رازیانه و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین و اندکی مسهل
و اگر در جانب مقعر بود استعمال ادویه منضجه مسهله کنند مثل سکنجبین ریوندی و آب رازیانه و کرفس و کاسنی و
عنب الثعلب و یا از گرمی هوا میباشد و این قسم کودکان و زنان را بسیار حادث می شود و علاجش جاهای
خنک است و اشربه و اغذیه و میوه های خنک و یا از ورم مراره می باشد و علامت آن تپ است و گرانی موضع
جگر و درشتی زبان و تهوع و علاجش مثل علاج ورم کبد است و یا از ضعف مراره می باشد و علاجش
مثل علاج ضعف جگر است و یا سده مابین جگر و مراره است و علامتش قی صفراوی یا اندک ثقلی در موضع
جگر است و براز اندک اندک سفید گردد و علاجش استفراغ صفرا است و استعمال مفتحات مثل آب کاسنی
تازه و بیخ کاسنی و عنب الثعلب سیده و تخم کرفس و رازیانه و ریوند چینی و سکنجبین بزوری و بحسب گرمی و
سردی مزاج در مرکب و مفرد تصرف نمایند و یا از سده مابین مراره امعا است و علامتش آنکه براز دفعتةً سفید
گردد و بعسر بیرون آید و ممکن که قولنج تولد کند و علاجش آنچه گذشت و در گشادن سده این مجری آب مطبوخ
کرنب و حقنه که در آن فلوس خیار شنبر حل کرده باشند با روغن بادام حقنه کردن بغایت مفید است و اگر
عنب الثعلب و تخم کرفس داخل کرده باشند قوی تر باشند و یا از قولنج میباشد و علاجش علاج قولنج است **یرقان**
اسود و یا از سده میان جگر و طحال یا از سده میان طحال و فم معده می باشد و علامت این هر دو آنکه یرقان
اندک اندک حادث شود و فرق میان هر دو آنکه در ثانی در شهوت دفعه ساقط شود و گرانی و تمدد از جانب چپ بود

علاجش سکنجبین بزوری واسهال سودا است و یا از بسیاری حرارت جگر و سپرز است که از خون آن بسوزد و فرق
میان کبدی و طحالی آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود و علامات سوء مزاج کبدی و طحالی هر یک سیاه بود با سیاهی
بول و براز و شکایت مریض از جانب چپ و غم و اندوه بی سبب و خبث نفس و علاجش فصد است و اخراج خون
فاسد پس اصلاح و تعدیل جگر یا سپرز و یا از ضعف جاذبه و ماسکه طحال است و علامتش کدورت سفیدی چشم
و سقوط شهوت و خروج سودا بقی و باسهال است و علاجش تقویت سپرز و نهادن محجمه بی تیغ زدن
است و ضمادهای مقوی مالیدن و دلک و ریاضت اگر از سکون و بطالت و دعه باشد و یا از بحران محرقه
و امراض سوداوی میباشد و علامتش آنکه در آن امراض حادث میگردد و از حدوث آن خفتی حاصل
میشود و علاجش مدد کردن بر خروج است و یا از ورم سپرز میباشد دوای او ذکر شد **ورم طحال**
یعنی آماس سپرز بیشتر سوداوی بود و بعد از آن دموی و آن نزد بسوداوی مستحیل میگردد و بلغمی و
صفراوی اندک نادر می باشد و بیشتر اورام از زیر سپرز عارض شود و فرق میان باد و ورم آنست که
از دست مالیدن در ورم درد زیاده میگردد و در باد تسکین میباشد و بود که آواز قراقر مسموع شود
و اما دموی علامتش درد در جانب سپرز و حرارت و تشنگی و تب گرم و اشتداد ریمی و سیاهی قاروره وگاه بود که
در موضع سپرز سرخی پیدا شود و علاجش فصد باسلیق و اسهال بخیار شنبر و آب عنب الثعلب و آب کاسنی تازه
و ضمادهای خنک و غذا ماء الشعیر و اشربه که در اورام کبد ذکر شد و اما صفراوی علامتش سوزش مفرط در سپرز و
تشنگی و اشتداد قی و زردی چشم و زبان اندکی با سیاهی آمیخته و علاجش اسهال بطریق ورم صفراوی
جگر است و اما بلغمی علامتش زیادتی حجم سپرز و اندک زردی بان و سفیدی ردی و زبان و تهبج چشم و
حوالی آن و سفیدی بول و سیاهی براز بود ضماد نافع از برای ورم بلغمی سپرز مستعمل بعد از تنقیه بلغم
صفت آن تخم اسفند که آنرا بزرحرمل گویند کوفته بجا کستر چوب انگور بسرکه و روغن گل سرشته ضماد نمایند
اما سوداوی علامتش صلابت سپرز و بیرون آمدن آن موضع خود و نفخ در شکم و نفس منقطع و سرعت نبض و نیز باسلیق
که بر هر دو جانب حلقوم است چنانچه بصیر دریافته شود و لاغری بدن و علاجش اگر غلبه خون بود فصد باسلیق
و اسیلم دست چپ پس از آن سکنجبین بزوری دهند و اسهال بمطبوخ افتیمون ضمادی نافع در تحلیل صفت
آن اشق بسرکه خیسانیده فودنج و سداب و بیخ سوسن آسمانجونی کوفته بآب برگ تره ضماد نمایند و قرص کبیر
و ابرسا به سکنجبین متخذ از سرکه نافع است اگر اشق را بر سر طلا نمایند ورم سپرز را تحلیل دهد و اگر یکدرم

تخم سفید با سرکه بخورند ورم سپرز بکداز د اگر سبوس گندم بسرکه سرشته ضماد نمایند صلابت آنرا دفع کنند علاج طحال الاسود مزاج سپرز از غلبه سودا در آن سیاه شود و علامتش ثقل در زیر پهلوی چپ و ورم بسیار صلابت چنانکه اگر دست بر آن فرو برند در دفرو نشیند و قرار نکند و چپ نه بر آید علاجش علاج الاسود است که در آن تخم خطمی کست داخل کرده باشند و سفوف صرف دادن و صبر بر تشنگی بغایت مفید است و نهادن محجمه آتشی بر جای ضماد و نطول بکار برند

باب نهم در امراض امعاء و مقعد و اسهال

هر اسهالی که بود یا از مأکول بود یا از اعضا یا از هوا نیز میباشد که در جنوب و باد جنوب بسبب آن اسهال میشود و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است و یا از عضوی غیر معین یا از عضوی معین مثل دماغ و معده و جگر و سپرز و ذات الجنب و روده اما آنچه از مأکول بود یا از او و یا مسهلی باشد که قوت او در معده یا در روده بماند و علاجش خوردن بزر قطونا بریان کرده بروغن گل سرخ چرب کرده یا بسبب شیر بد هضم و یا از بسیار خوردن است که موجب تخمه و هیضه شود و یا چیزی مزلق مثل آلو یا عدس غذا که خوش طعم نبود یا بغیر شهوت خورده شود یا نقاخ بود و تولد ریاح کند و آن مانع استعمال معده شود بر غذا پس غیر منهضم بماند و موجب اسهال گردد علاج صحیح آنست که یک شبانه روز غذا ندهند و بعد از آن غذای لطیف سریع الانهضام خفیف دهند و معده را بجست قوت خسبیت که به خراجی تقویت کنند و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است این را اسهال بدنی گویند و سببش اجتماع فضلات و ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیاری و عت و سکون و امتلاء بدن است یا از حبس استفراغی که عادت بوده مثل حبس خون بواسیر و حیض و طمثش و امثال آنست و علامتش تقدم اسباب مذکوره است و علاجش تنقیه بفصد و اسهال است و اگر بدن قوی باشد بریاضت و حرکت و دلک و حمام معرق و یا از غلبه صفرا تمام بدن است و علامتش در اسهال مرارت خواهد آمد و یا بسبب بحران میباشد و یا بسبب ذوبان و گداختن اعضا میباشد و این در تب دقیه اکثر عارض میگردد و علامتش التهاب و حرارت و تب لازم و اختلاف لون و عدم وجود آفت در عضوی که موجب اسهال گردد و اگر ذوبان ذوبان لحم و شحم بود صدید غلیظ و چرب بود و در آخر مثل لحم متشابه القوام گردد و ذوبان لحم نیز اول صدید بود اما چرب نبود و در آخر متشابه القوام گردد و یا از عضوی غیر معین این اسهال المی بود و سببش انفجار دبیله باشد در عضوی از اعضا صدر و ریه و علامتش تقدم ورم است در آن عضو و وقوع لرزه و ناقص تشعریره و علاجش آنست که شیره تخم خیارین با گلاب و قند دهند و یا سکنجبین یا شراب زرشک بحسب احوال و غذا ماء الشعیر باشد یا بجوزه مرغ و دوای که بعد از پاک شدن قیح دهند گل ارمنی

طباشیر سفید دم الاخوین گل سرخ از هر یک انگشت تخم کاسنی دو دانگ کوفته بیخته با یک مثقال شراب ربیب بهد و موضع را بجوبات ضماد نمایند و در آتش جو قدری برنج داخل نمایند و اگر تب نبود بخوردن حاجت نباشد و یا غیر دی میباشد چنانچه فضلا جمع گردد و علامتش آنست که در آن عضو دردی ظاهر شود قبل اسهال و بعد اسهال خفقی و راحتی در آن عضو پیدا شود و معرفت نوع خلط بحول و براز و باد و از درد عضو و اسهال حاصل تو انگرد اگر صب بود صفرادی است و اگر ربع بود سوداوی است و اگر مواظبه بود رطوبی باشد و این نوع را اسهال دوری گویند و اگر دوری نباشد بلکه اتفاقی باشد و در بعضی اوقات قوی تر شود از فساد خون است و علاجش تنقیه بدان است از خلط غالب و تعدیل مزاج یا آنچه موافق باشد و تقویت آن عضو که در آن مجتمع میشود بضمادات و آنچه از عضو معین رسد یا از دماغ بود و این اسهال را دماغی گویند و سببش فرود آمدن نزله بمعده است و فساد غذا و علامتش آنست که در اول روز که از خواب برخاسته باشد چند مرتبه متواتر اسهال شود و پس ساکن گردد با علامات نزله و فساد مزاج دماغ و علاجش آنست که بقفا تکیه کند در بالین پشت کند و پیش از آنکه عادت از خواب برخاستن و مجالس نشستن بود بیدار گردانند و قی فرمایند و آنچه نقل برنیاید و در معده بماند یا برودت فرود آمده باشد بچیزی فرلق دفع باید کرد مثل تخم ریحان و بارتنگ با تخم مرو یا بزرقطونا با شربت انار شیرین با قند یا شربت صندل یا شربت خشخاش و ادویه قابضه که اسهال باز دارد دفع باید دادن و تدبیر باز داشتن نزله باید کرد چنانچه در باب نزله گذشت **ویا از معده** باشد و این اسهال معدی گویند و این بسبب سوء مزاج معده است یا بسبب باز ماندن ماسکه است از کار خویش بسبب ملاست سطح معده از بلغم و علامتش بیرون آمدن طعام است بی تغیری و احساس ثقل و علاجش قی کردن است و جوارش عود و جوارش خرنوب و جوارش کندر خوردن و یا از ضعف قوت هاضمه میباشد از سوء مزاج و بیشتر سرد و تر بود و یا از بسیار ریاح در معده است و یا از رطوبتی لزج که میان طعام و معده حجاب گردد و هاضمه از کار خود باز ماند و علامتش ضعف هاضمه و ثقل طعام بر معده و غیر متغیر و منهضم بیرون آمدن این بوقت خود نه بسرعت چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد و علاجش آنکه سوء مزاج را بعلامات آنها معلوم کرده به تبدیل و تعدیل کوشند و باد را بمرکبات تیزهای نفاخ و کاسرات ریاح تحلیل دهند و رطوبتی را که علامتش غثیان و بسیاری آب دهان و شیرینی دهان و بیرون آمدن رطوبت است به براز و علاجش قی آوردن است با آب ترب و شبت و عسل و مداومت بجوارشات مذکوره نماید و یا از ضعف قوت واقع میباشد و این نهایت قلیل الوقوع است پس اندک اندک دفع کند چه از ضعف بیکبار دفع نتواند کرد و آنچه دفع کند منهضم بود و علامت ضعف دافعه معده آنست که زیاده از دوازده ساعت در معده بماند

و سبب آن هیوست بود و علاجش بچیزهای مرطب باید کرد و یا از کثرت صفرا بود و معده علامت و علاجش
و اسهال مراری نباید و یا از بلغم شور در معده بود و علامتش شوری دهان است و علاجش قی کردن است
و خوردن گلقند منقوی معده و آشامیدن شراب سفرجل و شراب لیموست و یا از شور و جوششش و قرحه
است و ریشی در معده و علامتش جوششش دهان و خشکی و حرارت است که بعد از تناول غذا در معده احساس
شورش و درد میشود و چون طعام بگذرد تسکین یابد و در برازش ریزه و زرد آب رقیق آید و علاجش اگر مانعی نبود فصد باسلیق کنند و علاجش مرهم بر پا کرده
دو علاجش مربح تنسته با شیر خشخاش دهند و هر روز دو درم بزر قطونا بریان کرده بگیرد مرهم صمغ عربی سوده بروغن گلسرخ دو درم
چرب کرده با شراب صندل بدهند و اگر بعد از یکهفته دفع نشود قرص طباشیر و سفوف حب الرمان دهند با
شراب سفرجل و یا از باطل شدن خمل معده باشد و سببش خلط اکال یا منشرب سموم حاره یا ورم گرم که حادث
شود در معده مثل قلقموی و حمره و علامتش برون آمدن طعام غیر منهضم است بی سببی از اسباب مذکوره
و علاجش آنست که معده را بقابضات تقویه ضماد نمایند و غذااش جو بریان کرده دهند اگر از حرارت
بود و الا شوربای گوشت کبک و برنج دهند و گفته اند که حسوی که از شیره تازه و نان میده خشک کرده سازند
اثبات خمل معده میکند و یا از جگر باشد و این را اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی
و معدی آنست که در کبدی کیلوسیت و فعل معده تمام بود و در معده ضرری نبود و اسهال کبدی با قیح
و ریم میباشد و آن بسبب انفجار دبیله کبد است و علامتش تقدم ورم و ناقص و قشعریره است و علاجش آنچه مذکور
شد و تقویت جگر باشربه و ضمادات است **باغسالی** است یعنی مثل غساله گوشت تازه بود و سببش ضعف
جگر باشد یا بسبب سده یا سوء مزاج یا ورم و سوء مزاج را بعلامات آن معلوم کنند و دفع کنند و ورم و سده مذکور
شد و گفته اند که غسالی صعب تر میبوه و منتقی زایل شود و شک نیست که هرگاه از برودت و رطوبت باشد مناسبت خواهد بود
و یا دم صرف است و این را **ذوسنطاریا** کبدی گویند و سببش یا تفرق اتصال جگر باشد و علاجش
آنست که قرص طباشیر و گل ارمنی و دم الاخوین دهند و غذا زرده تخم مرغ نیم برشت و یا امتلاء بدن بود و علامتش
امتلاء بدن است و عدم علامات هیچ و رودها و خروج بتدارک نوبتی و علاجش فصد کحل است مادام مریض
ضعیف نشده باشد و قابض ندهند و چون ضعف پیدا شود محاجم بر مواضع کثیره از بدن نهند و قوابض
استعمال کنند و یا صفراوی میباشد بسبب امتلاء جگر از صفرا و صدیدی میباشد و این انفجار دبیله است از انفتاح
سده و یا از احتراق شدید و علامات و علاج انفجاری مذکور شد و علامت انفتاحی و احتراقی و صدیدی

و صفراوی آنست که بآن علامات سحج نبود و مختلط نبود براز و مریض را از خروج آن راحت حاصل آید و در وقت خفّت
معده بیشتر بود و چون غذا خورده شود ساکن گردد علاجش قابض ندهند که خوف هلاک عاجل بود بلکه تعدیل اخلاط
نمایند و تعدیل اخلاط بماءالشعیر و اشربه بارده مطفیه که در آن قبض بسیار نبود چون شراب زرشک و غوره و انار
و ریباس و در این نوع اسهال خوف سحج است پس بارتنگ و اسبغول بریان کرده با اشربه مذکوره دهند
و گاه باشد که در کبدی پاره‌های جگر بیرون آید و علامتش آن بود که بر آتش نهند گداخته نشود و کبدی
میباشد و سببش ضعف جاذبه جگر بود و علامتش اسهال سفید و گاه بود که اندکی بسرخی زند بواسطه دفع
در ماساریقا و قلت خون در بدن و لاغری و زردی رنگ با سفیدی آمیخته و بعلامات سوء مزاجات
ضعف معلوم شود و اکثر آن از برودت و رطوبت است و تعدیل و تقویت جگر نمایند و خلطی میباشد از سده
که عارض بود در عروقی که معروف است بجداول و علامتش ثقل در جانب است و لاغری و فساد لون است و
علاجش تفتیح سده است بسکنجبین بزوری و شراب دیناری و یا از طحال باشد از امتلاء سودا و بسیاری آمدن
آن بمعده و علامتش غلبه اشتها و سوزش فم معده و ترشی دهن و سوداویت براز است و علاجش
اگر قوت بود فصد باسلیق و اسیلم باید کرد و بمطبوخ افتیمون استفراغ کرده فم معده را قوت دهند و میبه
را تکمید نمایند و محجمه باتش چسبانند و یا از مراره بود هرگاه صفرا از زهره بروده فتاده از آن آید که جهت دفع
ثقل و از جهت آن بکار آید اسهال حادث شود علامتش وقوع آن در تبهای غب و محرقه یا در عقب نوشیدن
شراب کهنه است و علاجش اگر از صفرا بسیار بود تنقیع هلیله زرد و تمر هندی و آب انار ترش و شیرین مکرر تنقیه
نمایند بعد از آن قرص طباشیر و سفوف حب الرمان با شراب سفرجل و شراب زرشک ساده دهند و غذا دوغ سنگتاب
و آهن تاب و ماءالشعیر بریان و شوربا برنج با آب سماق یا انار دانه دهند و اگر ضعف بود تیهوج یا جوزه
مرغ بریان کرده اندازند و اگر بریان کنند در وقت بریان کردن و رگردانیدن آن آب سماق بر آن بزنند
و چون بریان شود سماق بر آن پاشند شاید و یا از روده بود و این را اسهال معوی گویند یا از اکثر
اسباب که در معده گذشت تواند بود و از بثور سطح داخل بود و علامتش برون آمدن صدید یا غذای
غیر کامل الانهضام و اختلاج معده و احساس درد در وقت مرور غذا بر روده باشد و علاجش فصد است
اگر مانعی نبود و ماءالشعیر جو بریان کرده و برنج با روغن گلسرخ و شراب سفرجل با شیره تخم خرفه مقشر و گل ارمنی
و صمغ عربی دهند و آب برگ بارتنگ حقنه نمایند و ترک ترشیهای صرف کنند و از بثور سطح خارج اما

میباشد و در تقسیم صدیه نبود و درد ببالا و زیر و راست و چپ میل میکند و علاجش فصد و تسکین حرارت و برگ خرفه
و عنب الثعلب تازه ضماد نمایند و از هوای گرم اجتناب سازند و از رطوبات فاسده که در روده جمع میشود میباشد
علامتش خروج آن رطوبات با طعام قلیل الانهضام است با حس حلل معده و علاجش تنقیه است بقی و اسهال
پس استعمال سفوف قابضه و از ترهل و سوء مزاج سرد و تر میباشد که قوت ماسکه را ضعیف گرداند و علامتش
الخیر است که در رطوبی گذشت غیر خروج رطوبات و علاجش استعمال جوارشات قابضه است که در معده مذکور شد
و از ضعف امعاء میباشد چنانچه اعضاء را بآن آمده استرخاء عارض نبود و علامتش علامت استرخاست و تحجیر
علاجش و تقسیم اسهال قلیل الوقوع است و از انفتاح عروق در امعاء اسهال دموی حادث شود و این را
ذوسنطاریا معوی میگویند و در رودهای غلاظ و رودهای دقاق میباشد و رودها شش است اول
متصل بمعده است و آنرا اثنا عشری گویند پس صایم پس دقیق و این هر سه را امعاء دقاق گویند پس اعور پس
قولون پس مستقیم و این هر سه را امعاء غلاظ گویند اگر از انفتاح عروق رودهای غلاظ بود علامتش فرود
آمدن براز بود اول باخون و آخر بخون تنها که علامت بواسیر باشد و اگر در امعاء دقاق بود علامتش اول
نزول غالیا بود و پس نزول خون رقیق و کف ناک با قراقر و باد و علامت اسهال کبدی نبود علاجش فصد باسلیق
است اگر غلبه خون باشد و رب غوره و ریباس و سیب و حب الاس با شراب مهنا با گل ارمنی و دم الاخوین
و صمغ عربی داخل کرده با زرده تخم مرغ بریان دهند و غذا برنج شسته بریان کرده با شیره تخم خشخاش بریان
کرده و صمغ عربی داخل نموده با زرده تخم مرغ نیم برشت و یا بخته و صمغ عربی بریان نموده بدهند و حقنه قابض
از مثل برنج و حب الاس و گل ارمنی و دم الاخوین حل کرده هرگاه در امعاء غلاظ بود به نهایت مفید باشد قولنج
چون اکثر وقوع این در روده قولون میباشد تا آنرا از آن اشتقاق کرده اند یا از باد غلیظ باشد که در میان هر دو
طبقه رودهای بماند و چنان محسوس گردد که گویا بجوالی دو سوراخ میکند و این با وجود نرمی طبیعت نیز میباشد
و علامتش قراقر و انتقال درد از موضعی بموضعی و تقدم تناول میوها و غذاهای سرد بادناک و علاجش شیاف و
حقنه تا که طبیعت فرود آورد و بادها را بشکند و البته باید که در لوله محقنه که دو سوراخ داشته باشند بکنند و این نوع
قولنج را قولنج ریحی گویند و یا از ثقل است که در امعاء محتبس گردد و این قولنج را قولنج ثقلی نامند و سبب احتباس این اخلاط
بلغم لزج بود و یا از سودا یا از صفرا محمی یا خشکی ثقل بنادق شدن آن از خشکی طعامها یا از اندکی آن یا از حرارت
رودها یا دواهای یبوست آن یا بسیاری آمدن بول یا کثرت تحلل بدن از کثرت ریح و حرارت هوا علاج

همه سکنجبین در دوست بکمادها و در آب گرم نشانیدن و بعد از آن استعمال حقنه نمایند که شکم بیاورد حقنه بجهة ریحی و ثقلی و بلغمی
و سوداوی صفت آن بسفایج فستقی تخم کرفس زیره کرمانی بادیان از هر یک پنج درم سنا مکی مغز حب القرطم از هر یک
ده درم گل بنفشه حلبه بزر کتان از هر یک سه درم بابونه گل خطمی از هر یک کف در یکمن و پنج سیر آب جوشانیده تا پانزده سیر آید
بپالایند و دو درم نمک و ده درم فلوس خیارشنبر در آنحل کرده صاف نموده ده درم روغن بادام اضافه نموده بدو مرتبه
نیم گرم حقنه نمایند و حقنه که در حرارت استعمال نمایند عناب آلو سیاه از هر یک پنجاه عدد و سبستان بنفشه گل نیلوفر از هر یک پنج درم برگ
چقندر یک دسته رازیانه شش درم گل خطمی سفید یک کف در یکمن و پنج سیر آب بجوشانند تا پانزده سیر باز ماند بپالایند
و ده درم فلوس خیارشنبر در آنحل کرده صافی نموده ده درم روغن کنجد اضافه نموده بدو مرتبه نیم گرم حقنه کنند و
بجای روغن کنجد بعضی ترنجبین چهار سیر کرده اند و در بلغمی ماء الاصول و در صفراوی و حرارت شراب بنفشه و شراب
نیلوفر با آب تمر هندی ترش کرده بعرق بادیان دهند تا کشاده نیاید غذا ندهند و اگر ضرورت باشد به غذا دادن
ماء اللحم و شوربا مرغ دهند و بعد از کشادن اگر غلبه خلطی باشد تنقیه کنند و یا از ورم کبد و طحال و کلیه میباشد بعد از دور آن
طبیعت بعلاج چنانچه در موضعش مذکور شده و می شود استعمال نمایند و یا از ورم گرم امعا میباشد و علامتش احساس ورم
و تپ گرم و غلبه تشنگی و قی صفراوی و درد و بر رگها و گرانی و ضربان است و اگر دموی باشد علاجش حقنه با آب
تلیین ابتدا و آلو و شیرخشت و فلوس خیارشنبر پس فصد باسلیق و سایر تدابیر از ضماد و ادویه داخله به
چنانچه در اورام معده گذشت و یا از التوای و دبامی باشد و سبب التوا پاره شدن رباطات روده ها بواسطه حرکت عنیف یا فتق یعنی فرود آمدن امعا
به خصیه و علامتش حدوث آن بعد از حرکت عنیف یا سقطه یا ضربه میباشد و احساس نزول آن به کیس خصیه و خود باز آمدن و علاجش دست بر نهم
الیه برفتق و هموار ساختن و بحرکات مختلف تا بجای خود باز آید و یا از دیدان آن کرمهای باشد و بعد از تلیین طبیعت با
دفع آن سعی نماید چنانچه در باب دیدان ذکر کرده خواهد شد زحیر بدانکه زحیر حرکت روده مستقیم بود بدفع براز
بطریق اضطرار و بیرون نیامدن مگر اندک رطوبتی که با خون بود و گاه باشد که خون نباشد و صادق میباشد
و کاذب و علاج هر یک ضد علاج دیگر است پس تحقیق و تشخیص آن اجتهاد مبذول باید داشت در صبح ناشتا شیر گرم
دهند از قند و بزر قطونا با تخم ریحان با بارتنگ اگر آخر روز تخمها نیاید کاذب است علاج آن تلیین طبیعت بمثل
شراب بنفشه و طبیخ پوست بیخ خطمی و گاه باشد که بشیرخشت و فلوس خیارشنبر حاجت افتد و غذا ماش و عدس مقشر
با اسفاناج و شیره مغز بادام شیرین دهند و اگر تخمها برآید غالب است که صادق باشد و علامتی دیگر باید جست
تا اعتماد توان کرد زیرا که با وجود قبض و حبس ثقل در امعا ممکن است که از جای دیگر تخمها بیرون آید پس تفحص نمایند

و پیش از وقوع این مرض طبیعت قبض بود با تلیین و چون مقرر گردد که عاد ق است اگر از اما باشد علامتش بیرون
آمدن آن بود با براز و سوزش و حرارت در معده و علاجش آشامیدن آب سفرجل یا انار ترش بریان کرده
است و غذا ماء الشعیر جو بریان و برنج و کاورس بریان کرده با شیرۀ تخم خشخاش بریان و آب سماق
چنانکه بسیار ترش نباشد حب اشیافی داریه ضمادی نافع در تقیم صفت آن پوست خشخاش گلسرخ بزر البنج سفید
گلخطمی سفید پوست انار کوفته بگلاب سرشته روغن گلسرخ داخل کرده بر شکم نهند و اگر چنانچه ذکر شد تسکین نیابد
قرص طباشیر دهند و اگر از بلغم بود علامتش بیرون آمدن بلغم باشد یا براز و سائر علامات بلغم و علاجش
آشامیدن شراب الآس است با تخم ریحان و تخم مرو بریان کرده و غذا برنج با پیه گرده پخته زیره بریان کرده در آن انداخته
بجوزد و کاورس و نمک گرم کرده بر شکم نهند و اگر ساکن نگردد سفوف مقلیا نا دهند و بر شعشاشیافی
نافع در تقیم صفت آن حضض سکی زعفران کندر صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون دو جزو کوفته بیخته با
سرشته شیافها سازند هر یک بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند در اکثر اوقات و این شیاف اکثر
اسام زحیر را نافع باشد و اگر از سرما بود علامتش زیاده شدن زحیر است از رسیدن سرما بمقعد و علاجش
علاج بلغم است و چیزهای گرم بمقعد نهادن و بر زمین گرم حمام یا بر خشت گرم مقعد را نهادن و گاه از نشستن بر زمین صلب
این مرض حادث شود زردۀ تخم مرغ بروغن گلسرخ سرشته نیم گرم بر مقعد نهند و نشیمه انواع زحیر را چیزهای
گرم نهادن مفید است و چیزهای سرد مضر است و از ورم گرده و امعاء مستقیم می باشد و علامت آن ثقل
و ضربان در آن موضع است علاجش آبزن نافع در تقیم صفت آن گل خطمی و خبازی و بنفشه در آب جوشانیده
در آبزن کرده در آن نشینند شیافی نافع صفت آن گلخطمی و خبازی کوفته بیخته با آب سرشته شیاف ساخته
استعمال کنند مغص درد رودها را گویند و این مرض یا از باد است و علامتش قراقر و انتفاخ و تمدد و بی آرامی مغص
و سکون درد به بیرون آمدن باد است و علاجش آشامیدن ماء الاصول است و کماد سبوس و نمک و دوا بر
گرم و نشستن و یا از صفراوی میباشد و علامت خروج صفرا است و تشنگی و ملهب سوزش علاج
شراب تمر هندی و اسپغول و تخم لسان الحمل است و یا از سوء مزاج گرم امعا است و علامتش علامت سوء مزاج
گرم است و علاجش آب انار ترش و شیرین است یا اسپغول بگلاب و روغن گلسرخ برهم زده و یا از بلغم غلیظ است
و علامتش گرانی و خروج بلغم غلیظ و تقدم استعمال مولدات بلغم است و علاجش تنقیه است بقی و حقنه و جوارشات
جوارشات و یا از دیدان است و ذکر آن خواهد آمد سحج یعنی ریش رودها و این چنین بود که بر سحج رودها

مثل انکه بدبر زرد وده باشد با حدت و مضرت صفرا و فضول که بر آن گذرد و باز دارد پس هر گاه اخلاط حاده بر آن بسیار گذرد
و مدروده ها از آن رطوبت برهنه گردد و حدت اخلاط در آن تاثیر کند ریش گرداند و علامتش اسهال با درد ها است
پس اگر درد در ناف و بالای آن بود پیچ در رودهای بالا است که امعاء دقاق و امعاء علیا نیز گویند و چون با اخلاط
مختلط بود روا باشد بسبب نزدیکی با عضاء رئیسه و آن دل و دماغ و جگر است و اگر درد زیر ناف بود درد در رودهای
زیرین است که امعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز گویند اول خون آید و بعد از آن براز و این سلیم تر بود و علاجش آنکه شیر را
همین تاب نمایند که مائیت آن برود و قدری صمغ عربی و نشاسته و طباشیر را بریان کرده اضافه نموده بیاشامند
و پوست خشخاش نرم سوده یک درم یا ده درم شراب حب الآس یا شراب الجبار یا شراب سیب لعق کنند و قرص طباشیر
و قرص کهربا با اشربه مذکوره بدهند و اگر تشنگی غالب باشد شیره تخم خرفه بریان کرده با اشربه مذکوره بدهند و تخم [illegible]
بریان کرده و اسپغول بریان ساخته بروغن سرخ چرب کرده در رود تا ساکن گرداند و غذا برنج با شیره تخم خشخاش
بریان کرده و صمغ عربی بریان نموده بدست مالیده برو ریخته بخورد و زرده تخم مرغ نیمبرشت بخورد و اگر ضعف غالب بود
کبک و تیهو یا جوزه مرغ بریان کرده دهند و دیدان یعنی کرمها آنچه دراز است آنرا حیات گویند و تولد آن در
امعاء دقاق میباشد و علامتش درد شکم و احساس حرکت آن در وقت گرسنگی است و غثیان و در صورت
دندان برهم زدن و از دهن آب رفتن و در روز دهن و مالیدن و خشکی کردن و بدخوی و از سخن سخت خشم
گرفتن و گاه بود که غشی و خفقان و حالتی شبیه بصرع عارض گردد و آنچه بحب القرع یعنی کدو دانه مشهور است تولد آن
در امعاء غلاظ است و علامتش آنچه است که گذشت و برون آمدن آن و اگر در حمام رود و صبر کند تا اعضا گرم
شود و تشنگی غلبه کند بعد از آن جسمی خنک بر شکم نهند اگر بالای ناف جمع گردد حیات است و اگر زیر ناف حب القرع است
و علاجش چهار روز هر روز قدری شیر بدهند و در نماز پیشین نخود آب چرب و بعد از آن روز پنجم در صبح قدری خیر
گران از جای بجای نقل کنند چنانکه نفس ثنائی شود و بعد از آن از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر با شیرینی مخلوط
کرده یکبار در کشند و تا نماز پیشین هیچ نخورند بعد از آن نخود آب خورند اگر پیش از آنکه سفوف را بیاشامند
اندک کباب یا اندک شیر منی در دهان اندازند چنانکه آب آن بحلق فرو رود و متعاقب آن یکبار در دارا در کشند
بهتر است سفوف دیدان صفت آن تربد و رسنه ترکی قنبیل با برنگ کابلی مقشر از هر یک یکدرم ترمس
شامی تربد سفید مجوف تراشیده قسط حب النیل از هر یک نیم درم کوفته بیخته این مجموع یک خوراک است و آنچه
شبیه بکرمی که در سرکه متولد شود و در امعاء مستقیم بود علامتش خاریدن مقعد و خروج آن با براز است

و علاجش حقنه کردن بآب برگ شفتالو یا شونیز و ترمس و شحم حنظل است و فتیله بروغن سرشته شفتالو و روغن بادام سرشته زرد
چوب کرده صبر سقوطری لبسه که انگوری حل کرده بان آلوده شوده بردارد و از شحم حنظل و شونیز شیافی ساخته بردارد
و چون تولد اینها از بلغم است و رطوبات از چیزهای مولد بلغم و رطوبات اجتناب نماید و بعد از تنقیه و دفع آن بر جمیع
اشیا قدری مری تجربه نمایند تا منع تولد آنها نماید بواسیر جمع باسور است و استعمال لفظ جمع بیشتر است چون
این مرض در بینی میباشد و در رحم و در مقعد اما آنچه در بینی است بصورت ثولول باشد و سبب آن فضله بود که از دماغ بآن
موضع آید و حرارت بعضی لطیف آن تحلیل یابد و غلیظ آن متحجر گردد و گاه بود که سنگین گردد و علاجش تنقیه دماغ
است و استعمال سعوط روغن و استنشاق آب گرم و اگر تحلیل نیابد بکشکافند یا ببرند و بمراهم علاج نمایند و آنچه در رحم
بود در امراض رحم خواهد آمد و اما آنچه در مقعد است زیادتی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون سوداوی
پیدا گردد و سه نوع بود ثولولیه که صلابت مشابه ثولول و عنبیه که شبیه دانه انگور بود و توتیه که بشکل توت باشد
بود و هر یک بیرونی و اندرونی میباشد و دامیه نیز میباشد و علاجش فصد باسلیق است و فصد صافن و حجامت ساقین و تنقیه سودا
و اصلاح جگر و غذا صالح [illegible] و طبیعت را از قبض نگاه باید داشت بخوری نافع از برای بواسیر صفت
آن برگ مورد [illegible] بادنجان پوست بیخ کبر [illegible] شحم حنظل پوست [illegible] اجزا [illegible]
کوفته بیخته بر آتش گذارند و در زیر بخور سازند تا خشک گرداند و دوائی که بعین عمل کند صفت آن [illegible] ریحان
ریوند چینی نرم کرده بر آن موضع ریزند همین عمل کند ضمادی که درد بواسیر را تسکین دهد بابونه اکلیل الملک [illegible] تخم
کتان از هر یک [illegible] درم افیون زعفران از هر یک [illegible] درم مقل [illegible] دو درم کوفته بزرده تخم مرغ و پیه مرغ و روغن
گل سرخ و مغز ساق گاو [illegible] سرشته ضماد کنند و اگر دامیه بود و [illegible] خون نمی آید و خواهند که بیاید زهره گاو
و [illegible] طلا کنند و اگر دامیه باشد منع آمدن خون نکنند مگر آنکه بافراط رسد و موجب ضعف گردد و پس منع کنند بقرص کهربا
و شراب انجبار و شراب حب الآس و شیاف [illegible] صفت آن کندر گلنار فارسی مازو سنبل [illegible] اصفهانی [illegible]
اقاقیا صمغ عربی اجزا برابر کوفته بیخته بگلاب سرشته شیافها سازند و هر یک [illegible] بر سر نشسته فرا عمل نمایند و [illegible]
ماهر بطریق بریدن علاج میکنند لیکن اگر [illegible] تمام را باید برید و اگر چه این علاج کامل است لیکن [illegible] خالی از خطر نیست
و اما باد بواسیر بادی بود غلیظ و عسر التحلیل و در [illegible] در قولنج احداث کند و گاهی بجانب [illegible] برآید و گاهی
بجانب خصیه و تضعیف [illegible] و گاهی قبض بود و گاهی تلیین [illegible] از اسباب [illegible] ذکر شد و سبب ریح بواسیر تحلیل
اخلاط سوداویه استحاله آن بریاح غلیظه و علاجش تنقیه سودا است و مداومت با دواء کاسر ریاح مثل جوارش

و نشانی آن اما تلیین طبیعت و اسهال در بواسیر بسبب رایج است که از بواسیر حادث میگردد و انفتاح عروق بواسیر چنانکه انفتاح عروق هنا که ذکر شد بسبب اسهال میگردد و علامتش علامات بواسیر و مشتبه میشود و بر و ربطن زلق اسهال و احتراق آنست که در آنها علامت بواسیر نیست سفوفی نافع از برای اسهال بواسیر صفت آن بزر و خطمی کهربای شمعی گل مختوم از هر یک دو درم و انگ کوفته بیخته با ماست چکیده بخورند معجون خبث الحدید از برای اسهال بواسیر نافع است و خوردن حضض هندی و ورق القنب نیز اسهال بواسیر را نافع است و همچنین هلیله سیاه در روغن گاو بریان کرده **نواصیر** و آن قرحه بود یا حادث در میان مقعد و خصیه و از آن صدید زرد آب میرود و نافذ میباشد و علاجش آنست که برزور بعشار زند و شیاف عرب که در امراض چشم مذکور شد به گلاب سوده چهار قطره در آن چکانند **اورام مقعد** اما ماس مقعد یا از خون و صفرا باشد و علاجش فصد باسلیق و بر روغن گلسرخ و سفیده تخم مرغ ضماد کردن بعد از آن ضماد کردن بر روغن گل و موم زرده تخم مرغ و بعد از آن ضماد کردن بنفشه و خطمی و نخاله و خبازی و بابونه و اگر جمع شود و تحلیل نیابد بگشادن آن و انتظار نضج نباید نمود بلکه پیش از نضج او بشکافند تا ناصور نشود **شقاق مقعد** از حرارت و خشکی میباشد علاجش مرهمی سازند از روغن گلسرخ و اسفیداج و مرداسنگ و مغز ساق گاو و موم سفید و کتیرا و نشاسته بکار میدارند و اگر خون سیلان میکند شادنج و دم الاخوین و شب سوده بر انجا بزنند **حکه مقعد** خارش مقعد از دیدان خورد میباشد و مذکور شد از اخلاط صفراوی و شور میباشد و علامتش غلبه این اخلاط است و علاجش تنقیه این اخلاط و اجتناب از مولدات آن و مسح مقعد بر روغن گلسرخ و سرکه نافع است **خروج مقعد** یعنی بیرون آمدن آن و این مرض کودکان را بسیار حادث میشود و ذروری نافع از برای خروج مقعد صفت آن برگ مورد مازوی سبز گلسرخ گلنار فارسی کوفته بیخته بعد از آنکه موضع را بر روغن گلسرخ چرب نموده باشند در آنجا بپاشند و باندرون فرستند

باب دوم

در امراض کلیه و مثانه و صفاق و اعضاء تناسل

وجع کلیه یعنی درد گرده یا از باد است و علامتش تمدد بی گرانی و بی علامت حصاة چنانچه بیاید از موضعی بموضعی منتقل بود یکی ان در خلاء معده و نیکوئی هضم علاجش ماء الاصول است در آن تخم خربزه و خار خسک و روباس و پرسیاوشان داخل باشند و در ابزن نشانند که در وی بابونه و شبت و اکلیل الملک جوشانیده باشند آبزن نشانند و ضماد از سداب و بابونه و شبت و کماد از سبوس و گلسرخ و نمک سازند و یا از ضعف اوست سببش یا از سوء مزاج پس اگر گرم بود حرارت موضع و نیکی قاروره و تشنگی بران دلیل باشد و علاجش اشربه مدرار و اغذیه و اطلیه بارده و تنقیه و استفراغ ماده اگر

مادی بود و اگر سرد بود سفیدی قاروره و ضعف پشت همچون پشت پیران و ضعف باه و مثل آن بود علاجش
حقنه کردن بروغن بادام تلخ و روغن حب القرطم و روغن قسط مالیدن و این روغنها در موضع گرده و بر غذا
واشربه گرم و معجون مادة الحیوة مواظبت نمودن و اگر بادی بود تنقیه آن کردن است اما لاغری گرده علامتش
سفیدی رنگ بول و کثرت بول و درد پشت و لاغری بدن و قلت شهوة باه است حلوا نافع از برای این قسم
صفت آن مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مغز فندق مغز پسته قند سفید بدستور حلوا سازند و نان میده
روغنی و کله بز و کله گوسفند یکساله نافع است و اما سنگ گرده بعد ازین خواهد آمد و در جمیع اقسام درد گرده ابزن
نافع است عسر البول و اسر البول یعنی دشواری و گرفتگی بول سبب آن هر دو یا آماس مثانه است یا بادی غلیظ در مثانه یا
بسته شدن ریم و خون یا سوء مزاج گرم چنانچه در تپهای محرقه واقع شود یا سوء مزاج سرد یا باطل شدن حس
مثانه یا حبس بول و باز داشتن آن بسبب مانعی یا سنگ مثانه یا ضربه است که بمثانه رسد تا ورم معاء مستقیم یا ورم
رحم یا ثقل خشک و یبس رطوبتی لزج یا باد غلیظ و امعاء مستقیم یا ریش و بثر در مجری که هرگاه بول آن سبب را
درد میکند پس میل بمثانه میکند هر باعث البولی بالا رفتن خصیه و علامت آماس مثانه اگر گرم بود تب محرقه و درد
صعب در مثانه و تمدد و انتفاخ مثانه و هذیان و تشنگی و سیاهی زبان است علاجش آنست که فصد کنند و در آبزن
متخذ از بنفشه و خبازی و جو مقشر و گل خطمی در آب جوشانیده نشانند و ضماد متخذ از آرد جو و گل بنفشه و عنب الثعلب
بر مثانه ضماد نمایند و بعد از تنقیه تقریباً ضماد بابونه و تخم کتان و آرد باقلا کنند پس اگر تحلیل نیابد و جمع ماده شود
و درد زیاده گردد در انضاج کوشند با ضماد و نشانیدن در آب گرم و چون درد ساکن شود نشان پختگی
بود جهت انفجار سرگین کبوتر و آرد کرسنه ضماد نمایند و دست بمثانه بمالند و چون بگشاید و در بول مده برآید
شیره تخم خیارین با شربت بنفشه یا شربت انار یا قند سفید دهند و چون از مده پاک شود شربت کاکنج و شربت
خشخاش و گل ارمنی و دم الاخوین و نشاسته بدهند و اگر آماس سرد بود علامتش دشواری بول و غایط و گرانی
و تمدد و ضعف در ساقها ظاهر گردد و احساس ورم و علاجش در آبزن نشانیدن که در آن
بابونه و اکلیل الملک و حلبه و بزرکتان جوشانیده باشند و ضماد از همینها سازند و علامت باد تمدد
بی آرامی و تقدم جستنهای بادناک است و علاجش بقانون علاج باید کردن است که ذکر شد علامت بسته شدن
ریم و خون سبق بول مده و خون و عرق سردی اطراف و صغر نبض و غش و عروق سرد است و علاجش
در آبزن محلل چنانچه ذکر شد نشانند و سکنجبین عنصلی نوشند و قدری پنیرمایه خرگوش در احلیل چکانند

و علامت و علاج سوء مزاج از مباحث گذشته معلوم شد و تدبیر حبس بول در سوء مزاجات در آبزن گرم نشانیدن
و برف دست بر زهار مالیدن و علامت و علاج سنگ گرده و مثانه خواهد آمد و اگر از رگ بود بحجامت کردن بجانب
راست و چپ که از مجری دور شود و بول بگشاید و اگر خورد باشد در مجری بند شود و در ضربه و سقطه فصد باید کرد
و در آبزن که بنفشه و عنب الثعلب و جو مقشر در آن جوشانیده باشند نشانند و روغن گل سرخ و روغن بنفشه
مالند و علامت و علاج ورم امعا گذشت و ورم رحم خواهد آمد و ثقل و رطوبت و باد که در قولنج ذکر شد و در آبزن گرم
نشانیدن در همه انواع نافع است علامات قروح در قضیب یعنی موضع استخوانی که بر از بیرون میشود و تغیر
گرانی و تمدد و خروج مده و خون و قشور زرده در بول و گاه باشد که مثل گوشت پارها بیرون آید و قروح
مثانه از قروح گرده بآن ممتاز شود که قشور گرده سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح گرده با تپش بود و قروح
مثانه با عسر بول و بموضع درد نیز توان دانست و علاجش تعدیل اخلاط و اماله از مراریه و بورقیه سفید و سیاه است
و اگر غالب بود بفصد و قی و اسهال و شراب کاکنج و شراب خشخاش کنند و شیاف ابیض بروغن بنفشه یا روغن گل سرخ
حل کرده در احلیل چکانند و علاج بالا رفتن خصیه در آبزن که در آن بزر کتان و خطمی جوشانیده باشند نشانند حرقت
بول یعنی سوزش که از تیزی و بورقیه آن بود و بسبب حرارت جگر و بسیاری صفرا و علامتش حرارت مزاج و رنگینی
قاروره و تقدم شروبات و ماکولات حاره علاجش شامیدن شراب بنفشه تمر هندی ترک کرده و شراب آلو و شراب
انار و لعاب بزرقطونا و امثال آنها قرصی که در تقسیم نافع است صفته مغز تخم خیار شنبر و بادرنگ مغز تخم خیار و از
مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه مقشر نشاسته کتیرا رب السوس مغز تخم خربزه اجزای مساوی کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا
سرشته اقراص سازند و هر روز دو مثقال آنرا با یکی از اشربه مذکوره بنوشند و طلاهای خنک بر موضع جگر بمالند
و اگر صفرا غالب بود شیرخشت آب تمر هندی یا آب انار ترش شیرین حل کرده و امثال آن استفراغ نمایند و اگر حرقت
بسبب برهنه شدن مجری از رطوبت که در آن مخلوق است باشد سببش یا بسیاری مجامعت یا تناول مدرات یا طعام
تیز و شور و علامتش تقدم این احوال است و علاجش ترک آن اسباب و چکانیدن سفیده تخم مرغ در احلیل است
و غذا پارچه بره و زیر غاله و مرغ فربه و حلیم گندم و اسفناج و زرده تخم مرغ نیمبرشت و از ریش مجاری و مثانه چرک
آن میباشد و علامتش نتن بول و خروج مده و چیزها مثل سبوس از قرحه و قشور و لاغری بدن در حرب علاجش
چیزهائیست که در قرحه ذکر شد تقطیر البول یا بسبب حدت بول میباشد که در مجری سوزش کنند پس
دفعش مولم بود و اجتماع و ثقلش نیز علامتش سوزش و زردی بول و علامات غلبه صفرا و تقدم چیزهای گرم

علاجش شراب الواست بشیر خشخاش و شیر تخم خرفه مقشر و شیره تخم خیارین و عوض از تخم خیارین اشت کرده شده
داد را چه ماسکه بول را بار دادن مناسب است و یا بسبب سردی مزاج مثانه و ضعف ماسکه آن می باشد پس برنگاهداشتن
تا جمع گردد قادر نباشد تا ضعف واقع پس دفع نتواند کرد الا اندک اندک علامتش خروج بول بود بی سوزش و مفید
و تقدم تدابیر مبرد ده علاجش خوردن اطریفل کشنیز و جوارش کندر مقوی و حب الآس است و نقل مویز دار ابتدا
عسر تقطیر نیز میباشد و علامتش عسر با تقطیر است و علاجش علاج عسر است بقانونی که گذشت **سلسل بول** یا از سردی
مثانه و استرخاء عضله آن میباشد علامت و علاجش آنچه در تقطیر گذشت و روغن قسط مالیدن یا زیت یا روغن گل
که در آن خرمیان و مشک حل کرده باشند و یا از حرارت مثانه میباشد که آب بسیار جذب میکنند و مجاری فراخ میگردد و مثانه
ضعف میشود و علامتش حرارت فراخ است و از گرمیها ضرر یافتن قرص نافع قدیم صفت آن طباشیر سفید گل ارمنی
تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر تخم خشخاش کوفته با آب برشته اقراص سازند و اگر ربع جزو زعفران اضافه نمایند قوی
تر است و دو قسمی که از سردی بود بر شعشا بغایت مناسب است و مفید **بول فراش** بول در فراش از استرخاء
عضله بسبب بلغم میباشد بر علاج سلسل البول که از سردی بود مداومت نماید و در وقت خواب بدن را از امتلاء طعام و شراب
و میوه نگاه دارد و مثانه که آنرا نگه گویند و شحم خر را اگر بسوزند و بعض مصفی برشته یا آب نوشند بسیار مفید است و دماغ و
گرده و تپ را نیز نافع است **بول الدم** آنچه خون صرف باشد از گشودن رگی بود در گرده یا مثانه بسیار نیاید و اگر گرده بسیار
آید و به گشودن رگ از ضربه و سقطه میباشد و از تمدد و گاه از قوی می باشد و گاه باشد که بعد از آن بیاید چنانچه از مقعد
می آید و قبل از آمدن گرانی و درد در قطن حادث شود و چون خون بیاید تسکین یابد علاجش فصد باسلیق است الا آنکه
از کثرت بود و قرص کهربا با شراب الآس در همه اقسام نافع است و یا از ضعف گرده و ضعف جگر میباشد علامت آنکه
بول غساله بود و آنکه از ضعف گرده بود سفیدی و غلظت بر وی غالب بود و آنچه از ضعف جگر بود سرخی و رقت است و یا از ریش
میباشد و علامتش وقوع آن بعد از حدوث قرحه و نتن بول است علاجش علاج قرحه است **حصی الکلی والمثانه**
سبب فاعل سنگ حرارت خارج از اعتدال است و سبب مادی آن خلط غلیظ لزج است و هرگاه ماده را غلظت
و لزوجت کمتر بود و اندک اندک منعقد شود و واقع آنرا دفع کند بتفاریق ریگ بود علامت سنگ گرده درد و گرانی
پشت و قطن است و چنان نماید که چیزی می از آن آویخته است خاصه که بر آن تکیه کنند و هرگاه امعاء از ثقل ممتلی شود در
موضع گرده درد پدید آید و صفائی بول از کدورت و رسوب ریگی که سرخی و زردی زند منذر به سنگ گرده بود و گاه بود
که در خصیه که در جانب آن گرده بود درد پیدا شود و در مالی که از آن جانب بود دردی و خدری حادث شود و گاه باشد

گردهٔ سنگ گرده بدرد قولنج مشابه بود و فرق آن بود که درد قولنج منبسط گردد بسوی بالا و زیر و راست و چپ
میل کند و درد گرده بر یکی لازم بود و بجانب پشت اندکی مایل باشد و صاحب قولنج بر خلا خفت یابد و صاحب حصاة
شدت و علامت سنگ مثانه درد در زهار است و نواحی آن و گرانی و خارش در قضیب و انتشار و استرخا بی سببی ظاهر
و رسوب برنگ خاکستری یا سفید و پیوسته مریض بآن مایل بود که دست بر قضیب مالد و هرگاه بول کند در حال خواهد که دیگر بار
بول کند و باید دانست که سنگ مثانه بزرگ و درشت می باشد و سنگ گرده خورد و نیز درشت و سنگ مثانه درد نکند
مگر آن وقت که در رهگذار بول افتد و بول را باز دارد و زنان را تولد سنگ خاصه در مثانه اندک بود و سنگ مثانه کودکان را
بیشتر عارض شود و سنگ کلیه کهول و سنگ مثانه لاغران را بیشتر بود و سنگ گرده فربهان را و علاجش آنست که
بدن را از ماده آن پاک گردانند بقی و اسهال و ادرار در بعض اوقات تا ماده آن مجتمع نشود و از طعامها غلیظ اجتناب
نمایند و تجوید هضم و تلطیف تدبیر و در وقت هیجان درد اگر خون غالب بود فصد کنند و اگر طبع خشک بود حقنه نمایند و در
آبزن نشانند که در آن بابونه و خسک و شبت و خطمی و کرفس و حلبه جوشانیده باشند و اگر حرارت غالب بود آبزن از بنفشه
و پرسیاوشان و خسک سازند و در آبزن ادویه گرم مدره دهند چون تخم کرفس و فوه و بادیان و انیسون و صعتر
و شونیز و ادویه مدره بارده مثل تخم خیارین و خسک و تخم خربزه و عنب الثعلب و کاکنج و ادویه مدره معتدله چون پرسیاوشان
و غیره بحسب حرارت مزاج و برودت و اعتدال مزاج علیل و چون از آبزن بیرون آید روغن شبت یا روغن بنفشه در مجاری و
مواضع مالند و گویند که از بلندی بزیر آید پس اگر حصاة بیرون آید فبها و الا اگر در مجاری بماند بلعابها حقنه نمایند
و محجمه بر موضعی که زیر آن باشد نهند تا بالا کشد و فلوس خیارشنبر با آب رازیانه و روغن بادام شیرین دهند
و اگر در مجاری قضیب گیرد در آب گرم نهند و لعابها و روغنها در وی چکانند و دست بر آن مالند تا بیرون آید مثل حجر الیهود
که سنگ مثانه بریزاند و بیرون آرد و روغن عقرب چکانند و خاکستر عقرب دادن عجب اثری دارد بگیرند عقربی که بران
سفیدی غالب بود و در ظرف آهنین نهند و سر آنرا محکم کنند و بر روی خشت در تنور تافته که در آن نان پخته باشند
نهند و شش ساعت بگذارند و پس بیرون آورند شربتی یک دانگ و خون تیس با آب کرفس یا آب انار دادن فعلی
عجیب دارد و این را تیس الله گویند خاصه تیس چهار ساله که در اول رنگ بر آوردن انگور ذبح کنند و خون اول و آخر
را بریزند و میانه را گیرند و نگاه دارند و در آفتاب خشک کنند و از گرد و غبار محفوظ دارند و یک مثقال آنرا بدهند و حب القلت
را در تفتیت حصاة تاثیری عجیب است و همچنین نمک و تربد و اگر سنگ مثانه ریخته نشود و در شگافتن و بیرون آوردن خطر
است و در سن صبی خطرش کمتر بود اما سنگ گرده را ندیده و نشنیده که بشگافتن بیرون آورده باشند و ارم خصیه و قضیب

یا از خون و صفرا بود و علامتش سرخی رنگ و حرارت و درد قوی باشد و علاجش فصد باسلیق و فصد صافن و
استفراغ صفرا و ترک گوشت است طلا نافع در تسکین صفت آن آرد جو عنب الثعلب کشنیز تر کاسنی تازه کوفته بشیر
انگوری و گلاب و روغن گلسرخ سرشته طلا سازند طلای دیگر مستعمل بعد از طلا قبل صفت آن آرد جو آرد باقلا
آرد عدس با آب عنب الثعلب سرشته طلا سازند طلای مستعمل در انتها صفت آن آرد باقلا گل خطمی تخم کتان بابونه اکلیل الملک
کوفته با آب عنب الثعلب و روغن گلسرخ بپزند و به تخم مرغ سرشته طلا نمایند و یا از بلغم بود علامتش سفیدی و نرمی و درد اندک
است و علاجش قی با آب ترب و شبت و عسل و ضماد اکلیل الملک و بابونه و حلبه و بزر کتان است و یا از سودا بود
علامتش صلابت و کمودت است و علاجش تنقیه سودا است و اگر بان غلبه خون بود فصد اسلیم کنند و مطبوخ افتیمون دهند
و ضماد بابونه و اکلیل الملک و بزر کتان و حلبه و مقل ازرق و مغز ساق گاو کنند **فتق و قیله** هرگاه که غشار
صفاق یعنی پوست اندرونی شکم از آن دو مجری که در اربتین است یکی گشاده شود بسبب رطوبتی مرخی یا حمل
بار گران یا رفع صوت یا از جای جستن یا باد غلیظ یا ضربه و گشادگی اگر ثرب یا حجاب یا روده بآن فرود آید
و بکیس انثیین برسد اگر امعا فرود آمده آنرا قیلة الامعا گویند و اگر ریح فرود آمده آنرا قیلة الریح گویند و اگر آب فرود
آمده آنرا قیلة الماء گویند و قیله را قرو نیز گویند و بسا باشد که رطوبت غلیظ فرود آید و در آنجا غلیظ تر شود
آنرا قرو لحمی گویند و علاج این قسم علاج ورم صلب باشد و اگر گشادگی چنان نبود که بکیس انثیین تواند رسید الفتق گویند
آن بمانند آنرا فتق الاربتین گویند و اگر غشار مذکور سوراخ شود در برابر ناف یا زیر تر یا بالاتر و چیزی از آن
بیرون آید آنرا فتق مراق البطن گویند و فتق اربتین زنان را نیز عارض میشود و علاج در صبیان درست
شدن فتق و شق ممکن است اما در پیران [illegible] غرض محافظت بود تا زیاده نشود و از حرکات قوی و رفع صوت
و مجامعت خاصه بر امتلا و از طعامهای غلیظه و میوه و خیره هرگاه چیزی بکیس فرود آید در آب گرم نشانند و چون از
آب بیرون آید روغن گلسرخ و روغن بابونه گرم کرده بمالند تا بجای خود رود و پیوسته آنرا بسته دارند و ضمادی
از این ادویه کنند برگ مورد گلنار فارسی مازو سنبر صبر سقوطری مر [illegible] کندر جوز السرو زرفت رومی مقل ازرق
ابهل [illegible] ماهی و در قیله ریحی چند بید ستر فرفیون در روغن یاسمین حل کرده در احلیل چکانند و در قیلة الماء
آب کشتر خورند و ضماد از این ادویه کنند حلبه سرگین گاو و پشکل گوسفند سرگین کبوتر فلفل و اگر آب بسیار بود بدل باید کرد
[illegible] و در [illegible] روز آب آنرا بیرون آورند تا غشی حادث نگردد و قوت بجا ماند پس [illegible] بدل [illegible] کنند
نقصان باه یا بسبب ضعف شهوت میباشد یا بسبب [illegible] آلت و ضعف شهوت از ضعف بدن میباشد

فتق و قیله

نقصان باه

وعلامتش لاغری بدن و زردی رنگ و قلت خون است و علاجش تدبیر بدن است بتدبیر ناقهان چون
غذاهای موافق و خواب و خوشدلی و ترک جماع مدتی و یا از قلت منی میباشد و علامتش قلت منی بوقت بیرون
آمدن است و سبب قلت منی خشکی آلات منی می باشد و علامت غلظت منی انقطاع بحمام مرطب و دخول در آب فاتر و چیزهای
تری افزاینده است و علاجش ترطیب است باغذیه و اشربه و فواکه است و یا از برودت آلات منی میباشد و دشواری بیرون
آمدن منی و باقی علامات برودت است و علاجش تسخین بچیزهای گرم و معاجین حاره است مثل مادة الحیوة و
معجون شفا صفت آن زنجبیل یک جزو دارچینی دو جزو جوز ماثل سه جزو کوفته بیخته بعسل معجون کنند شربتی
یک نخود و معجون حافظة الباه صفت آن فلفل سیاه دارچینی بادیان جوز بوا مشک مصطکی کندر جوز ماثل اجزای مساوی
کوفته بیخته بعسل معجون کنند شربتی مقدار یک نخود و یا از حرارت می باشد و علامتش غلظت منی و بسهولت بیرون آمدن
و احساس بحرارت و سوزش در آنوقت و انتفاع بمبردات است و علاجش بمبردات مثل شیره تخم خرفه و شیر دوغ
گاو است و یا از رطوبت میباشد و علامتش رقت منی و ضرر یافتن از تری است و علاجش بمعاجین دافع رطوبت
است و یا از ترک مجامعت و یا از مجامعت و فراموشی نفس است و قلت اهتمام بتولید منی علاجش استعمال ادویه و
اشربه و اغذیه باهیه است و نظر کردن به سفاد حیوانات و استماع حکایات و احادیث در این باب و یا از فکری که در تصور
می باشد مثل زهد و تعشق یا تنفری از آن امر و یا توهم آنکه نباشد که در آنوقت ضعفی طاری شود و یا آنکه از کسی
سحر کرده و بسته باشد علاجش رفع و دفع این افکار است و تصورات و یا از ضعف دل و دماغ و معده و جگر
و گرده است بدلیل و علامات ضعف آن اعضا و تقویت آن اعضا علاج نمایند و یا از استرخاء آلت و ضعف بدنست
و علامت و علاجش ذکر شد و آنچه از ترک مجامعت است در عضو ضمور پیدا میشود و علاجش پیوسته مالیدن روغن سیر
و آب گرم نهادن است و یا از قلت تصبح در اسافل بدن میباشد و علاجش تناول چیزهای منفخ مثل باقلا و انجیر و نخود
و یا از سستی اعصاب قضیب است علامتش بسیاری رقت منی است و سهولت خروج آن بی انتشار و ضعف حس و
حرکت و ضمور و لاغری و سستی آلت و علاجش اگر مزمن باشد معالجه فالج کند و تقویت دل و شادی و بوهای
خوش را در تقویت باه مطلقاً اثری تمام است اغذیه باهیه کلیه و پاچه مغز کله بره قلیه گنجشک و شیر و گوشت
بزغاله مرغ فربه و هریسه شیر برنج و بیضه نیمبرشت و ماهی بریان و فواکه مغز ریز خیار و شفتالو و کدو و فواکه
مهبرودین انگور خرما مغز پسته مغز گردگان انجیر ادویه باهیه سقنقور خصیة الثعلب پنیر مایه شتر قضیب گاو خشک
کرده بسوهان سوده شقاقل خولنجان بهمنین تودرین زرنباد سعد رنجان دارچینی بسباسه حبة الخضرا کنجد برکتان

و از نوشیدنیها اجتناب باید **سرعت انزال** از حدت می باشد علامتش احساس حرارت و سوزش بوقت انزال است و زیادتی آن بچیزهای گرم علاجش استعمال اغذیه و اشربه بارده است و یا از ضعف قوت ماسکه است بسبب برودت و رطوبت و علامتش عدم علامات حرارت و رقت منی و زیادتی بخوردن چیزهای سرد و تر است و علاجش استفراغ بدن از رطوبت باسهال و قی و مالیدن روغن قسط بر عانه و خصیه است و یا از ضعف اعضاء رئیسه و معده و گرده و این با نقصان باه و قلت رغبت میباشد و علاجش تقویت آن اعضا است و یا از صغر اوعیه منی و سعت مجاری آن میباشد و فی الجمله بچیزهای قابض کمتر شود

باب یازدهم در امراض ثدی و اورام ثدی

در پستان ورم حادث میشود چنانچه در سایر اعضا چنانچه درین مبحث ذکر می شود اما ورمی که از ریختن لبن و بستن شیر در آن حادث شود مخصوص بانست علامتش انتفاخ و صلابت و درد و سرخی بول است علاجش آنست که خرفه تر را کوفته بسر که حدت آن بآب شکسته باشند سرشته ضماد نمایند ضمادی نافع آرد جو آرد باقلا با آب کشنیز تازه و برگ خرفه تازه ضماد نمایند و بعد از تسکین حرارت محللات مثل خطمی و بابونه و اکلیل الملک با آب گرم سرشته ضماد نمایند و اگر بسبب ضربه و سقطه ورمی در آن پیدا شود مومیا و ماش را کوفته با آب برگ مورد و آب برگ سرو سرشته طلا نمایند **قلت اللبن** نقصان شیر یا از کمی خون شود بسبب بسیاری خون کم کردن یا خروج آن بوجهی از بدن یا سوء مزاج در بدن یا اندک خوردن یا استعمال چیزهای گرم که از آنها خون کمتر متولد شود و علامتش تقدم این اسباب است و علاجش منع آن و استعمال اغذیه و اشربه محموده که خون از آنها بسیار تولد کند و یا از کمی خون میل نکند بلکه از اخلاط ثلثه و علامت صفرا زردی شیر و رقت و حدت و علامت بلغم و شدت بیاض و مائیت و میل بحموضت در بوی و طعم و علامت سودا غلظت و قلت شیر است و علاجش تنقیه بدن از خلط غالب و تغذیه بضد آنست

باب دوازدهم در امراض رحم اورام رحم

حدوث آن یا از ضربه باشد یا احتباس طمث یا سقوط جنین یا عسر ولادت یا کثرت جماع علامت ورم گرم تب بود و درد سر و درد میان ناف و عانه و آن موضع را ثنیه گویند و در برابر آن از پشت قطن گویند و عسر بول و براز و تواتر نبض و نفس علاجش فصد باسلیق یا صافن است و اگر قوت قوی باشد اول فصد باسلیق کنند پس صافن ضمادی نافع سفت آن آرد جو باقلا گل بنفشه گل خطمی سوده با آب کشنیز تازه و آب کاسنی تازه و آب خرفه تر سرشته ضماد نمایند حقنه رحم بلعابها و روغنهای سرد کنند و آب گرم و برگ خرفه و امثال آن و بعد از آن در آبزن که در آن بابونه و اکلیل الملک و خطمی جوشانیده باشند نشانند و اگر تحلیل نیابد و جمع شود بمنضجات مثل بزرکتان و خبازی و حلبه ضماد کنند و چون منفجر شود بشیر و نبات

حقنه نمایند و شراب انار شیرین و شیره تخم خیارین دهند و مرهم اسفیداج بروغن گلسرخ رقیق کرده در قبل
حقنه نمایند و بعد از تنقیه اگر مندمل نشود گل ارمنی و دم الاخوین و اندکی کندر در روغن گلسرخ حل کرده حقنه نمایند علامت
ورم بلغمی انتفاخ موضع و ثقل و عدم درد در مقعد و تهیج اطراف است و علاجش قی کردن و مسهل بلغم دادن است ضماد
مستعمل در ابتدا کشنیز تازه و خبازی و اندکی بابونه ضماد کنند ضماد دیگر ورم از ابتدا اگر گذشته بود بزرکتان حلبه انجیر زرد
اکلیل الملک بابونه شبت ضماد نمایند علامت ورم صلب سوداوی صلابت موضع و گرانی و کسالت و لاغری
و ضعف ساقین است و گاه باشد که شکم مثل مستسقی شود علاجش تنقیه از اخلاط غلیظه و اخلاط سوداویست
و روغن حنا و روغن شبت و روغن بابونه حقنه کردن و مالیدن و مرهم رسل و مرهم داخلیون از داخل و خارج بکار برند
و نطول از خطمی و خبازی و حلبه و بابونه و بزر کتان و ضماد از برگ خطمی و برگ سوسن سفید بکار دارند کثرت سیلان طمث
یا امتلای بدن از خون و دفع کردن طبیعت آنرا بطریق طمث است و علامتش قوت بدن با وجود سیلان دم است
و عدم ضعف و تغیر بدن و رنگ و تا ضعف و تغیر رنگ پیدا نشود حبس آن جایز نباشد و چون بافراط انجامد فصد باسلیق
باید کرد تا ماده از آنجانب برگردد تا خون بحسب قوت و امتلا باید گرفت چنانچه بحدس صناعی معلوم میگردد و با طبیعت یار
نباشد و مثل المحل بر فصد جرات نمایند و محجمه بالنار زیر پستان نهند و قرص کهربا با شراب حب الاس دهند و شیاف
کحلی که صفت آن در بواسیر گذشت احتمال نمایند و یا از حدت و رقت خون میباشد علامتش زردی رنگ و ضعف بدن
و رقت و سوزش است در آنچه سیلان میکند و عسر خروج و زردی آن و علاجش استفراغ است بطبوخ هلیله زرد
و شاهتره و تمر هندی و شیرخشت و آشامیدن قرص کهربا با زرشک و رب به شیرین و شراب ریباس و اگر بر صباح دو دانگ
بزر البنج سفید کوفته با قند بدهند نیکو بود و اگر با عصاره لسان الحمل و شیره تخم خرفه بدهند بهتر است و اگر نیم مثقال شاخ گوزن
سوخته بان ضم کنند صواب بود و از غلبه بلغم بر خون و از خار قوت ماسکه افواه عروق را با غلبه سودا نیز که موجب
تفتیح آن گردد میباشد بعلامات معلوم نمایند و اگر قدری پنبه در روز و شب تر داده در سایه خشک گردانند رنگ
خلط غالب معلوم گردد و علاجش بعد از تنقیه بر حابسات مذکوره مداومت نمایند و یا از بواسیر رحم می باشد و علامت
و علاجش مذکور شد و یا از قرحه رحم که بسبب عسر ولادت یا جذب مشیمه و جنین مرده یا انصباب خلط حاد مراری یا گشادگی
ورم میباشد و علاج انفجار مذکور شد و آنچه سبب آن بواسیر بود فرزجه از کندر و دم الاخوین و انزروت و مرمکی و شب یمانی
و پوست انار ساخته احتمال نمایند و اگر دور بود که فرزجه بآن نرسد همین ادویه در آب لسان الحمل حل کرده در قبل حقنه
نمایند و اقراص کهربا با شراب حب الاس یا شراب بخار دهند و طلیه قابضه بر قطن و عانه و تنبیه در همه انواع لازم دارند

کثرت سیلان طمث

احتباس حیض یا از کمی خون میباشد علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و تقدم اسباب کمی خون استعمال
امراض و استفراغ و تقلیل و ریاضت علاجش دعه و سکون و غذاهای موافق و خواب و راحت و یا از غلظت خون
میباشد بسبب سردی از اختلاط بلغم یا سودا با خون علامات سردی یا بلغم یا سودا بر آن دلالت میکند علاجش بعد
از تعدیل و تنقیه اخلاط ادویه مفتحه ملطفه مدره بکار برند مثل کرفس و انیسون و رازیانه و فودنج و شونیز و دارچینی
و سلیخه و جوزبوا کوفته بعسل سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی دو درم شیافی که حیض را بکشاید صفت
آن ابهل و سداب از هر یک جزو مویز دو جزو جمله را کوفته بزهره گاو سرشته شیافها سازند و چند بار بر دارند حیض
بسته را بکشاید شیاف دیگر که همین عمل کند صفت آن اشنان فارسی عاقرقرحا قوة الضبع سداب فربیون اجزا
مساوی کوفته بقند سفید سرشته شیاف سازند و بر دارند و یا از خشکی می باشد علامتش خشکی دماغ و لاغری بدن
علاجش مثل و ست بر انسر به و اغذیه و حمامهای رطوبت افزا است و روغن بنفشه و کدو و بیه بط مالیدن و خبازی و حلبه
و برگ خرفه و خمول نمودن **اختناق رحم** این مرض شبیه بصرع بود و نوبت و دور آید و فرق آن ماسکه که صاحب
این مرض چون بهوش آید از انچه بر وی وارد شده حدیث کند مگر آنکه سبب قوی بود و زبد و کف بر دهن این نباشد
که در صرع آید سبب آن یا احتباس طمث بود و هرگاه بطول انجامد یا کثرت منی و استحاله آن بکیفیت سمی علاجش آن
در وقت نوبت علاج غشی بود عطر بوی خوش به بینی داشتن چه بوی ناخوش به بینی داشتن بر رحم مناسب بود
و روغنهای گرم که در آن مشک و عنبر حل کرده باشند در رحم مالند و حقنه کنند و اما بعد از نوبت اگر احتباس طمث
بود سعالجه دارد از آن اشتغال نمایند و فصد صافن کنند و اگر از کثرت منی بود بحبوب و ایارجات تنقیه نمایند و در بعضی
اگر در مرض بیشتر باشد تاخیر نکنند **عسر الولادت** یعنی دشواری وضع حمل و اسقاط مشیمه در آبزن جلبه
و تخم کتان و خبازی نشانند تا ناف و شوربای چرب دهند و روغن کنجد با لعاب تخم کتان آمیخته قبل از بیان حیض نمایند
تا بان حقنه کنند و چهار مثقال پوست خیارشنبر را کوفته در نیم من و چهار آب نیم گرم بنوشانند تا بهشت ...
بیالایند و بقند سفید شیرین کرده بدهند و عطسه آوردن و دهن و بینی گرفتن بچه و مشیمه را بیاورد و هرگاه در
زادن چهار روز بکشد غالب بچه مرده باشد تدبیر بیرون آوردن باید کرد ضماد یکه در نهیه وقت مفید است تخم حنظل
برگ سداب برابر کوفته بزهره گاو سرشته بر ناف و زهار ضماد نمایند و گاه باشد که پوست ...
افتند و باید دانست که هرگاه قبل از ولادت در روزها و قطن بدید آید وضع بسهولت خواهد بود و اگر به ...
پس در تسهیل آن اجتهاد باید نمود **باب سیزدهم در اوجاع ظهر و مفاصل اوجاع ظهر** ...

درد پشت یا از سردی بلغم خام بود و بعلامات معلوم کنند و علاجش نمایند باسهال دمعجون سورنجان و حب سورنجان نمایند و در روغن قسط بمالند و اشربه و اغذیه موافقه دهند و یا از تعب و کثرت مجامعت است علاجش راحت و ترک مجامعت است و استعمال حمام غیر محلل و روغن بابونه و روغن بنفشه تمریخ نموده بمالند و یا از ضعف گرده است بعلاج آن اشتغال باید نمود و یا از امتلاء رگ بزرگ است که بر صلب است می باشد علامتش ضربان و حرارت است با علامات غلبه خون علاجش فصد باسلیق و تسکین حرارت است اما خاصره یعنی تهیگاه و درد آن بار دیشت نزدیک بود و اکثر بلغمی و ریحی بود و احتمال اشیافات مسخنه نهایت در آن موثر است **اوجاع مفاصل** بطریق عموم اوجاع در مفاصل و درد و ورم بود که در بندگاههای اعضا پیدا آید اگر در مفاصل قدمین بود مثل کعب و ابهام آن را نقرس گویند و بیشتر در ابهام میباشد و اگر از مفاصل ورک بود و تجاوز نکند از موضع آن **وجع ورک** خوانند اگر تجاوز کند و اکثر از جانب وحشی بود و امتداد یابد تا بزانو یا تا کعب بکثرت و قلت ماده و حدت **عرق النسا** نامند از خواص این اورام است که بخته نشود مثل ورام دیگر و سبب این امراض ضعف مفاصل و انصباب مواد است و انواع آن میباشد یا صفرا یا بلغم یا سودا و یا مرکب از [illegible] باشد و نقرس از بلغم و سودا فی امتزاج صفرا که بدرقه آن بود نادر است و ازین سبب کودکان و خصیان و زنانی که حیض ایشان منقطع شده باشد حادث نمیشود [illegible] صفرا و اکثر آن کم باشد و جماع قوی ترین اسباب این مرض است خاصه بر امتلا نقرس و وجع الورک و عرق النسا اکثر یا دموی است یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و علامت دموی عظم انتفاخ است و سرخی و شدت درد و ضربان و دیگر علامات غلبه خون علاجش فصد است و اسهال بمطبوخ هلیله زرد و مقوی سورنجان و [illegible] ضماد کردن با [illegible] نوفل صندل سرخ صندل سفید گل سرخ کشنیز تازه خرفه تر کاسنی تازه طحلب و اگر درد غلبه داشته باشد [illegible] و پوست خشخاش و افیون [illegible] مخدرات در طلاء داخل نمایند و بعد از ابتدا آرد جو گل عنب الثعلب و [illegible] انحطاط اکلیل الملک بابونه ضماد نمایند در جمیع اقسام اوجاع مفاصل گرم و سرد [illegible] سورنجان باید کرد که تریاق مفاصل است علامت **صفراوی** انتفاخ قلیل و زردی رنگ و شدت درد [illegible] و دیگر علامات صفرا علاجش اگر در مریض فی الجمله دموی باشد فصد کنند و مطبوخ هلیله زرد و حب سورنجان [illegible] نمایند و غذا و شراب [illegible] که در امراض صفراوی دانسته شد عمل کنند ضماد نافع در این قسم آرد جو تراشیده کدو و کشنیز تازه کاسنی تر خرفه تر طحلب ضماد کنند و در این قسم اغذیه محلل نیست علامت بلغمی سفیدی رنگ و [illegible] حرارت و تقدم تدبیر [illegible] مولد بلغم علاجش قی است با آب ترب و عسل و اسهال معجون سورنجان و [illegible]

که ماده رقیق نضیج داده باشند بار الاصول و کلنگبین و قبل از تنقیه ثقل با بونه ضماد نتوان کرد که تحلیل سنا بی حدت
ما بعد از تنقیه بزرقونان و حلبه و شبت و اکلیل الملک بابونه قسط ضماد نمایند علاج سوداوی قلت تمدد و درد و کثرت
پشتی و صلابت ورم و کمودت و باقی علامات سوداست علاجش استفراغ سوداست بحب سنجاج هر کسی بعضی و سلیل
منسوه بعد از نضج ماده و استعمال ادویه محلله و روغن های گرم و دیگر مطبوخات علامت ترکیب و اختلاف علامات اتفاقات منبا
سوء انچه گاهی از اشیاء حاره و گاهی از اشیاء بارده انتفاع یابد علاجش مرکب از علاج مفرداتست ترکیب ماده با
گرد و وجع الورک بجهت آن که مفصلی عمیق است پس علامات ورم بر آن نیک ظاهر نمیگردد و در بعضی اوقات علاج آن مخالف
مفاصل چه ... با ... ابتدا به ... زیرا که ماده عمیق بود و راسخ بموجب حبس و عسر تحلیل میشود و مفصل را
مخلوع ... گرداند بلکه در خیابات مثل حقنه و حبابری در ابتدا موافق بود مگر آنکه ماده بسیار رقیق بود و اگر جوان
استفراغ کنند و دموی فصد باسلیق کنند از جانب درد و اگر بلغمی بود بقی و حقنه و اشیاف و دیگر ... تدبیر
و روغن قسط بمالند و ضمادهای قوی التحلیل مثل جندبیدستر و عاقرقرحا و خردل و سورنجان ضماد نمایند بعد از آن
ضمادها که پیشتر مذکور شد بکنند و گاه باشد که بداغ کردن آن موضع احتیاج افتد بقانونی که در کتب عمل ید مذکور است
نه بطریق عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود ضعیف تر باشد اما عرق النسا گاه باشد که پای را لاغر
میکند و عوج حادث میشود و از اوجاع مفاصل عرق النسا و نقرس در مرض نکس و بازگشت زیاده هست و چنانکه
عرق النسا و وجع الورک مثل اضافت نقرس بود و علاجش مثل علاج آن الا در آنچه استثنا کرده شد اگر در قسم دموی
عرق النسا و نقرس اگر فصد باسلیق کرده باشند فصد عرق النسا نیز کنند و باید دانست که مرض عرق النسا در جانب
انسی نادر واقع می شود و در کتب هر جا تخصیص بجانب وحشی اکثر هست **باب چهاردهم در حمیات و**
روزهای بحران حمی یعنی تپ حرارتی غریبه است که در دل مشتعل گردد و بتوسط خون و روح و شرائین در
جمیع بدن پراگنده شود و اشتعالی که بافعال ضرر رساند و اجناس حمیات سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطی
حمی یوم آنست که اول روح گرم گردد پس گرمی آن بدل رسد پس ازان باعضا و اخلاط و حمی دق آنست که اول حرارت
غریبه باعضاء اصلیه تخصیص داشته تاثیری کند پس بارواح و اخلاط و باقی اعضا سرایت کند و حمی خلطی آنست که اول
اخلاط گرم گرداند پس ارواح و اعضا و این سه بسیط بود یا مرکب و بسایط بحسب اخلاط چهار است و مرکبات بسیار و
تعفن اخلاط یا خارج عروق است و یا داخل عروق و باید دانست که گرمی اخلاط در حمیات خلطیه بعفونت میباشد
الا خون که گرمی آن بغلیان نیز عفونت می دارد و بعضی حمی دموی را منحصر بغلیانی دانسته اند حمی یوم حدوث این

تپ یا از اسباب بادیه بدنیه است یعنی وارد بر بدن یا نفسانیه یعنی وارد بر نفس مثل غم و هم و فرح و فزع و قهر
و بیخوابی و خواب و تعب و اسهال و درد و گرسنگی و تشنگی و تخمه و فساد هضم طعام در معده و بعضی از اورام
و وقوف در آفتاب و اغتسال با آب سرد و چیزهای گرم خوردن و ترک حمام کسی را که در حمام معتاد بوده باشد و از
و نزله گرم علاماتش عدم تغیر فاحش در نبض و قاروره است و شبیه تر بناقص و قشعریره ابتدا کند و حرارت آن
حرارتی باشد که از حمام حادث می شود و بعد قی اندک مفارقت کند و اکثر زمان بقای آن بقول اکثر یک شبانه روز
و بعضی شش روز گفته اند و این قول بعید است و علاج هر یک علی التفصیل در کتب مطوله مسطور است و علی الاجمال
مقابله سبب بود چنانکه تفریح در غمیه و مشاهده در تمیه و تسلی در غضبیه و استخفاف و استهانت مفرح
و تحیه تغذیه در جوعیه و استفراغ قی و اسهال در تخمیه و امتلائیه و تفتیح مسامات با آب گرم در استحصافیه و این
آنست که از اغتسال آب سرد حادث می شود و در همه اصناف حمی یوم الا التخمیه غذا بگیرند و اغذیه لطیفه صالحه
الکیموس دهند تخصیص در لغوی و غمی و همی و جوعی و انکسانی که در ابدان ایشان غذا ره بسیار بود چه توسیع در غذا
ساعت مطلوب بود حمی دق از اسباب سابقه حمی باشد مثل تپهای محرقه هرگاه مدتی بکشد و حرارت آن در
دل در رطوبت اعضاء اصلیه تاثیر کند و مثل ورم گرم در سینه حادث شود و بسبب مجاورت تاثیر کند و از اسباب
سیباشد مثل هم و غم و غضب و تعب و جزع و سهر خاصه در سن جوانی و هوای گرم محرور مزاج را و نزلات حاره
صفراویه که دائم از سر بسینه انصباب یابد خصوص در هوای گرم علاماتش نبض دقیق صلب متواتر ضعیف
و هرگاه دست بر وی نهند حرارت اندکی نماید و هر چند دست نگاه دارند قوی تر گردد و مواضع عروق و شرائین
گرم تر بود و هرگاه طعام خورد تپ زیاده و نبض قوی تر گردد اندکی میل بنظم کند و این دلیل قوی باشد بر این
تپ و این تپ بر صاحبش نیک محسوس نشود زیرا که همچون مزاج اصلی گردیده باشد و این تپ سه مرتبه دارد
و توضیح این موقوف بر دانستن این مقدمه باشد که در بدن دو جنس رطوبت است یکی آن اخلاط اربعه اند که از رطوبت
اولیه اصلیه که انفصال اعضا از آن باشد دوم رطوبت ثانویه گویند و آنرا چهار مرتبه باشد اول آنچه محصور
باشد در عروق که غذا باعضاء رساند و آنرا رطوبت عروقی گویند دوم آنچه بر افواه عروق ساقیه شعریه است
که آنرا رطوبت افواه عروقی گویند سیوم رطوبتی است که بر اعضاء پراگنده شده باشد و مثل شبنم بر آنها چسپیده
باشد آنرا رطوبتی طلی گویند چهارم رطوبتی است که قریب الانعقاد رسیده باشد و این را رطوبت قریبة العهد
بالانعقاد گویند پس چون حرارت افنای رطوبت افواه عروقی کند و شروع نماید در افنای رطوبتهای [illegible] باسم [illegible]

مخصوص باشد و چون افناء رطوبت غریبه کند و شروع بافناء رطوبت قریبة العهد بالانعقاد کند مسمی بذبول گردد و
مریض که بانتهای این مرتبه رسد کمتر خلاصی یابد و چون آتیسم را بغیر فانی کند و شروع بافناء رطوبت اصلی کند باسم
مفتت تسمیه یابد و هر سه را حمی دق گویند آنچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل باشد و علاجش آسان و آنچه
در مرتبه دوم بود یا نزدیک بآن بود معرفتش آسان و علاجش مشکل باشد و مرتبه سیوم علاجش نباشد علاج
مرتبه اول بتبرید و ترطیب باغذیه و اشربه بارده مرطبه چون ماء الشعیر است و مرغ چوجه و گوشت بزغاله خصوص
پاچه بزغاله و شراب عناب و شراب نیلوفر و شیره تخم خرفه مقشر و سکنجبین بعرق کاسنی و عرق گاوزبان با شکر
و شیره تخم خیارین و کدو و هندوانه و شفتالو و زردآلو دهند و آنچه در مرتبه دوم بود یا نزدیک بآن محتاج
بعلاج قوی تر باشد پس ربع آخر شب شیره تخم خرفه مقشر بعرق گاوزبان گرفته با یکی از اشربه مذکوره یا با قند سفید
نبات سفید شیرین ساخته یک شیر کافور قیصوری داخلکرده بدهند و در وقت طلوع آفتاب پنج سیر ماء الشعیر با
بجلاب یا قند سفید بدهند و بعد از یک ساعت در آبزن نشانند که در آن کدو تازه و جو مقشر نیم کوفته و برگ کاهو
و برگ خرفه تر جوشانیده باشند و باید که آب بنهایت ملایم و معتدل بود چنانچه موی بعرق شود و احداث قشعریره
نکند و اگر نه آن بود که بدن ضعیف را نشاید در آب سرد نشانیدن نیکو علاج بودی که آبزن در زمستان گرم
باشد و احتیاط تمام بجا آورند که زکام نشود و بعد از لحظه که بیرون آید روغن بنفشه و روغن کدو بر اعضا بمالند
و بعد از ساعتی غذا دهند ماء الشعیر که در آن مرغ فربه یا ماهی که در آبجوش بادی داشته باشد و بزغاله و بره یا آب آش
با رشته و اسفاناخ که در آن پخته باشند بدهند و بحسب قوت هاضمه و ضعف در اغذیه و کمیت آن تصرف نمایند
و از اشربه شیرین آنچه مذکور شد که بر تقدیری توان داد که بصفرا مستحیل نگردد و الا از آنجمله غیر شراب نیلوفر نتوان
داد پس سکنجبین و شراب حماض و نارنج و لیمو و انار و زرشک و امثال اینها چنانکه بسیار ترش نباشد
بالعابها و شیرهای تخمهای بارده دهند و احتیاط باید کرد که اگر از حمیات عفنه که بعد ازین ذکر خواهد شد
چیزی همراه باشد شیر دادن بنهایت مفید است و بهترین شیرها شیر آدم است پس شیر خر پس شیر بز
[illegible] دوشیده باشند و در شیر خر شرایط نگاه باید داشت اول باید که خر جوان باشد و تندرست و بهتر آنکه
وقت زادن چهار ماه گذشته باشد و علفش آن جو و کاهو و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ و خیار بادرنگ
بود و هر بامداد که خواهند دوشند نزدیک بیمار آورند چه اگر دور باشند تغیر میگردد و قدری پاکیزه اندر ظرفی
که پر آب گرم باشد نهند و شیر در آن قدح دوشند و بدهند و شرط مقدار چنانست که روز اول هم سکرجه بدهند

هر روز نیم سکرچه زیاده کنند تا روز هفتم سه سکرچه و نیم شود و بعد از آن هر روز نیم سکرچه کم کنند و سکرچه مطلق
بسنگ هرات چهار سیر و ربع یکسیر بود و در روزیکه شیر داده باشند بعد از یکساعت نبض را به بینند اگر قوی
تر شده و بعظم میل کرده فاسد نشده و اگر ضعیفتر و صغیر تر شده باشد فاسد شده دیگر نباید داد و هرگاه شیر داده باشند
یا خواهند داد در آن روز از ترشی و ماهی اجتناب نمایند و مسکن و موضع اضطجاع را برگ بید و یاسمین و فواکه خوشبو معطر
گردانند و لباسهای کتان بگلاب و صندل مطیب سازند و آوا در نزدیک آب روان اختیار کنند و در تابستان در
غایت گرمی روز چنانچه کتان بگلاب و صندل و آب کشنیز تازه و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه و کتف
اندازند و چون گرم گردد تازه گردانند سه چهار بار روزی کفایت بود و زیاده نکنند دق شیخوخت
آنرا دق هرم نیز گویند هر چند از قبیل حمیات نیست اما عادت بایراد آن در ذیل دق جریان یافته استیلاء رطوبت
بود بر مزاج بی تپ و حرارت سببش استیلاء برودت یا ضعف بدنست که غاذیه از فعل خود باز ماند چنانچه
در آخر عمر عارض میگردد و یا استیلاء حرارتست که تحلیل قدر رطوبات کرده باشد و اجساد حرارت
غریزی و این سبب سردی و خشکی عارض شده باشد با افراط استفراغات یا افراط در تدبیر حمیات علامتش
ذبول و خشکی و لاغری مثل حال مشایخ بی اشتعال و التهاب و گاه بود که در لمس سردی محسوس گردد و نبض صغیر
و بطی و متفاوت بود اما در وقت اشتداد ضعف که متواتر گردد و قاروره رقیق مائی بود و علاجش ترطیب
و تسخین باشد حمی دموی آنرا حمی مطبقه گویند از غلیان خون بی عفونت میباشد و این قسم را سونوخس خوانند علامت
سرخی روی و چشم و انتفاخ و تمدد در رگها و گرانی و کسالت و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت وی و قسم دوم
و فصد اکحل کردن است و دادن ماء الشعیر که با عدس و تمر هندی پخته باشند و یا ریباس و از شراب آب
عناب و شراب آلو و شراب زرشک و شراب تمر هندی و شراب غوره و شراب آب لیمو ترش و شراب انارین
و یا از عفونت خون است و علاماتش علامات سونوخس است با زیادتی قلق و اضطراب و تنگی نفس و عظم نبض
و بعضی و این قسم را مطبقه خوانند و حمی دمویه عفنیه صفت بود متزایده یعنی آنچه روز بروز تعفن بیشتر رود
زیاده از آنچه تحلیل رود و متساویه یعنی متعفن مساوی متحلل بود و متناقصه یعنی متعفن کمتر از متحلل بود و علاجش
علاج سونوخس است اما دموی خارج عروق حمیاتی بود که حادث گردد در اورام اعضاء باطنی مثل دماغ و آلات
نفس و معده و جگر و کلیه و مانند آنها مذکور شده حمی صفراوی اگر صفرا خالص در خارج عروق متعفن شده
باشد غب خالص نامند علامتش آنست که یکروز بود و یکروز نبود یا ناقص شده و قشعریره یعنی لرزه چنان نباید

سوزان درمی میزنند و قلق زبان ناقص وزرد و گرم شدن و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و اضطراب و قلق و قی مراری
و باقی علامات صفراوی علاجش نیست که تا روز سیوم شیره تخم کدو دهند بالعاب بزر قطونا و شراب نیلوفر روز
چهارم بعوض شیره تخم کدو و شیره تخم کاهو و شیره تخم خیارین و روز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد
یعنی بجای شیره تخم خیارین و شیره تخم کاهو شیره تخم کدو و شیره تخم هندوانه دهند و اگر بعوض شراب نیلوفر
سکنجبین شکری دهند مناسب است و روز ششم که روز سکون نیست فی الجمله تحریک مناسب است و بعوض تخم کدو و تخم هندوانه
شیره تخم کاسنی و شیره تخم خیارین و درین روز مسهل نباید داد که خطر است و روز هفتم که روز نوبت است اول
بحال است بجای تخم کاسنی و تخم خیارین شیره تخم کدو و شیره تخم هندوانه باید داد و درین روز هیچ وجه
تحریک خوب نیست و روز هشتم مسهل از فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و خمیره بنفشه باگلقند شکری
یا عرق کاسنی و عرق نیلوفر و آب تمرهندی دهند و روز نهم شیره تخم کاسنی و شیره تخم کدو و لعاب بزر قطونا
و شربت نیلوفر و عرق بیدمشک دهند و سکنجبین بدهند که بعد از مسهل و ر دادن سکنجبین خوف حدوث هیج است
و روز دهم باز مسهل روز هشتم دهند و روز یازدهم که روز انداز و روز نوبت است باعتبار روز انداز که فی الجمله
حرکتی در مواد از برای استعداد رفع شدن در روز بحران ضرور است شیره تخم خیارین دهند و باعتبار آنکه تسکین
ضرور است شیره تخم کدو باید داد بالعاب اسپغول از برای تسکین حرارت مسهل و اخراج بقیه مسهل که اگر چیزی
باقیمانده باشد بازالت و دفع شود با شراب آب انار شیرین یا شراب نیلوفر و عرق کاسنی و عرق بیدمشک
و اگر بقیه تپ باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم دهند و روز سیزدهم اگرچه روز نوبت است
و در روز نوبت بقانون مقرری تسکین ضرور است لیکن تنقیه شده است از تحریک ضروری متصور نیست واز
برای استعداد روز چهاردهم که روز بحران حقیقی این تپ است فی الجمله تحریک ضرور است شیره تخم کاسنی
و شیره تخم خیارین بالعاب و اشربه مذکوره دهند و روز چهاردهم که روز بحران است استعمال محرک هیچ
جایز نیست شیره تخم هندوانه بالعاب بزر قطونا و شراب نیلوفر و عرق بیدمشک دهند و روز پانزدهم باعتبار
آنکه روز نوبت است مسکن باید داد شیره تخم کدو دهند و باعتبار آنکه روز بعد بحران است و اعانت
رفع بقیه آنچه بر طبیعت از تحریکت درآورده و قادر بر دفع نشده باشد محرکی باید پس شیره تخم خیارین داخل
باشد بالعاب بزر قطونا و سکنجبین شکری و اگر تا پانزدهم حمی زایل نشده باشد در شانزدهم نیز مسهل دهند
و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکبه دارد بعلاج حمیات مرکبه صفراویه علاج باید کرد که درمیان عنب خالص اگر

اگر آب بسیار خورده باشد قی میتوان کرد و اگر در روزهای نوبت خود می آید حبس نباید کرد و اگر در ابتدا احتباس ثقل
و امتلا شود با مبردات گلقند میتوان داد و غذا آش جو باشد و شعیر یا ماش با آب تمر هندی و اسفاناخ و کدو
و از میوها انار و هندوانه و امرود و لیمو و شیرین خوب است و در روز نوبت غذا ندهند مگر آنکه نوبت در آخر روز باشد
و صبر نتواند کرد و در روز نوبت مسهل جایز نیست و اگر تدبیر این تب خطا نشود از هفت نوبت تجاوز نکند و اکثر آن است
که در نوبت چهارم مفارقت کند اما غب غیر خالص بسیار باشد که تا شش ماه بکشد و علامت غب غیر خالص آن است که
نوبت باشد دوازده ساعت و باشد که بیست و چهار ساعت کشد بلکه بیشتر علت بحسب امتزاج بلغم با صفرا است
علاج آنست که از علاج صفراوی و بلغمی ترکیب کنند اما اگر صفرا در داخل عروق بود پس یا در تمامی عروق است
یا در بعضی رگها که حوالی دل یا فم معده باشد و یا در عروق حوالی کبد پس ازین هر قسم حمی محرقه صفراوی پیدا است
و اگر در بعضی رگها بود سوای آنچه مذکور شد غب لازم تولد کند و درین هر دو اشتداد غلیان حمی باشد یکروز کم است
دیگر روز بیشتر و اعراض آن یعنی درشتی زبان و زردی و سیاهی زبان و کرب و تشنگی و سوزش دل در محرقه
زیاده بود و علاج هر دو علاج غب خالص بود الا آنکه در محرقه اهتمام بتبرید بیشتر و قرص کافوری و حبوب
کافوری باید داد و طلاهای سرد بر دل و جگر مالند و شاخهای بید و خیار و کدو و هندوانه بر اطراف و حوالی مریض نهادن
و مبردات بر ناف و یخ سرد کرده نهند و گاه باشد که در غب لازم فصد اکحل فایده دهد و گاه باشد که التهاب را
زیاده کند و محرقه بلغمیه نیز می باشد که ماده آن بلغم شور بود و مرکب از بلغم تفه و مره صفرا و علاج آن علاج حمیات
که از صفرا و بلغم است **حمی بلغمیه** اگر ماده آن خارج عروق بود که هر روز بگیرد این را **مواظبه** نامند علامتش
ابتدا کردن بنافض است و سرما و دیر گرم شدن و خون گرم شود زودی نباشد و قلت تشنگی و صغر نبض و
ولقی برآمدن بلغم و تهبج و زردی روی و بعضی تبهای بلغمی را در ابتدا سرما بود و بعضی را قشعریره و بعضی
را نافض و چند نوبت که گذشت ازین سه حال چیزی نبود اما نوبت تا هجده ساعت تواند بود و بدن
از نوبت گذشته پاک نگردد علاجش سکنجبین عسلی یا سکنجبین گلقند آفتابی ضم کرده گلقند نصف یا مثل سکنجبین
بحسب مزاج مریض و تصرف طبیعت و سکنجبین بزوری با این نسخه صنعته آن رازیانه پنجدرم پوست بیخ بادیان
هفت درم تخم خیارزه ده درم تخم کشوث پنجدرم سرکه سه سیر قند سفید ده سیر بدستور مرتب نمایند و در اول
هر نوبتی تخم ترب و شبت با سکنجبین سفوفی نمایند و در تقویت معده اهتمام کنند و بعد از آنکه ماده نضج شود در
قاروره اثر آن پیدا شود مسهل دهند حب مسهل نافع از برای حمی بلغمی صفت آن غاریقون سفید یکدرم

حمی بلغمیه

مصطکی یکدانگ تربد سفید مجوف نیم درم شحم حنظل یکدانگ کوفته بیخته بآب حب سازند جمله یکشربت است و اگر
مقدم برین مسهل در طبیعت قبض واقع شود طبیعت را بحقنه که در آن قنطوریون دقیق و مغز خشک دانه دلیلا
و سنائی و گل خطمی باشد نرم سازند و اگر وقت خواب یکدرم ریوند چینی را حب کرده فرو برند صواب بود و غذا الحم
آب باشد که در آن رازیانه و مرغ و کبک و تیهوج انداخته باشند و غذا وقتی باید داد که چون نوبت در
آید معده سبک شده باشد و اگر تغذیه بر اینوجه میسر نشود بآخر نوبت باید انداخت و اگر ماده بلغم داخل عروق
بود تب بلغمی لازم حادث شود و حمی الثقه گویند علاماتش علامات بلغمی و انزده است الا انکه با این ناقص بود
و دور روز عرق نبود دیگر در وقت مفارقت و این تب بدق شبیه بود و در شبانروز بشش ساعت فتور دائم
باشد و علاجش علاج مواظبه است الا انکه بملطفات و چیزهای گرم بتدریج و احتیاط اقدام نمایند و در اول
سکنجبین و ربع آن گلقند آفتابی اقتصار نمایند و شراب لیمو و چیزهای که ادرار کند مثل تخم خیارین و تخم
خربزه و پرسیاوشان میداده باشند بعد از آن سکنجبین بزوری و مالیدن بدن در تبهای بلغمی مناسب
بود و اگر تشبیع عنکبوت را در تب بلغمی بالند بالخاصیة فایده دهد حمیات سوداویه اگر ماده خارج عروق بود
ربع دایره حادث شود یکروز بگیرد دو روز نه و این یا از سودائیست که از سودای طبعی تولد کرده باشد
و یا از احتراق بلغم یا صفرا و یا خون و علامات هریک ازین اقسام اربعه علامات آن خلط بود که از آن تولد
میکند و اگر حدوث آن بعد از مطبقه بود دلیل آن بود که از احتراق خون است و اگر بعد از مواظبه بود دلیل
انکه از بلغم است و اگر بعد از حمیات صفراویه بود دلیل آنکه از صفراست علاجش اگر از احتراق خون بود فصد
باسلیق کنند و بعد از نضج ماده اسهال بمطبوخ افتیمون کنند و اگر متولد از بلغم باشد سکنجبین بزوری دهند
و بمطبوخ تخم ترب و سکنجبین عنصلی قی فرمایند و حب مسهل از افتیمون و تربد سفید بسفایج و غاریقون و لاجورد
ساخته بدهند و اگر متولد از صفرا بود سکنجبین ساده و شراب لیمو و عرق کاسنی و عرق گاوزبان در همه قسم
نافع است و قی بسکنجبین و پوست بیخ خربزه نمایند و مسهل از سنائی و تمر هندی و خیارشنبر و شیرخشت
مقوی بافتیمون و زعفران بادام شیرین دهند و در اغذیه و تدبیرات ملاحظه خلط متولد عنه می باید کرد
و اگر ماده داخل عروق باشد ربع دایره حادث شود و این قلیل الوقوع است و علامتش صغر نبض
و بطوء و تفاوت و وجع مفاصل و زیادتی حرارت بر بلغمی و اندکی آن از صفراوی و اشتداد ربعی بود
و علاجش فصد باسلیق است و فصد صافن اگر قوی باشد و استعمال مدرات و مسهلات سودا و علاج عام

حمی الثقه

حمیات سوداویه

در هر لاو صاف ربع آنست که روز نوبت هیچ نخورد و اگر صفراوی باشد سکنجبین بدهند و در ابتدای آن قی فرمایند و در میان
لرزه آب ندهند و در میان تب اگر آب خورده باشد و در معده جمع شده باشد البته قی کند و در آخر تب سکنجبین یا
شراب لیمو یا شراب نارنج یا عرق گاوزبان دهند و در روز دیگر نخود آب که در آن سرکه با آب کاسنی هم زیره و تمر هندی
پخته باشند و بحسب مزاج هر شخص و ماده آنچه لایق دانند و مرغ در آن انداخته باشند باید داد و اگر در روز
دوم راحت که فردا نوبت نخواهد بود بر مزوره یعنی بی مرغ اقتصار کنند نمی شاید خاصه کسی را که بدن نحیف و
اشتها ضعیف بود اما در روز مقدم البته مرغ باید داد و اگر اشتهای مرغ خوردن نباشد قهراً اگر دانند
و آب آنرا بدهند و اگر اشتها غالب و هاضمه قوی باشد بجای مرغ گوشت بزغاله تخصیص وقتیکه باقی
علامات از زمان ظاهر شود و در روز مسهل دادن روز دوم راحت بود **حمیات مرکبه** هر گاه مثلا دو
خلطی یا دو خلطی مثل سوداوی و بلغمی یا دو غب جمع شوند آنرا مرکب گویند و ترکیب یا بر سبیل مبادله میباشد چنانکه بگذرد و دیگری
بگیرد یا مداخله چنانکه یکی بگیرد و در میان آن دیگری بگیرد و یا مشارکه چنانکه در زمان گرفتن هر دو شریک باشند و از
جمله مرکبات آنچه باقی یافته شده **شطر الغب** است و این تپی باشد مرکب از صفرا و بلغم چنانچه هر دو خلط از هم متمیز
باشند و در غب غیر خالص هر دو خلط از شدت امتزاج بمنزله یک خلط شده و اینجا نه چنانست پس هر دو یا آنرا دایره
بود یا لازم یا صفراوی دایر بود و بلغمی لازم یا بعکس بود و گاه بود که صفرا غالب بود و علامات آن ظاهر
و گاه بود که بلغم غالب بود و علاماتش غالب و اخص علامات شطر الغب آنست که در یک روز قوی تر باشد و علاج بعد معرفت
از علاج صفراوی و بلغمی منفرد باشد و بباید دانست که در معرفت مواد حمیات اعتماد بر اعراض کنند نه بر نوبت
چه می شاید که دو غب باشد یا سه ربع بر سبیل مبادله مرکب گردد و هر روز نوبت بگیرد پس توهم شود که بلغمی بود
یا دو خمس که بر طریق غب آید پس توهم شود که بلغمی بود یا دو خمس که بر طریق غب آید پس بعلاج آن بعلاج صفراوی
مستتبع خطا و خسران گردد اما در معرفت ماهیت بعضی حمیات و عدد ماهیت با عدد بعضی مرکبات بعدد استدلال
باید کرد چنانچه در ربع و خمس و سدس و امثال اینها علم بوقوع ماهیت آن حمیات تعلق گیرد و چنانچه در دو
و سه ربع بدور مواظبه عدد آن معلوم گردد و چنانچه اگر دو روز گیرد و یکروز نگیرد معلوم گردد که مرکب از دو ربع
است و اگر دو روز بگذرد و دو روز بگیرد دلیل آن بود که مرکب از دو خمس است و اگر دو روز بگیرد و سه روز
نگیرد علامت دو سدس باشد پس درین سه صورت آخر بدو و بر ماهیت عدد استدلال شده باشد و در صورت
دوم بر عدد و در صورت اول بر ماهیت و بباید دانست که خمس و امثال آن از قبیل ربع است

خالصه و علاج آن مثل علاج ربع بود بتربیاد تی استعمال ملطفات و ملطیف تدبیر و در جمیع حمیات قبل از نضج ماده مسهل ندهند بر سبیل وجوب و بعضی گویند اگر حمی صفراوی خالص انتظار نضج مستحب بود مادام که ماده ساکن باشد و متوجه عضو شریف نباشد که اگر چنین شود قبل از نضج واجب بود چه دادن مسهل پیش از نضج موجب طول مرض است و انتظار موجب هلاک مریض و در جای انتظار نضج واجب بود اگر در طبیعت قبض باشد حقنه کنند و ملین ضعیف توان داد و در روز نوبت و روز بحران مسهل نشاید داد و در روز ششم مسهل دادن خطرناک است و بهترین ایام در حمیات صفراوی از برای مسهل دادن هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است و در ایام بحران دیگر ایام بحران و روزهای که در آن ایام از ایام بحران نیک واقع شود ایام بحران نیک چهارم و هفتم و یازدهم و چهاردهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و روزهای که در آن ایام بحران ضعیف واقع شود و این ایام را ایام بحران ردی خوانند سیوم و پنجم و نهم و سیزدهم و نوزدهم و روزهای که در آن بحران نادر افتد و اگر افتد بد باشد ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم پس روزهای که در آن ایام بحران واقع شود جمله بیست و پنج روز است و در پانزده روز باقی بحران نیست و بحران بر عامه احمد بحرانها است خصوص در حمیات دموی و نزدیک فصد باشد پس اسهال پس عرق پس ادرار بول پس اخراج باب

پانزدهم در اورام و بثور در امراض که در جلد حادث می شود حصبه و جدری

حصبه را بفارسی سرخچه گویند و سببش غلیان و جوشیدن و تیزی و صفراویه خون است و جدری آبله را گویند و سببش غلیان خون و دفع فضلات است که از خون یا در وقت حمل و از شیر و غیر آن بعد از ولادت با خون اختلاط یافته باشد مثل شیره انگور در غلیان نکند صاف نگردد و سلیم تر آن باشد که سفید و بزرگ بود و بعد اندک دانه بیرون آید بی کرب و اضطراب و بد ترین هر دو سیاه بود و بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد و از جدری آنچه بهم داشته باشد یا مضاعف بود یعنی متصل یکدیگر باشند و علامات این هر دو مرض تب مطبقه و محرقه و درد پشت و خارش بینی و فزع یعنی ترسیدن در خواب و بیداری بود علاج آن اگر مانعی نبود قبل از ظهور فصد یا حجامت کنند و غذا شوربای عدس دهند و از اشربه شراب عناب با عرق گاو زبان و دو درم خبه یعنی خاکسی که آنرا بشیرازی شفتر گویند سنگشو کرده با شراب عناب دهند و قدری در جامه و بستر ریزند و اگر در بیرون آمدن کندی کند یا خوف فرو نشدن بود عسل اک و با دیان و عنب الثعلب و کشنیز از هر یک درم انجیر زرد هفت عدد در آب بجوشانند و بپالایند و با شراب عناب و تخم خبه یعنی خاکسی بدهند و قدری آگرم در زیر دامان

نهند تا بخار آن از مسامات گشاده گرداند دست و پشت برآید و از برای حفظ اعضای باطن بقدر یکدانگ مروارید ناسفته سوده و از برای سهولت بروز و تسکین الم بروز آن یکدانگ گل شقایق النعمان بدهند و در ایامی که بروز معلوم نیست یعنی از چهارم یا هفتم آب مطبوخ نخود و عدس و گدر بدهند و اگر درین طبیخ چند عدد انجیر باشد بهتر است و اگر طبیعت محصوب و محدود نرم بود تفحص کنند اگر از آمدن طبیعت خفت و راحت و تسکین کرب یابد قبض کنند و اگر رود بقبض آن بشربت صندل یا شراب سفرجل جهد نماید و غذا عدس که بعد از دو سه جوش آب آن بریزند و آب نو در دیگ کنند و اگر دو سه بار چنین کنند قبض زیاده کند و کافور در آب کشنیز تازه حل کرده یا سماق در گلاب خیسانیده صاف نموده با شیر انار روانه ترش در چشم چکانند منع برآمدن آبله در چشم کنند و اگر با بار انجا که با آب گرم خمیر کرده باشند به بندند بخاصیت این عمل کنند و صندل را بگلاب سوده در بینی چکانند تا منع برآمدن آبله در آنجا کند و بشراب توت شامی غرغره کنند یا آبی که در وی سماق و گلسرخ و عدس مقشر جوشانیده باشند غرغره کنند تا حلق از آن محفوظ ماند و اگر آبله بسیار بزرگ بود و پرآب بر جامه خواب گل نیلوفر و برگ جو یا آرد از زن خوابانند و ریگ که بغایت نرم بود انسب است و اگر موضعی ریش گردد گل سرخ و انزروت و دم الاخوین نرم سوده بر آنجا بریزند و اگر آبله دیر خشک شود قدری چوب گز در زیر دامن دود کنند زود خشک شود و از ین قوی تر آنکه عدس و گلسرخ و تراشه چوب گز در آب پخته بپس قدری نمک در وی افکنند و پاره پنبه بآن تر کرده بر آبلها نهند و از جای که آبلها شگافته بود نمک آب دور دارند **شری** شرها باشد بعضی خورده و بعضی بزرگ بشر پهن بیشتر باشد دفعته پیدا میشود با خاریدن و کرب و بااز خون می باشد علامتش بسیار سرخ بودن است با حرارت و زود ظاهر گردد و در روز بیشتر بود علاجش فصد اکحل است در وقت مهلتی که در میان بروز و ظهور آن می باشد تلیین طبیعت با آب آلوی سیاه و تمر هندی و آلوی بخارا و زردآلو در وقت ظهور آن آب فاتر بر بدن ریزند و سرکه یا آب غوره یا روغن گلسرخ بر بدن مالیدن و غذا ماش و عدس و تمر هندی باشد و از میوه آلو و هندوانه و انار میخوش خورده شود و یا از بلغم می باشد و علامتش میل آن بسفیدی و هیجان آن در شب است و علاجش آنست که مطبوخ هلیله زرد مقوی به تربد دهند و غذا شوربا ماش و نخود باشد و از اشربه سکنجبین که بسیار ترش نباشد دهند و در حمام آب کرفس و سرکه و تخم خربزه کوفته درهم سرشته بر تمام بدن بمالند **ماشرا** آماس سرخ بود که بسر و روی و پیشانی حادث گردد علامتش آماس و درد و ضربان در سر و روی است علاجش فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین طبیعت است

و تمر هندی و در وقت تلیین صندلین و فوفل و گلاب بر حلق و سینه طلا نمایند تا ماده فرود نیاید و غذا شوربای
ماء الشعیر و عدس با تمر هندی ترش کرده است و از اشربه شراب عناب به تمر هندی ترش کرده و صندل
سرخ با آب گشنیز تر سوده طلا نمایند و اگر بشگافند و زرد آب بیرون آید موم سفید و روغن گلسرخ و مرداسنگ
مرهم ساخته بگذارند **جرب** یعنی گر یا خشک است یا تر که از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه و بالجمله جرب
از فساد خون باشد و سبب فساد خون یا مخالطت صفرا باشد یا بلغم شور یا سودای سوخته علاجش اگر مانعی
نبود اول فصد اکحل نمایند پس بحسب هر خلط مسهل مناسب آن دهند و شاهتره و سنای مکی و خیارشنبر در همه
اقسام لازم دارند و صبر را در دفع جرب مزمن اثر بین است هر روز نیم مثقال خورند سه روز متعاقب
بعد از آن یک روز نخورند تا نه مثقال خورده شود ملازمت حمام و ترک جماع نافع ترین چیزها است جرب
دخله را و بعد از تنقیه تعدیل و اطلیه بکار دارند طلای نافع از برای جرب رطب صفت آن زراوند زرد چوبه
مامیران قنبیل مرداسنگ اشق خبث الحدید نوشادر اشخار کبریت زرد کوفته بیخته اجزای مساوی بروغن
گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلا نافع از برای خشک و تر صفت آن توتیای کرمانی
مغسول مرداسنگ زیبق مقتول سرب از هر یک دو مثقال سرب را بگدازند و سیماب را در وی اندازند و بار دیگر
دارو ها در هاون نرم سوده با دو سیر سرکه و دو سیر روغن گلسرخ مخلوط کرده طلا نمایند که بعون الله تعالی
نافع است **قوبا** بفارسی بزلون گویند و بهندی داد نامند و آن درشتی بود بر ظاهر پوست اگر بسیار
باشد فصد کنند و مطبوخ افتیمون دهند و اگر اندک بود حاجت تنقیه نیست مگر آنکه مزمن شده باشد و روغن گندم
مالیدن مناسب بود و گرفتن روغن چنان بود که وصله آهن را پهن کنند و قدری گندم بر روی آن
ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم نهند و آنچه از آن سیلان کند روغن گندم است مرداسنگ و زنگار و صمغ
الو و حضض را کوفته بسرکه و روغن گل سرشته طلا نمایند و سیماب هم در داروی مذکور مناسب است **سعفه** جوششی
بود که منفجر گردد بر سر و روی و در کودکان بسیار حادث می شود علاجش اگر غلبه خون بود فصد و
حجامت کنند و اگر صفرا یا بلغم شور یا سودا بود بانچه مناسب آن بود تنقیه کنند طلای نافع صفت آن
توبال مس و انزروت سفید مرداسنگ کاغذ سوخته مجموع را نرم کوفته بروغن گل سرخ و سرکه انگوری
سرشته طلا نمایند طلای دیگر گل تنور کهنه یک جزو و نمک طعام نیم جزو سوده بسرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلای
دیگر خاصه جهت کودکان زرد چوبه حنا مرداسنگ ربع است آنار کوفته بسرکه انگوری و روغن گل سرخ

سرشته طلا نمایند **و دامیبل** گاه برآمدن دمل بسیار بود فصد باید کرد بعد از آن مناسب خلط غالب تسهیل باید
داد و ترک گوشت و شیرینها کنند و هرگاه از گوشت چاره نبود گوشت بزغاله دهند و از میوها آبار ترش مثل ریباس
یا غوره یا تمر هندی مناسب است **نقوع** نافع از برای دامیبل صفت آن زرشک منقی آلو بی بخارای خوبا
عناب شب بخیسانند وصبح در آن شرب عناب داخل کرده بیاشامند و بابتدا حدوث ورم رواد ع بر آن
استعمال نمایند طلای نافع که در ابتدا استعمال کرده می شود صفت آن صندل بگلاب سوده فوفل کوفته بزرقطونا
یا با آب خرفه تازه وکاسنی سبز وگلاب سرشته طلا نمایند واگر به رادع نفع نگیرد وجع خواهد شد گل خطمی کنجار
یا سفیده تخم مرغ ضماد نمایند وچون جمع شود گندم جاویده با انجیر وتخم مرو کوفته بشیر گاو پخته بر آن نهند و
چون خواهند که بگشایند خمیر ترش وتخم مرو وسرگین کبوتر درهم سرشته بر آن نهند وچون بگشایند واز ریم پاک
شود مرهمی از مرداسنگ دو درم سفیداب قلعی دو درم موم سفید یکدرم روغن گل سرخ چهار درم ساخته بگذارند
واحس ورمی گرم بود که نزدیک ناخن عارض شود علامتش ضربان قوی و درد کند وگاه بود که تب شود
علاجش فصد وتلیین طبیعت است وتعدیل مزاج بماء الشعیر واشربه بارده ودر ابتدا مازو سبز بسر که سوده
طلا کنند یا خبث الحدید بسر که سوده بمالند ویا اسبغول بسر که سرشته ضماد نمایند واگر درد قوی باشد بزر البنج
وافیون بسر که سوده طلا نمایند وبر آن برف یا یخ نهند اگر دفع شود فبها والا در روغن گرم نهند تا تحلیل
یابد واگر تحلیل نیابد پیاز در زیر خاکستر گرم پخته پس شگافته بر آن بندند یا گندم را خائیده بر آن بندند
یا تخم مرو وانجیر کوفته بر آن نهند تا پخته شود پس بگشایند بعد پیش باید داد مرهم نهند **ثاليل** آنرا زخ
گویند وسبب زخ یعنی ثولول خلط غلیظ یا بلغمی یا سوداوی یا مرکب از هر دو بود علاجش اگر بسیار بود و
غلبه خون باشد فصد کنند واگر خون غالب نبود به تسهیل اقتصار نمایند واگر عدد آن اندک باشد
بطلا دفع کنند وسیاه دانه یا گزمازج یا سرگین بز بسر که سوده طلا نمایند زایل گردد و زرنیخ زرد با مویز دانه
برون کرده طلا نمایند زایل گردد **حمره یعنی در میان عوام بسرخ باد معروف است** علامتش
سرخی باشد که چون انگشت بر آن بمالند زایل شود و باز بزودی سرخ شود و در پوست بود و زیاد دقی
نداشته باشد واز موضعی بموضعی واز جای بجای رود و این قسم را خالص گویند و علاجش استفراغ
بدن از صفرا است و غذا آشجو از اشربه شراب عناب که تمر هندی ترش کرده باشند طلای نافع صفت
آن صندل سوده وکشنیز تازه و برگ خرفه تر ولسان الحمل واسپغول وگلاب درهم سرشته طلا نمایند

و انتفاخ محتاج بمحلل باشد و غیر خالص آن بود که صفرا بخون مختلط باشد پس از پوست بجاورز کرده بود و در آن کند
و از موضعی بموضعی نرود و به فلغمونی که ذکر خواهد شد شبیه باشد علاجش فصد کنند و پس استفراغ صفرا و بعد از آن
استعمال طلاء رادع پس طلای محلل مثل خطمی و خبازی و آرد جو **جمره** حجم دانها باشد بسیار بهم و متفرق میباشد
و مجتمع میباشد و بنهایت سرخ میباشد پس خشک ریشه گردد و درد آن بنهایت بود مثل درد عضوی که آتش بران نهند
و علاجش فصد و اسهال صفرا پس در روی سرکه را بر زمین شخ که طین خر ریزند تا بر جوشد پس قدری کافور قیصوری
بهم آن ریزند و مواضع جمره طلا کنند **نار فارسی** مثل جمره بود الا آنکه هر جا که ظاهر شود خطهای سرخ مثل بانه آتش
پیدا شود علاجش مثل علاج جمره بود بعد از فصد و اسهال بر چیزهای که رطوبت و مائیت در خون احداث کنند
مداومت نمایند مثل ماء الشعیر و هندوانه و شفتالو و کدو و در وقت طلاء نافع از برای نار فارسی صفت آن بازو بسفید
حضض یکی کافور قیصوری سوده بسرکه و لعاب اسپغول و آب برگ لسان الحمل و آب خرفه تازه و آب کاسنی تازه سرشته
طلا نمایند **فلغمونی** ورمی بود از خون علامتش انتفاخ و سرخی و تمدد و بسیاری ضربان است علاجش
فصد است و در ابتدا طلا از سرخ صندل و صندل سفید و فوفل و گل ارمنی سوده بسرکه و آب کشنیز تازه و اگر از
طلا درد زیاده شود فی الحال دور کنند و همین طلا را بر عضوی که بالای آنست نهند و در روز دیگر آرد جو کشنیز تازه
خبازی با لعاب اسپغول طلا کنند و چون بینند که از آنچه هست زیاده میشود طلای از آرد جو و آرد باقلا و خطمی و
بابونه کنند و چون بینند که کمتر می شود طلای از بابونه و اکلیل الملک و بزر کتان و حلبه کنند و در همه اورام از زمان
اوقات اربعه غافل نباید بود در ابتدا رادع و در تزاید جمع کردن میان رادع و مرخی و در انتهاء مرخی و محلل و در انحطاط
محلل صرف نهند و اگر بینند که تحلیل نیافته و جمع مده باشد تخم مرو و انجیر در هم کوفته ضماد نمایند و امثال این تا پخته
شود و تدبیر گشادن آن کنند و مثل سرگین کبوتر و اشق یا بآلت **اورام مغابن** سه عضو بود که هر یک مفرغ
عضو رئیس واقع شده اند الطبیعی در زیر بغل که مفرغه دل باشد و ارنبه یعنی بیخ ران که مفرغه جگر بود و خلف
الاذنین یعنی پس هر دو گوش که مفرغه دماغ بود و هرگاه درین اعضا ورم حادث گردد از آنجهت که اعضای
رئیسه مواد را بانجانب دفع کرده اند و یا بر اطراف رئیسی و یا ورمی بود و از آن موضع متوجه آن عضو بارد
شده باشد چون بآن عضو رسید و در آنجا بماند زیرا که گوشت نرم دارد آنرا لحم رخو گویند علاجش تضمید و بر حیات
در ابتدا بعد از تنقیه بدن بفصد و اسهال مثل آب گرم ریختن بآنجا و مسکه مالیدن و خطمی و بنفشه و خبازی
ضماد کردن و استعمال رادع جایز نبود در موضع خنازیر و سلعه و غدد و خنازیر ورم صلب و غلیظ بود بر ظاهر آن

گرمی باد و ناهموار پیدا باشد و در گوشت بسته بود و در لحوم رخو خاصه بر گردن حادث گردد و بیشتر متعدد بود که یکی پیدا
سلعه ورمی بود مختلف باشد در جثه از مقدار نخودی یا مقدار خربزه و اکثر در بدن بود و در گوشت بسته نباشد و با انگشت
توان گرفت و بهمه جوانب حرکت توان داد و آن چهار قسم است و عینه دار در باطن غشاء یعنی در اندرون مثل
این چیزها بود و غده ورمی بود صلب بمقدار فندق یا خورد به کف و پیشانی بسیار واقع می شود و فرق میان غده
و سلعه آن بود که غده زیاده نشود و غلاف ندارد و نرم نبود و در اول حدوث آن اگر دست متفرق گردد و
باز عود کند و گاه بود که عود نکند علاج این هر سه تنقیه بلغم بود بقی و اسهال با ایارج فیقرا ای مقوی بغاریقون و
ضماد کردن به داخلیون حلبه و تخم کتان و خنازیر را به داخلیون و ایرسا نرم سوده بهم آمیخته ضماد کنند و سم گور خر
سوخته در زیت سرشته بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و اگر با این تدبیرات مداومت با نیها تحلیل پذیرد فیها و الا
پخته گردانند و بشگافند و علاج قرحه کنند و سلعه اگر بزرگ شود با نچه ذکر شد تحلیل نپذیرد ازین دو کار باید کرد شگافتن
و بیرون آوردن با کیسه که آنرا کیسة السلعه گویند یا بادویه معفنه ریش گردانند صفت آن آهک آب نارسیده چهار جزء
زرنیخ دو جزو توبال مس سه جزء نطرون دو جزء مجموعه را نرم سوده بروغن گل سرشته طلا نمایند و صفت تحلیل
را بادویه محلله و معفنه علاج نتوان کرد و در دفع آن خنجر بیرون کردن نباشد و غده را بداخلیون ضماد کنند و بر بالای
آن پاره سرب گذاشته محکم به بندند **داء الثعلب و داء الحیه** اگر با ریختن موی سر و ریش پوست نیز متغیر گردد آنرا داء الحیه
گویند و الا داء الثعلب نامند یا از بلغم بود علامتش سفیدی و تری موضع و باقی علامات بلغم است علاجش
تنقیه بلغم است بقی و تخم ترب و شبت و عسل و اسهال با ایارج فیقرا ای مقوی بغاریقون نست و بعد از تنقیه موضع را
بخرقه درشت بمالند و سنبدان و پیاز عنصل طلا نمایند یا پیاز عنصل را با عسل سوده طلا کنند یا حب السلاطین
را بسرکه عنصل سوده طلا نمایند و یا از صفرا می باشد علامتش زردی و درشتی موضع و سایر علامات صفرا باشد
علاجش تنقیه است بحب قوقایا و قرص بنفشه و مطبوخ هلیله زرد پس سرکه و روغن گل سرخ بمالند پس فندق با پوست سوخته
بسرکه سرشته طلا نمایند و یا از سودا می باشد علامتش تیرگی رنگ پوست و درشتی موضع و سایر علامات سودا
است علاجش اسهال است بحب افتیمون و معجون نجاح و تعدیل مزاج باستعمال مرطبات و پیاز عنصل مالیدن
و پیه خرس و شحم زنبور را سوزانند با بیخ نی خشک کرده سوده طلا کنند و روغن پسته بمالند و یا از خون می باشد
علامتش سرخی موضع و علامات غلبه خون است و علاجش فصد است و استعمال اطلیه که ذکر شد و سم خر اهلی را سوخته
خاکسترش را بروغن کنجد سرشته طلا کنند و اگر زیت بود بهتر است خاکستر سیاه دانه و خاکستر قیصوم طلا کردن

همه اقسام موی بر رویاند کلف و برش و نمش و خیلان اما کلف پس حدوث کمودت بود و زردی و تغیر رنگ و الی کی
سیاهی آمیخته با سبزی **نمش** حدوث سیاهی است که بسرخی زند بیشتر بشکل مسند بر از کلف رنگین تر بود و بسر
در آن بیشتر است **برش** نقطهای سیاه بود و گاه باشد که بسرخی و کمودت مایل باشد و بیشتر و زردی
واقع شود و خیلان مثال این آثار باشد لیکن مرتفع بود از سطح بدن و آنچه مذکور شد اگر با طفل مولود بود رفع
نتوان کرد و آنچه حادث شده باشد علاجش فصد و اسهال خلط سوداویست پس طلا کردن به تخم خربزه و تخم
ترب و قسط و ایرسا و خردل و نرگس کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته طلا نمایند و خیلان را بسوزن در زنند
و لبنی و گلاب بشویند و بادویه مذکوره طلا کنند **صنان** یعنی بوی بغل و امثال آن تغیر رایحه و نتن ابطی
و زیر پستان و میان انگشتان پای و پوست سر و بیخ ران از عفونت اخلاط و حدت آنها بود علاجش تنقیه خلط
غالب و زیر بغل و پستان را صندل سفید و برگ مورد را بگلاب سوده طلا نمایند **فروری** بجهه نتن میان
انگشتان صفت آن توتیای کرمانی مرداسنگ گل سرخ از هر یکی پوست آنار کوفته بیخته بسرکه تر کرده خشک
نمایند و نرم کوبیده بکار دارند و جهته سر هم مناسب است و اگر بسر کودکان و پسران باشد بان ادویه پوست درخت
نارو و جوز السرو سوخته ضم کنند **بهق سفید و بهق سیاه** اما بهق سفید علامتش آنست که بسیار سفید نبود بلکه
نزدیک بود برنگ پوست بدن و در پوست فرو رفته و آماس نبود و موی که از آنجا بر آید سیاه بود علاجش
اسهال است با ایارج فیقرا و شحم حنظل و تربد و غاریقون و از لبنیات اجتناب نمایند و بر کلنگبین و اطریفل کشنیزی مداومت
نمایند طلا نافع از برای بهق ابیض ترمس شامی پوست بیخ کبر و شیطرج هندی عاقرقرحا تخم ترب کندش سپندان
کوفته بیخته بسرکه سرشته در شب طلا کنند اما **بهق سیاه** تغیر پوست عضو است بسیاهی بسبب آن مخالطه سودا
بود بخون علامتش آنست که چون دست بر آن مالند سبوسه از آن ریخته شود و موضع سرخ ماند علاجش فصد است
و اسهال سودا و حمامهای مرطب و ترطیب مزاج باغذیه و اشربه و طلا نمودن است بطلای مذکوره و نوعی از بهق
اسود بود که آنرا برص اسود گویند و آن درشتی بود قوی با خاریدن و تقشری مثل فلوس سمک علاجش
علاج بهق سیاه بود با زیادتی اسهال و ترطیب مزاج **برص** سفیدی که بر بعض اعضا پیدا شود یا تمام
اعضا سفید گردد و یکرنگ شود و سبب آن ضعف قوت مغیره است بواسطه غلبه بلغم بر آن خونی که غذای آن عضو است
یا بواسطه سوء مزاج عضو است از برودت و رطوبت و حدوث طبعی سدی در و اگر چه آن خون که غذای او
میگردد نیکو بود و از بلغمیت خالی دگاه بود که بر موضع حجامت یا شسته آن برص حادث شود بواسطه ضعف عضو

بجراحت علامت برص سفیدی براق و املس و در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن موضع و نازک بودن
پوست آن موضع اگر انگشت بر آن فرو برند از موضع دیگر که انگشت فرو برند بیشتر در گو افتد و چون سوزن در زنند
خون بیرون نیاید علاجش هر چند انکه مرض را گفته اند که هوا رغانن البر لا الکادن سرا یعنی مرضیست که اطبا
از علاج آن جسته اند و نزدیکست که نیک شود اما چون امکان صلاح داد متوجه علاج شده اند و علاجش
استفراغ بلغم است و تبدیل مزاج بمعاجین گرم و خوردن تریاق و مثرودیطوس طلای نافع بجهة برص سفید
صفت آن نقط سفید زفت رومی خردل سرخ خربق مویزج کندش شونیز بوره سرخ بوره سفید پیاز
عنصل شیطرج هندی عاقرقرحا پوست بیخ کبر زراوند طویل اطریلال کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا اطریلال
را با دانگی عاقرقرحا بسایند و بعسل سرشته بر نهند و یکدو ساعت در آفتاب نشانند چندانکه عرق کند و باشد که هماندم
روز یا روز دیگر آبله زند و زرداب روانه شود و صحت یابد **جراحات** اگر جراحت خورد بود و تازه و از عوارض
دیگر سالم و لبهایش هموار بود و چنان بود که در بستن نافع تر آن تمام مرهم می نشیند بر هر جای که افتاده نهند و هر دو
دو سر بر بندند چنانچه لبهای آن درست بر هم نشینند و چیزی در اندرون نرود از موی و غیر آن و اگر تازه نبود و
دو سه روز بر آن گذشته بود و لیکن چرک و ریم نگرفته بود آنرا بخراشند تا خون آلود گردد پس به بندند و اگر جراحت
عظیم و غائر بود از این ادویه ذروری ساخته بر آنجا ریزند صفت آن صبر کندر دم الاخوین کوفته بیخته ذرور
نمایند و بر حوالی آن صندل سرخ و فوفل با کشنیز تازه یا کاهو تازه و آب عنب الثعلب تازه سوده طلا نمایند و اگر خیال امتلا باشد فصد کنند و اگر
لبهای جراحت بهم نرسد بدوزند و اگر غور داشته باشد و از آن چیزی گوشت افتاده باشد و یا قعر جراحت
آن بر هم نمی کشیند و در میان فضا داشته باشد که رطوبت و وسخ در آن جمع خواهد شد پس ادویه که تخفیف
رطوبت و جلای وسخ تواند کرد احتیاج باشد ذروری که در هر وقت نافع است کنند صبر سقوطری زراوند ابهل
توتیای کرمانی مغسول اقلیمیا النقره مجموع را نرم کوفته بر آنجا پاشند و بر بندند و باید که بستن غور آن محکم
تر و سبیلش سست تر باشد و عضو را شکلی دارند که زرداب از آن باسانی بیرون تواند آمد و هرگاه خواهند
که پاک گردد پنبه کهنه پر کنند پاک گرداند مرهمی که بعد از پاک گردانیدن آن استعمال کرده می شود صفت
آن مرداسنگ انزروت سفید دم الاخوین زفت رومی گل ارمنی کوفته بیخته موم زرد بروغن گل سرخ
گداخته ادویه را با آن سرشته مرهم سازند و اگر بجای موم روغن مغز قلم گاو کنند انسب بود مرهمی هندی مجرب
صفت آن مرهم سیاه نیم پاو مرکی سرخ ده درم روغن کنجد نیم سیر گنده بهروزه نیم دانگ موم سفید پاو سیر

جراحات

اول پیاز را در روغن کنجد بپزند تا سوخته شود پس صاف نموده موم را در آن بگذارند پس ادویه را کوفته بیخته داخل کرده در هاون سنگی بدسته بمالند تا سرد شود پس بکار برند و صبح و شام این مرهم جرک را پاک میگرداند و زخم را مندمل میگرداند و هرگاه گوشت تازه برآورد بادویه مندمل و خاتم خشک کنند و آن ادویه اینست مرداسنگ سوخته برگ آس هلیله تازه و سبز گلنار فارسی زردچوبه صبر سقوطری و اگر با جراحت اعراض دیگر بود مثل ورم و کسر عظام و قطع عرق و عصب و فساد گوشت و شدت درد و سوء مزاج و امتلاء بدن اول به تدبیر آن اعراض اشتغال نمایند و تبدیل مزاج و استفراغ مواد و تسکین درد و بیرون کردن گوشت بد و فاسد را و تدبیر رویانیدن گوشت و علاج جراحت عصب و قطع آمدن خون ذکر خواهد آمد و اما جراحت عصب را چندان نگذارند که از ورم کردن ایمن شود چه ورم جراحت عصب را خوف تشنج است و وصول ضرر آن بدماغ و از آب و هوای سرد نگهدارند و اگر ورم کند بار دیگر آرد باقلا و بزرکتان سوده بزیت سرشته ضماد کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب را که تشنج می کند نیز بر روغن بنفشه تکمید کنند و پشت و گردن را بروغن بنفشه و پیه بط و پیه مرغ خانگی چرب نمایند و اگر جراحت استخوان شکسته بود ضماد حار باید گذاشت و اگر در آن شظایای عظمی یا عصبی پیدا شود بزرا و ند مدحرج ضماد کنند تا بیرون آید یا کندس و مرکی بعسل سرشته ضماد نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد و آن بفساد گوشت فاسد را بمرهم زنجار دفع کنند و استخوان را بتراشند و اگر جراحت بر شکم و روده و ثرب بیرون آید باز درون نشستند و شکم را بدوزند و اگر روده ها ورم کرده باشند و باندرون نروند بشراب تکمید کنند تا ورم برود پس دستها و پاهای علیل را گرفته او را بردارند تا پشت او منجذب گردد و روده باندرون رود و اگر باین عمل باندرون نرود دهن جراحت بمقدار یکه روده اندرون تواند رفت کشاده گردانند و اگر وقتی زخم رسد که ثرب سیاه یا سبز شده باشد آنمقدار که متغیر بود ببرند و هر رگی بزرگ که در آن بود بر ریسمان باریک ببندند و باندرون فرستند و غایت احتیاط رعایت کنند

علاج سوختن از آتش و روغن گرم و نحو آن

تا موضعی که از آتش سوخته باشد اگر آبله نزند طلاهای خشک مثل صندل و خرفه و برگ بید تازه و پوست غلیظ درخت بید کهنه که آنرا بفارسی بید مده گویند سوده طلا نمایند یا گل ارمنی و گیره آب و اگر آبله زند و عظیم بود فصد کنند و تلطیف تدبیر و مرهم اسفیداج بر آن بمالند و اگر الم بسیار عظیم بود بمرهم توره علاج کنند صفت آن آهک آب نارسیده هفت بار شسته و خشک کنند چنانکه در هر شستن یکساعت بگذارند که در آب بماند چهار جزو از این شسته جزو از روغن گل سرخ و دو جزو موم سفید خاک جزو سفیداج قلعی شسته مرهم ترتیب دهند

و بکار برند اما سوختن روغن گرم را بمثل انچه گذشت معالجه کنند وانچه مخصوص است باین سفیده تخم مرغ و سفیداب قلعی و زیت
که ترتیب داده بر آن بگذارند و اما علاج سوختن آب گرم پیش از آنکه آبله کند آب انار را بر آنجا ریزند و خرقهای خشک بر آن
نهند و خاکستر موی سر آدمی بزرده تخم مرغ سرشته بر آن بمالند و اگر از آفتاب پوست بسوزد مرهم کافوری طلا کنند و اگر
روی را بسفیده تخم مرغ بلعاب اسبغول یا مغز نان میده در آغشته طلا کنند از آفتاب متاثر نشود باب نهم

در علاج ضربه و سقطه و مضروب بچوب و تازیانه و جبر و کسر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار از اعضا

اگر کسی چیزی مثل دیواری بروی افتد یا ضربه بسی او بزنند یا کسی از بلندی بیفتد یا عضوی از و شکسته گردد علاج
است میان این مجموع فصد و حجامت کردن است از جانب مخالف هرچند در بدن غلبه خون نبود مگر در آن موضع که تفرق
اتصال شود و خون بسیار آید پس بر تلیین طبیعت اقتصار باید نمود و حقنه لینه نمایند یا عنب الثعلب و قنطوریون و فلوس خیار شنبر
معرق کاسنی و روغن بادام شیرین دهند از برای خوردن ضمادی که بر آن عضو ضماد نمایند صفت آن مغاث بغدادی مغاث
که آنرا مبده لکری گویند برگ مورد از هر یک سه درم برگ سرو گلنج از هر یک پنج درم صبر سقوطری دو درم مامیثا درم آب برگ مورد
سرشته ضماد نمایند طلای مستعمل در وقتیکه حرارت پیدا شود صفت آن عدس ده درم گل ارمنی فوفل صندل از هر یک
دو درم طلا کنند و غذا ماش برنج بشیره بادام دهند یا زرده تخم مرغ نیم برشت و اگر مومیائی خالص میسر آید بنهایت
نیکو بود و یک قیراط بخوردن دهند و بیش بعضی یکدرم بیست قیراط است و بیش بعضی بیست و چهار قیراط و آنرا در بیخ
دادن مناسب زراوند نیم درم فوه الصبغ یکدرم عنب الثعلب سه درم گاوزبان چهار درم بجوشانند و صاف نموده قند
شیرین کرده بدهند و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود برگ مورد و علاس مقشر و گلنار فارسی کوفته بروغن گل سرخ
و گلاب سرشته طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و نفث الدم یا قی الدم حادث گردد قرص کهربا و دم الاخوین
و گل ارمنی در تقطیع عدس سازند و اگر کسی را بچوب تازیانه و امثال آن زده باشد بهترین چیزی پوست گوسفند بود
که در حال از گوسفند جدا کرده باشند بر موضع ضرب بپوشند و تا دیگر روز بر ندارند و اگر قدری خاکستر آن بر آنموضع
پاشند پیش پوست بر روی آن پوشند بهتر باشد اگر مردار سنگ و سفیداب قلعی و موم سفید و روغن گل سرخ مرهمی سازند
و بمالند نافع باشد علاج خلع و کسر خلع بیرون آمدن زایده استخوان است تمام از مغاکی که در استخوان دیگر است
که میان هر دو اتصال موضع هر دو بان بود و وقتی اندکی بیرون آمدن باشد نه تمام و وهن و کوفتگی بود که آنرا
رهی نیز گویند که با استخوان و انچه بگرد آن در آمده است برسد علامت انخلاع ظاهری شود و از تغیر شکل عضو
و عدم قدرت بر حرکات آن عضو از مقابل دست علیل را با دست صحیح مقابل کنند لیکن خلع بازو و مفصل و رگ

ا دشوار توان دانست زیرا که سر عضو هر گاه منخلع گردد و در بغل افتد پس ظاهر نبود و سر برون در ارسبه یا [illegible]
در گرا فتد و اینجا گوشت بسیار بود و پس ظاهر نباشد و علامت لازم بازو موی مسند بر است که در زیر بغل
پیدا آید و ممکن نبود پیدا نیدن دوم آن دست بر ندانها و پهلو و علامت برون شدن آن بود دراز شدن
بر این بابود و از پای اگر جانب پیش افتاده باشد ظهور ورم در اربیه و عدم قدرت بر آنکه پای را در گوشت
ران خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پا از پای دیگر است و اگر از جانب پس افتاده باشد در گو
افتادن اربیه و کاسته شدن آن و علامت **وثی** آن بود که در مفاصل اندک تغیری دموی از جانب دیگر پیدا وثی
شود و بودن حرکات ممکن بود و در وهن جمیع حرکات بهمه جانب ممکن بود علاج خلع را بدارا و رفق بشکل طبیعی
بازآرند طلای نافع از برای خلع صفنه آن ماش مقشر ده درم گل ارمنی مرمکی خطمی سفید گل سرخ از هر یک ست
درم برگ مورد و خبازی نرم کوفته سفیده تخم مرغ سرشته بکار دارند و وثی و وهن را همین طلای موافق و کافی بود علاج
کسر آن شکستن استخوان است عضو را داشتن و آنرا برفق مساوی گردانند و گاه می باشد که بعضی از پاره های استخوان کا
ان افتد نتوان داشت دور باید کرد و عضو را باید بست بر باط رفاده معتدل در سستی و محکمی و ابتدا بستن از موضع
شکسته باید کرد متوجه بجانب بالای آن موضع کسر المحکم پیچند پس بر فاده دیگر هم از موضع کسر ابتدا کنند و بعد آن
بجانب زیر متوجه زیر آن شوند و در هر دو پیچیدن است در ابتدا المحکم به پیچند و چندانکه می پیچند اندکی بسستی
میل کنند پس با دو ه حبابره طلا کنند و به بندند و بعد از آن فصد کنند و تلیین طبیعت و تا سه روز نکشایند مگر
آنکه درد و ضربان قوت حادث گردد و ماد و ن رباط سرخ گردد و پس باید کشاد و سست تر باید بست و اگر خارش
قوی عارض گردد که تحمل نتوان کرد بکشایند و قدری آب گرم بر آنجا ریزند تا خارش ساکن گردد و یک ساعت
استراحت نموده باز به بندند و رفاده ها را بگلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر گردانند و اگر چند روز بگذارند
ورم نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از انکه اول بسته اند به بندند و نکشایند الا در چهار و پنج روز
یک بار و غذا و جز از عدس و مغاث بغدادی و مغاث هندی و گل ارمنی و آب مورد بسازند و اغذیه
لزج مثل کله پاچه و هریسه و مرغانه و برنج با لبون بقر و لبون بره و بزغاله و در آخر امر در وقت انعقاد
شبه رباط اندکی سست گردانند و علامت ابتدا انعقاد و شدید پیدا شدن خون است بر رفاده و رباطات
چه این دلیل ارسال طبیعت است ماده جدید را بآنجا که از مسام ترشح نموده و باید که قبل از اشتداد و تصلب عضو را تحریک
قوی ندهند و اگر با کسر جراحتی بود ابتدا بستن از یک عصابه از لب بالای آن کنند و دیگری از لب زیر آن

و دهن گشاده دارند و قدری پنبه بر آنجا نهند و چون زرد آب کم گردد و از ورم ایمن گردند مرهم ... یا مانده نهند و اگر خون
بسیار رود و نمی ایستد از صبر و کندر و مر صافی و دم الاخوین در دری ساخته بر آن پاشند تا خون ایستد بیرون آوردن
خار و پیکان پیکان را باید بیرون آرند و موضع آنرا مرهم کنند پر کنند اما خار و آنچه مانند آن بود بیخ نی یا شلیم را
بکوبند و ضماد نمایند و اگر قوی تر خواهند بگیرند پیاز نرگس و اشق و زراوند و زفت و علک البطم کوفته بعسل
سرشته ضماد کنند یا پیاز نرگس و آرد شلیم بعسل سرشته ضماد کنند **فساد اطراف بسرما** سبب آن توجه
حرارت و خون و بخارات گرم است بآنجا و گشتن و محتبس شدن در آنجا پس آن عضو از انسوز متعفن گرداند علاج
اگر ورم نکرده باشد و فاسد نشده باشد لیکن ابتدا کرده که سبز شود زیت و روغن زنبق بسیار بر آن طلا یا حمل
و اگر آماس کند در آبی نهند که در آن شلغم و کاه گندم و سبوس و بابونه و اکلیل الملک و کرنب و حلبه و کتان
جوشانیده باشند و چون بیرون آرند روغن نرگس بمالند و اگر سبز و سیاه شده باشد نیشها در آن نهند و نیشها
را نیک فرو برند و در آب گرم نهند پس بگل ارمنی و آب و سرکه بهم سرشته طلا کنند و بعد از دو سه ساعت بسرکه و آب
نیم گرم بشویند یا بشراب نیم گرم و اگر آفتی رسد که ابتدای تعفن کرده باشند چغندر و کرنب را بپزند و یا روغن
گوسفند یا روغن گاو بکوبند که مثل مرهم شود بر آنجا نهند تا آنچه متعفن و سبز شده یا سیاه گردیده بیفتد پس
بعلاج قرحه علاج کنند **باب هفتدهم در طرد هوام** از مسکن و تدبیر نیش هوام و گزیدن سباع و علاج
سقی سموم و ادویه سمیه اما طرد هوام پس بدانکه در نگاهداشتن گربه و بقلق و طاوس و خارپشت و ابن عرس و
گوزن در خانه هوام از آنجا بگریزند و اگر ظاهر شوند بکشند بعضی گفته اند که مار نزدیک پوست پلنگ نرود و
اگر بستان را بقطران سیاه و حلتیت آلوده کنند و بر گرد خواب گاه بگردانند هوام در نیاید و تبخیر بشاخهای
درخت انار و بیخ آن و تبخیر فنجنگشت و در جامه خواب نهادن آن همین عمل کند و از چیزهائی که مار بگریزد تبخیر بپشم
بزکوهی بود و شاخ گوزن و موی آدمی و برنجاسف و گوگرد و خردل اگر بر مسکن مار نهند بگریزد و طرد عقارب
از تبخیر بعقرب با کبریت یا زرنیخ یا سم خر یا بز یا روغن گاو و از بادروج و ترب و برگ آن بگریزد و طرد و براغیث
حنظل خرنوب در آب بجوشانند و آن آب را در خانه پراگنده کنند و اگر چوبی را به پیه خارپشت آلوده کنند
کیک بر آنجا جمع شوند طرد دیوک دود گاو و باسرگین گاو و یا سیاه دانه یا چوب تاک و یا برگ سرو و جوز آن و
اگر ردی را بر روغن چرب کنند کمتر ضرر رساند طرد زنابیر بخار گوگرد و سیر طرد فار موش نر را اگر پوست باز
کنند یا دم ببرند یا خصی کنند باقی موشان بگریزند طرد سام ابرص در خانه که زعفران بود در نیاید علاج

منع نهش حیات باید که اول بالای آنرا محکم ببندند و محجمه بسیار روی پای بگذند و اگر محجمه حاضر نبود کسی را گویند که گرسنه باشد و دهن بر آن نهد و او معیوب نبود که دهن را بشوید و چرب کند و بمکد و آب دهن را اندازد و بسیار بمکد و در نهش جانوران هوام اول این عمل باید کرد و اگر از جنس مارهای قوی باشد فی الحال عضو را ببرند و اگر بریدن ممکن نباشد گوشت آن موضع را بردارند تا استخوان و اگر میسر نشود موضع را به نشتر بشکافند و دهن زخم را گشاده گردانند و بعد از امتصاص و مکیدن بسیار محجمه یا دهن از این ادویه ضماد کنند زفت رطب فرفیون جاوشیر قنفیه و اگر اینها حاضر نبود سرگین کبوتر و فودنج و خاکستر چوب انگور و اگر تریاق فاروق میسر آید در اول مفید بود و در آخر فایده ندهد و مقدار شربت تریاق فاروق جهت این نفع یکمثقال بود و خوردن مخلص یک مثقال دفع جمیع زهرها و گزیدها کند و گفته اند که خوردن سیر با شراب و نیز شراب با پیاز یا با گندنا نفع میکند از علاج دیگر که از برای جمیع گزیدنها و زهرها نافع است و اگر بچیزی دفع آن نشود مرتکب آن شدن حماقت محض بود و اصل حشیشی که در نواحی استرآباد است بمار دارو مشهور است منفعت آن در این باب متواتر رسیده علاج عقرب بعد از بستن بالای آن و امتصاص نمودن و محجمه گرم کنند و بادروج کوفته و گرم کرده ضماد کنند خوردن آن نیز مفید بود و عقرب را اگر میسر باشد بشکافند و ضماد کنند و از مجربات خاصیت کرفس اجتناب کنند و در موضعی که عقرب بسیار باشد اجتناب از خوردن کرفس واجب بود و بادروج ضد کرفس است رتیلا و عضا و سام ابرص بهترین علاج آن شیر دادن و قی فرمودن باشد و معهذا در کتب طبی مذکور شده و اما عضایه و حربا که از جنس و هر کدام از اینها اگر بگزد دندانهای او در آنجا بماند و بان سبب درد کند تدبیر بیرون آوردن آن آنست که بخاکستر چوب انگور و انجیر و روغن زیت یا کنجد طلا کنند و یا فتیله در آنجا بگذارند تا در آن او بیرد پس بخاکستر در روغن مذکور طلا کنند و اگر درد ساکن نشود و بسیار بکند در آب گرم که در وی سبوس گندم جوشانیده باشند بنهند اما سام ابرص که در خرابهها می باشد و نقطهای سیاه بر روی است آن نیز دندانها بگذارد و هنگام گزیدن دار گزیدن آن تب مطبقه و در میان آن لرزه و اضطراب که از گزیدن مار بود عارض شود و بسیار بود که بافراط درد هلاک کند و موضع نهش سبز و زرد شود و زرد آب و رطوبات فاسد سیلان کند پس بطریقی که گذشت دندانهای آنرا بیرون آرند و فاری که ابریشم را مانند ابریشم مقرض نموده با بزرقطونا در آبیکه در آن صمغ عربی حل کرده باشند بر زنند و ضماد کنند و دیگر زنگبار زند پس برفق باز کشند تا دندانها بیرون آید و علامت بیرون آمدن آنها زوال تب و سبزی موضع و سیلان زرد آب است پس بعد از آن بعضی آنچه در گزیدن مار گذشت

عمل نمایند **عضّ کلب** کلب حیوانیست که سگ و بعضی حیوانات را مثل گرگ و شغال و روباه عارض میشود
گفته اند که شغال را نیز عارض میشود و این را ازین سبب کلب نامیده اند که در سگ بیشتر واقع می شود و انحیوان را که
انحلال بود و کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخی چشم و زبان از دهان بیرون افکندن کف و لعاب بسیار آمدن
و سر بزمین نزدیک گردانیدن و دم را در میان هر دو پا برزمین میکشد و در رفتن مثل مستان بود و اگر گرسنه شود
بخورد و اگر تشنه شود از آب بترسد و نیاشامد و بهر چیزیکه رسد حمله کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز
بود و سگان دیگر از وی بگریزند و اگر بان رسند بخشوع و تملق کنند بحرکت دم وغیره چنانکه رسم کلابست و این
صفات بر تقدیر استحکام کلب بود نیست و قبل از استحکام بعضی ازین علامات بود و بعضی نبود و معضوض یعنی
گزیده شده کلب را بعد از هفته یا دو هفته یا چهل روز وگاه بود که تا شش ماه بلکه یکسال در تاخیر افتد بحسب قلت
و کثرت رطوبت و قرب و بعد مزاج شخص از سوداویت حالتی مثل مالیخولیا از دوست داشتن تنهائی
و دشمن داشتن روشنائی و ترسیدن از هرچه بیند و در حال زبان سکوت نمودن و از آب و رطوبات ترسیدن
یا انرا انجس و پلید شمردن و ازین سبب از شرب آب باز ماندن و هرگاه که باین مرتبه رسد امید صحت اندکی ماند
خاصه اگر روی خود را در آئینه نشناسد و سگی متخیل او گردد و هرگاه چنین باشد طمع از سلامتی او منقطع باید
کرد و گاه بود که آواز سگ کند و حریص بود بر گزیدن مردم و هر که را گزد او را نیز این حالت عارض شود
و همچنین بود هر کس پس خورده او را از آب و طعام تناول نماید و گاه بود که در بول معضوض اشیاء لحمیه مثل کلاب
پیدا آید و اگر مشتبه گردد که کلب گرفته است یا غیر آن پاره نان را به رطوبتی که از زخم او سیلان میکند آلوده
گردانند و پیش سگی اندازند اگر بخورد سگ دیوانه نبود و یا قدری مغز جوز یک شب بر زخم بندند و در صبح پیش
مرغ اندازند اگر بخورد و یا بخورد و بمیرد دیوانه بود علاج سر زخم گرفته را گشاده گردانند و حجامت بعضی بسیار
فرمایند پس سیر کوفته بسرکه و روغن گوسفند سرشته ضماد نمایند یا جاوشیر بسرکه سوده و بازرفت گداخته
مخلوط کرده ضماد کنند و یا سیر و پیاز و نمک کوفته با خاکستر چوب رز ضم کرده ضماد نمایند و تا نشسته این
تدبیرات مفید بود اما بعد از سه روز گشاده گردانند دهن جراحت فایده نبود لیکن سعی نمایند که تا چهل روز
مندمل نشود و هرگاه بینند که آثار اندمال پیدا شده باادویه که ذکر شد ضماد نمایند تا بکشاید و تدبیر مالیخولیا و
تنقیه سودا استعمال باید نمود **دواء الذراریح** دوا را السرطان بدهند و دواء الذراریح فربه و بزرگ
سر و پاها جدا کرده و انداخته یکمثقال عدس مقشر یکمثقال سنبل الطیب زعفران قرنفل فلفل دارچینی از هر

بگداز انگشت نرم کوفته با آب سرشته قرصها سازند و هر روز صبح و شام دو دانگ با آب نیمگرم بنوشند و اگر در مثانه
دردی پیدا شود بطبیخ عدس و روغن بادام شیرین یا روغن گاو علاج کنند و هر روز که دوا الذراریح
دهند در حمام روند و در آبزن نشانند تا در آبزن بول کنند و از سرما نگاه دارند و غذا مرغ فربه و آش
داشته باشد و شراب کهنه دادن گفته اند نسخه دیگر دوا الذراریح بگیرند و ذراریح بعد از اسقاط اطراف و اجنحه
گفته شد و یک شبانه روز در دوغ نهند پس دوغ را بریزند و دوغ تازه داخل کنند و بعد از یک شبانه روز بریزند
و یکبار دیگر چنین بکنند پس ذراریح در سایه خشک کنند و با دو وزن آن عدس مقشر بسایند و قرصها
سازند شربتی دو دانگ با آب گرم بدهند و بقانون مذکور عمل کنند نسخه دوا السرطان بگیرند سرطان نهری ماده
علامت ماده گی آن است که حوالی دو زبان فرو برند از ان آبی سفید بیرون آید همه اطراف آنرا ببیند از پا و چنگال
و خاک پاک بشویند و بعد از آن با آب خالص بشویند و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آنرا محکم گردانند و یک
شب در تنوری که در آن پخته باشند بنهند پس ده جزو ازین و پنج جزو جنطیانا و یک جزو کندر کوفته بیخته
هر روز صبح و شام دو درم با آب سرد بنوشند جالینوس گفته که هر کس ازین دارو خورد از ترسیدن آب ایمن
شود و گفته که چهل کس را سگ دیوانه گرفت بعضی از ایشان جگر آنرا خوردند و سالم ماندند و بعضی استنکاف
نمودند هلاک شدند و از استعمال دوای جالینوس و انواع تدبیرات دیگر مفید نه افتاد و اگر قرحه پیدا شود تدبیرش
کرا از موم و عقید شکر اجوافات سازند و پر آب کرده به بلع آن امر فرمایند یا شربه سازند سر تنگ دوله دراز
در آن نشانند و سر دوله در حلق نهند تا آب بحلق فرو رود و آب را نه بیند تدبیر یابس قرار از آن اولیست و اگر
نیز شود تنقیه بدن کنند و تعدیل مزاج و ترک فواکه و شراب و شوربا از فواکه مثل به توان خورد و آنچه ممنوع
است فواکه کثیر الرطوبت مثل خربزه و زردآلو و هندوانه و بر مجففات و ترشیها اقتصار نمایند و خانه
بکافور و سعد و صندل و مشک و عود و عنبر و بید و کدو و سیب و به و امرود و گلاب مطیب و فرشش گردانند
تدبیر شرب سموم قی کردن با آب گرم است اگر روغن کنجد و زیت یا طبیخ بزر الحیره و مسکه و روغن گاو
خوردن و ازین طعام بسیار نباید خورد و اگر زهری بقی بر آید فبها و الا کسر مضرت آن کنند تریاقی که زهر
را بقی بیرون آرد آنرا تریاق الطین نامند صفت آن گل مختوم حب الغار از هر یک دو مثقال زیت بسرشند
شربتی یک درم و بعضی گفته اند که خبر الدیک فی الحال قذف سم کند و بعد از آنکه در قی استقصا کرده باشد
قدری شیر نهد و بعض قی فرمایند و اگر در زیر شکم ضرری و المی ادراک کند حقنه کنند و اگر معلوم بود که کدام زهر بوده

بانچه مخصوص آنست بان معالجه کنند چنانچه در مطولات مذکور است پس از کتاب باز گیرند

مطب علویخان تمام شد

الحمد لله علی احسانه القدیم و الصلوة علی نبیه الکریم و علی اله و اصحابه اجمعین اما بعد برای رزین اصابت قرین حکماء صیانت آئین و الا تمکین مخفی مباد که رساله پر افاده مسمی بمطب علویخان بارشاد هدایت مآب عالی مراتب و الا مناقب جناب عبد الرحمن خانصاحب لکنوی ادام الله فیوضهم این خاکسار گنهگار امیدوار رحمت پروردگار غفار عفی الله عنه بلطفه الخفی و الجلی بمطبع فخر المطابع طبع نمود

رساله بحران

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم الوهاب والصلوة علی رسوله محمد صاحب الحکمة وفصل الخطاب وعلی آله الاطیاب واصحابه الانجاب الی آباد الآباد بعد میگوید
بنده مسکین محمد بدرالدین بن خواجه جمال الدین غفر الله له ولوالده واحسن الیهما والیه که این فواید چند است مسمی به مختصر
البیان فی ضروریات البحران از رساله مستغنی عن الاوصاف در نظر اهل انصاف جامع رموز انیقه حاوی فواید بو
جان حکمت یونان مسمی بنهایة البیان فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق سرآمد اطبای جهان لقمان
اماثل و اقران یکتای زمانه بوعلی روزگار یگانه عصر جالینوس وقار حضرت استادی حکیم علی حسین عم فیضه الی آخر
الملوین که دست شفابخش بهر دست اعجاز است و تدبیر صایبش امراض لا دوا را خانه برانداز از روح عباس مجوسی
ابجد اقتش ایلاقی کامل و در جنب مسیحایی او دعوای سهل مسیحی باطل حسب اصرار و استدعاء مردم دیده ادیبستان عشق
نگین مروت مجمع فضایل کرمین حاجی حرمین شریفین حاجی محمد حسین عززه الله تعالی فی الدارین بکمال استعجال بنا بر
تعمیم کردن رسایل مطبوعه طبیه که از قالب طبع برآورده بودند در قالب تحریر ریخته شد و ما توفیقی الا بالله التماس از مکرمت
اصدقا آنکه اگر بسهوی مطلع شوند به اصلاح آن کوشند و بذیل عفو بپوشند بدانکه لفظ بحران یونانی است یا سریانی
و معنی آن شدت تموز است و یا فصل خطاب و در اصطلاح اطبا عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت و بدان سبب در بدن تغیر
عظیم ظاهر شدن بجای بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن بیگانه و طبیعت را به بادشاه حامی و بدن را بملک سلطان و یوم البحران
را بروز مقابله و قتال پس هنگام کارزار لامحاله سلطان دفعةً یا بتدریج غالب باشد تام یا ناقص و یا بالعکس و ازین قیام
تغیر هنگامه هویدا می شود و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب مهیا باشد و امور خطرناک مانند آوازها
سخت و چیزهای وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش می آید همچنان درین روز همان قسم اضطراب و کرب و قلق
عظیم و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش افعال بمریض لاحق می شوند پس هر گاه بحران
واقع شود مریض را هیچ به تحریک نظر نباید زیرا که تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود موجب استفراغ مفرط گردد
و در آن مخافت ضعف بل سلب قوت و هلاک است و اگر مخالف تحریک طبیعی بود تشویش در افعال طبیعت واقع گردد و طبیعت از
فعل تام خود که بدون عایق و مانع بود باز می ماند و بحران جید و اخراج ماده و استیصال مرض بوجه اکمل نمی شود

وازین وجوه در روز بحران از مسهلات و مستفرغات بل از محرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر مریض تحمل باشد
از اغذیه باز دارند والا بقدر ضرورت ومقتضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند **فایده** بدانکه بحرانیکه
بدفع ماده بود بر پنج نوع است بقی واسهال و رعاف و ادرار و عرق و بحرانیکه بعرق و ادرار ناقص باشد چه ماده رقیق منفعل
میگردد و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی یا اسهال یا رعاف بود تام باشد **فایده** بحرانرا تقدم اعراض لازم است
مثلاً اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم شوند و اگر بشب واقع شود در روز ظاهر گردند و هر یک
را از استفراغات خمسه علامات جداگانه مقدم نشوند مثلاً علامات قی ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن
و درد فم معده و اختلاج ابدان و تاریکی چشم و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین و علامت اسهال درد امعا و ثقل بدن و تمدد
شراسیف بطرف اسفل و نفخ البطن و درد پشت و انصباغ براز و قراقر امعا و عدم علامات قی و رعاف وغیره و نبض صغیر
قوی و صلابت بدن و علامت رعاف ثقل سمع و دوی و طنین و اشتعال سر و انتفاخ بناگوش و برو و سرخی چشم و خارش بینی
و ضربان رگهای سر بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصاً وقتیکه بیمار جوان باشد و علامت ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت
بول و عدم اسهال ماده بطرف دیگر در زمستان بیشتر از دیگر فصول اقتضای علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول بروز چهارم و
آن بروز هفتم و موجب نبض متموج **تنبیه** بر علامات استفراغات همیشه متوجه باشند اگر طبیعت بقوت دفع ماده نماید علی العموم
مراد است والا گاهی طبیب حاذق را احتیاج باعانت طبیعت شود در صورتیکه طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف
خود استیصال آن نتواند کرد **فایده** بدانند که هر مرض را که آخر مستقلا بود چهار مرتبه می باشند ابتدا تزید انتها انحطاط بحران
انحطاط می شود و بحران تام در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض افتد مهلک است و آنچه در زمان تزاید آید ناقص
بود بدانکه در ایام مرض بعضی روز های بحران باشند که آنرا ایام الباحوریه نیز گویند و بعضی روز های خبر دهنده که بحران
می خواهد شد و آنرا ایام الانذار گویند و بعضی روز ها نه از باحوری باشند و نه از انذار اما بحسب انحراف بحران در
آن روز واقع میشود آنرا ایام واقع فی الوسط گویند واما ایامیکه در آن بحران تام و نیک باشد یازده روز ند چهارم و هفتم
و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و بنا بر تسهیل حفظ مثبت است
درین دو بیت یاد کرده شد **نظم** دال زا و یا و دال و کاف و کا ۞ کا ب دال و کاف را میدان یقین ۞ لام
یا لام دال و لام زا ۞ میم ایام بحارین را گزین ۞ و ایام واقع فی الوسط شش روز اند سیوم و پنجم و نهم و یازدهم و
هفدهم و ایامیکه در آن بحران ناقص افتد و باریخ و خطر باشد هشت روز است ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و
یازدهم و شانزدهم و هژدهم و نوزدهم و ایامیکه در آن بحران نباشد سیزده روز است بست و دوم و بست و سیوم

بیست و پنجم بیست و ششم بیست و هشتم بیست و نهم سیم سی و سیوم سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم و جهت تسهیل حفظ متعلمان جدولی جامع اقسام اربع موافق اکثر اطبای نامدار مرقوم کی شود فقط

جدول ایام بحران و مسهل و واقع فی الوسط و خلاصی برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبای نامدار

۱	بحران	۶	بحران ردی	۱۱	بحران جید	۱۶	مسهل بالاختلاف	۲۱	بحران محمود	۲۶	مسهل	۳۱	بحران	۳۶	مسهل بلا خلاف
۲	خلاصی	۷	بحران محمود	۱۲	مسهل بالاختلاف	۱۷	بحران	۲۲	مسهل بلا اختلاف	۲۷	بحران	۳۲	مسهل بلا اختلاف	۳۷	بحران
۳	بحران	۸	روز مسهل با اختلاف	۱۳	بحران محمود	۱۸	بحران	۲۳	مسهل بالاختلاف	۲۸	خلاصی	۳۳	مسهل بلا اختلاف	۳۸	مسهل بلا خلاف
۴	بحران	۹	بحران	۱۴	بحران جید	۱۹	یوم مسهل بالاختلاف	۲۴	بحران	۲۹	مسهل بلا خلاف	۳۴	بحران	۳۹	مسهل بلا خلاف
۵	واقع فی الوسط	۱۰	یوم مسهل بالاختلاف	۱۵	خلاصی	۲۰	بحران	۲۵	مسهل بالاختلاف	۳۰	خلاصی	۳۵	مسهل	۴۰	بحران

فایده بسیار باشد که در امراض حاده تا سه روز علامت بحران میماند پس درین سه روز در هرکدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید شمرد خصوصاً که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و اگر دو روز بحران هم بود **فایده** چنانچه گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حاده واقع میشود و اما در امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده خیال نمایند چه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبه غب باشد بالجمله بعد صد و بیست روز بحران یا پس هفت ماه باشد یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال یا پس بیست و یک سال و بقراط بعد از چهل روز محرور شصتم و هشتادم و صد و بیستم از روزهای بحران شمرده و بدانند که در حمی غب دوم النوبه روز بحران میباشد پس باید که احکام بحران در روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت پری شکم واقع نشود **فایده** معمول اکثر اطباست که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد مقتضای نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهر سببش نیست که یوم بلیله نزد ایشان از نصف نهار تا نصف النهار دیگر است باقی بر این اکثر امور مذکوره خصوصاً علت وقوع بحران و حساب و اعلام و تکرر و حدوث مرض مع اختلاف طرق در نهایة البیان فی ما یتعلق بالبحران مذکور است این قدر برای تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال مرقوم شد والحمد لله اولاً و آخراً ظاهراً و باطناً فقط تمام شد مطب علی خان و رساله بحران

تمت بالخیر